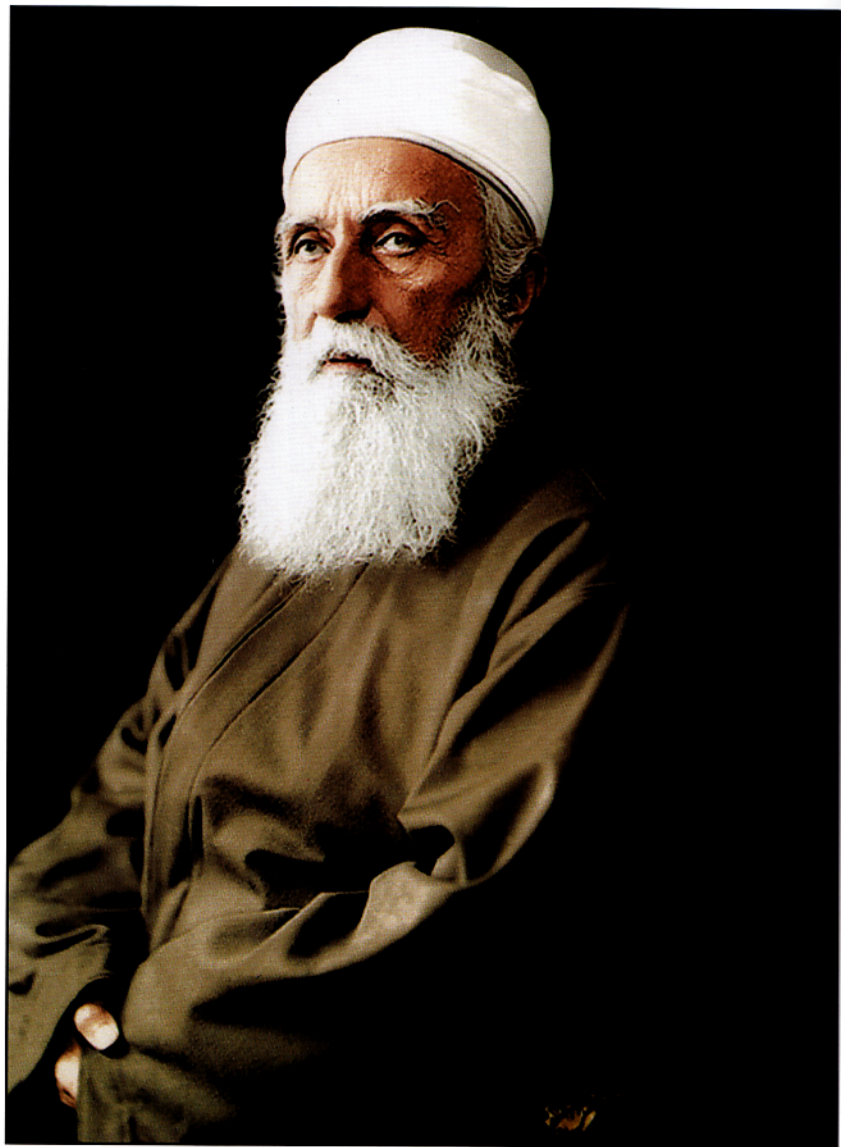


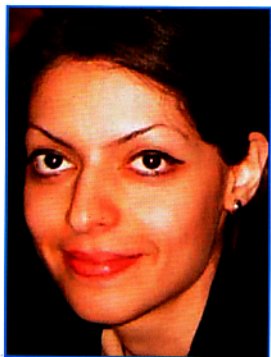
مبشرین میثاق در غرب

(حواریون حضرت عبدالبهاء)



حضرت عبدالبهاء

این کتاب به سه شاب روحانی عزیز تقدیم می شود



پریسا



پونه



رها

یراعة جمال اقدس ابهى

« قد انشعب من سدره المنتهى هذا الهيكل المقدس الابهى غصن القدس فهينياً لمن استظلّ في ظلّه و كان من الرّادقين قل قد نبت غصن الامر من هذا الاصل الذى استحكمه الله فى ارض المشيئة و ارتفع فرعه الى مقام احاط كل الوجود فتعالى من هذا الصنع المتعالى المبارك العزيز المنيع... قل قد فصل من لوح الاعظم كلمة على الفضل و زينها الله بطراز نفسه و جعلها سلطاناً على من على الارض و آية عظمته و اقتداره بين العالمين... قل يا قوم فاشكروا الله لظهوره لا ته لهو الفضل الاعظم عليكم و نعمة الا تم لكم و به يحيى كل عظم رميم من توجه اليه فقد توجه الى الله فمن اعرض عنه فقد اعرض عن جمالى و كفر ببرهائى و كان من المسرفين. انه لوديعه الله بينكم و امانته فيكم و ظهوره عليكم و طلوعه بين عباده المقربين... انا قد بعثناه على هيكل الانسان فتبارك الله مبدع ما يشاء بامرّه المبرم الحكيم. انّ الذينهم منعوا انفسهم عن ظلّ الغصن اولئك تاهوا فى العراء و احرقتهم حرارة الهوى و كانوا من الهالكين...»

(آثار قلم اعلى جلد ٢ صفحه ٦٣٦)

هيكل ميثاق در باره مقام حضرتش مى فرمايند:

« نام من عبدالبهاء است، صفت من عبدالبهاء است. حقيقت من عبدالبهاء است، نعت من عبدالبهاء است. رقيت به جمال قدم اكليل جليل و تاج و هاج من است و خدمت به نوع انسان، آئين قديم من... نه اسمى دارد نه لقبى، نه ذكرى خواهد نه نعتى جز عبدالبهاء. اين است آرزوى من. اين است اعظم آمال من. اين است حيات ابدى من. اين است عزت سرمدى من »

(دور بهائى صفحه ٦٨)

حضرت ولى امر الله در باره مقام مقدس آن حضرت مى فرمايند:

« حضرت عبدالبهاء در رتبه اولى مركز و محور عهد و ميثاق بى مثيل حضرت بهاء الله و اعلى صنع يد عنايتش و مرات صافى انوارش و مثل اعلاى تعاليم و مبين مصون از خطاى آياتش و جامع جميع كمالات و مظهر كليته صفات و فضائل بهائى و غصن اعظم منشعب از اصل قديم و غصن الامر و حقيقت من طاف حوله الاسماء و مصدر و منشأ وحدت عالم انسانى و رايت صلح اعظم و قمر سماء اين شرع مقدس بوده و الى الابد خواهد بود...»

(دور بهائى صفحه ٥٧)

مبشرین میثاق در غرب

(حواریون حضرت عبدالبهاء)

THE DISCIPLES OF ABDUL-BAHA

تهیه و تنظیم - هوشنگ گهرریز

فهرستی از آثار مؤلف

کتاب منتشر شده

- ۱- بیت العدل اعظم الهی- چاپ آلمان- سال ۱۴۶ بدیع در ۸۱ صفحه
- ۲- خدمت و عبودیت - چاپ انگلستان - سال ۱۴۶ بدیع در ۱۱۴ صفحه
- ۳- حروف حی - چاپ هندوستان - سال ۱۹۹۳ میلادی در ۱۵۶ صفحه
- ۴- حروفات حی - چاپ انگلستان - سال ۱۶۱ بدیع در ۲۴۰ صفحه با تجدید نظر و اضافاتی چند مجدداً به چاپ رسید.
- ۵- حواریون حضرت بهاءالله - چاپ هندوستان - سال ۱۹۹۴ میلادی در ۲۱۴ ص
- ۶- حواریون حضرت بهاءالله - چاپ هندوستان - سال ۲۰۰۱ میلادی این کتاب در ۲۸۷ صفحه با تغییرات و اضافاتی، مجدداً در هندوستان چاپ گردید.
- ۷- انقطاع - چاپ آلمان - سال ۱۵۰ بدیع در ۸۵ صفحه
- ۸- تسلیم و رضا - چاپ آلمان - سال ۱۵۲ بدیع در ۱۵۵ صفحه
- ۹- کور و دور بهائی - چاپ کانادا - سال ۱۵۶ بدیع در ۱۰۸ صفحه
- ۱۰- دیانت جهانی بهائی - چاپ مقدونیه - سال ۱۹۸۸ میلادی در ۲۱۵ صفحه، این کتاب نخست به لسان انگلیسی نوشته شد و سپس به زبان مقدونیه ای به منظور استفاده مبتدیان در آن کشور ترجمه گردید و بعداً به فارسی نیز ترجمه گشت
- ۱۱- حیات بعد از مرگ - چاپ انگلستان - سال ۱۵۹ بدیع در ۱۶۸ صفحه
- ۱۲- اسم اعظم الهی - چاپ انگلستان - سال ۱۶۰ بدیع در ۱۹۲ صفحه
- ۱۳- نفحات وحی - چاپ انگلستان - سال ۱۶۳ بدیع در ۱۶۰ صفحه
- ۱۴- از صباوت تا ولایت حضرت شوقی افندی ربّانی - چاپ انگلستان - سال ۱۶۳ بدیع در ۱۱۲ صفحه
- ۱۵- قهرمانان عصر رسولی جلد ۱ - چاپ انگلستان سال ۱۶۴ بدیع در ۳۲۰ صفحه
- ۱۶- قهرمانان عصر رسولی جلد ۲ - چاپ انگلستان سال ۱۶۴ بدیع در ۳۲۰ صفحه
- ۱۷- حواریون حضرت عبداله‌بهاء - مبشرین میثاق در غرب (کتاب حاضر) چاپ انگلستان - سال ۱۶۵ بدیع در ۲۲۴ صفحه

شناسنامه کتاب

نام کتاب	مبشرین میثاق در غرب
نویسنده	هوشنگ گهرریز
تاریخ نشر	رضوان ۱۶۵ بدیع مطابق-اپریل ۲۰۰۸
محل نشر	لندن - انگلستان
نوبت چاپ	اول
ناشر	نشر بدیع - لندن
واژه زنی و ویراستاری	فریده گهرریز
چاپ و صحافی	بوک پرس - لندن
اجرای طرح روی جلد	سمندر شبگیر

فهرست مندرجات کتاب

۳	فهرستی از آثار مولف
۴	فهرست مندرجات کتاب
۵	پیشگفتار
۱۵	حواریون حضرت عبدالبهاء - مبشرین میثاق در غرب
۲۷	اسامی حواریون حضرت عبدالبهاء
۲۸	جناب دکتر جان اسلمنت
۴۳	جناب هیپولیت دریفوس
۵۸	خانم لوا گتسینگر
۸۱	جناب ویلیام هنری راندال
۹۰	جناب تورنتون چیس
۱۰۱	جناب هوارد مک نات
۱۱۰	جناب رابرت ترنر
۱۱۸	خانم هلن گودال
۱۲۷	خانم ایزابل بریتینگهام
۱۳۷	جناب دکتر آرتور برانز
۱۴۵	خانم لیلیان کیپس
۱۵۱	خانم سارا فارمر
۱۶۱	جناب آرتور دوج
۱۶۹	جناب ویلیام هور
۱۷۹	جناب جوزف حنان
۱۸۵	جناب چالز گرین لیف
۱۹۰	جناب دکتر جورج جوزف آگور
۱۹۶	خانم تورن برو کروپر
۲۰۷	جناب دکتر چستر تاچر
۲۱۶	مشخصات و مأخذ
۲۱۹	فهرست اعلام

پیش گفتار

کلمه‌ی حواری، ریشه یونانی دارد که به ناصرین و رسولان اولیه‌ی هر ظهور جدیدی اطلاق شده. وجه تسمیه‌ی مؤمنین به نام حواری، در کتب و صحف مختلفه به عناوین گوناگون و نظریات متعدد ابراز و تعبیر گشته. اما از همه‌ی آن تفاسیر و تعبیر جالبتر و مهمتر آن است که لفظ نصرت و یاری در نشر نفعات الله و ناصر شریعت الله و اخلاص و بی‌رنگی به آنها داده شده. به طور کلی باید گفت که نخستین پیروان هر دیانتی را می‌توان به نام پیش گامان آن دیانت، حروف حی و یا ادلاء، نام برد، مؤمنین اولیه‌ی به حضرت مسیح، به نام "حواریون" محسوب گشتند. در آثار طلعات قدسیه‌ی این ظهور اعظم، ذکر "حروفات فرقانیّه" به اولین پیروان حضرت محمد رسول الله و "حروف بیانیه یا حروف حی من یظهره الله"، به نخستین مؤمنین حضرت ربّ اعلی نامیده شدند.

حضرت نقطه اولی جلّ اسمہ الاعلی، در کتاب بیان، می‌فرمایند:

"به عینه این واحد، همان واحد قرآن است که در بیان ظاهر خواهد شد

پیش گامان، در این دور جدید به فرموده‌ی حضرت یوحنا به نام "ادلاء اسم اعظم یا بیست و چهار پیر که در حضور خدا بر تخت‌های خود نشسته‌اند" تسمیه گردیده‌اند. حضرت عبدالبهاء در تفسیر مکاشفات یوحنا که در باب ۱۱ در باره‌ی بیست و چهار پیر یا ادلاء اسم اعظم ذکر گشته، در کتاب مستطاب مفاوضات چنین می‌فرمایند:

" در هر دوری، اوصیا و اصفیا دوازده نفر بودند. در ایام حضرت

یعقوب، دوازده پسر بودند و در ایام حضرت موسی دوازده نقیب،

رؤسای اسباط بودند و در ایام حضرت مسیح، دوازده حواری بودند و در

ایام حضرت محمد، دوازده امام بودند. ولکن در این ظهور اعظم، بیست و چهار نفر هستند، دو برابر جمیع. زیرا عظمت این ظهور چنین اقتضا نماید. این نفوس مقدسه در حضور خدا بر تخت‌های خود نشسته‌اند. یعنی سلطنت ابدیه می‌کنند و این بیست و چهار نفوس بزرگوار، هر چند بر سریر سلطنت ابدیه استقرار دارند، با وجود این، به آن مظهر ظهور گلی ساجدند و خاضع و خاشع و گویند که تو را شکر می‌کنیم" (۱)

این عناوین عظیمه و القاب مهمه‌ی منیع، به کسانی اطلاق شده، که در آغاز صبحدم ظهور و در بدایت طلوع فجر موعود و نخستین درخشش اشعه انوار شمس احدیه و مطالع قدسیه، از خود و ما عندهم گذشتند و به ما عندالله توجه نمودند و در کمال انکسار و رقیبت به یاری و نصرت آن مظاهر صفات غیبیه و مخازن اسرار الهیه همت گماشتند و از جان و مال و هستی خویش در راه اعتلای امر مبرم الهی چشم پوشیدند. تا با فداکاری و از خود گذشتگی، راه را برای پیشرفت و شناسائی امر مبارک به نفوس مختلفه گشودند. در این قرن انوار که سرحلقه‌ی قرون ماضیه است، احبای مظلوم و ستم‌دیده‌ی ایران با همه‌ی مخالفت‌های علمای رسوم و اضطهادات اهل غرور و شداید و بلایانی که از دست نفوس میغضه‌ی مهمله دیدند، تزلزلی به خود راه ندادند و هم چون رهروان سیل فدا و فنا از منهج قویم و صراط مستقیم منحرف نگشتند. به راستی این گونه حماسه‌های فنا ناپذیر عشق و شوریدگی و رویدادهای استثنائی، که مطالعه‌ی آن در خواننده شور و التهاب ایجاد می‌کند، در کدامین تاریخ ادیان دیده شده؟ آیا در میان حوادث ماضیه از این ماجراها عظیم تر و شگفت انگیزتر شنیده گشته؟ و یا شبه و مثلی در مذاهب سالفه‌ی عالم داشته است؟ به فرموده‌ی مولای عزیز، حضرت ولی‌ امرالله

" چشم جهان شبیه و نظیر آن را ندیده و گوش جهان هم، آهنگ آن را نشنیده است " چون به چنین حال و مقامی رسیدند به فرموده‌ی حضرت عبدالبهاء، روحی له الفداه، حکم حواریون یافتند. قوله الاحلی:

" هر نفسی از احبای بهاءالله به این مقام رسد، حکم حواری بهاءالله یابد. پس به جان و دل به کوشید تا به این مقام بلند اعلی رسید. بر سریر سلطنت ابدیه جلوس یابد و اکلیل جلیل ملکوتی بر سر نهید که درهای دراریش بر قرون و اعصار بتابد " (۲)

نقش عظیم جوانان در این سنوات اخیر، یاد آور فداکاری حماسه آفرینان حواریون حضرت مسیح و حضرت بهاءالله را در خاطره‌ها مرتسم می‌سازد. و منظری را در مقابلشان می‌گشاید، که بر غنای روحانشان می‌افزاید. این جوانان با وفا و منتسب به جمال ابهی، در این مرحله‌ی از تاریخ، بار امانت الهی را که اسلاف آنان در مهد امرالله، در دو عصر رسولی و تکوین به آنها سپرده بودند، با سر بلندی و افتخار حفظ و حراست نمودند و در پی همان سالکین ایمان و رهروان طریق ایقان، صفحات زرین تاریخ شریعت ربّ العالمین را مشحون از دلاوری‌ها و جان بازی‌های ابطال و قهرمانان فداکار گذشته خود کردند. یکی از عزیزان می نویسد: در هیچ عهدی جوانان به این بزرگی و بزرگواری نبوده‌اند. و این مقدار دانش و بینشی که امروز کسب کرده‌اند، حتی از پیران زمان‌های گذشته پیشی گرفته‌اند و عرصه‌ی خدماتشان در هیچ عصر و زمانی به این پایه و مایه وسعت نبوده است.

جانبازان جوان مدینه‌ی منوره‌ی مطهره‌ی شیراز پر آواز را، در نظر آوریم که چگونه در راه اعتلای امر اقدسشان در ربیعان شباب، طناب دار را بوسه زدند و باعث خجالت و رسوائی اعدا را فراهم نمودند و عالمی

را متحیر جان نثاری و فداکاری خود کردند. این جوانان جان باخته و دل‌داده، که وارثین روحانی مؤمنین دلیر صدر امرند و بر میراث گذشتگان اتکاء دارند، در توقیع حضرت ولیّ محبوب امرالله، به، خطاب حواریون حضرت بهاءالله مخاطب گشتند و افتخار جان نثاران " ربّ عزیز، آب روحانی " حضرت عبدالبهاء را یافتند. زیرا حیات خود را وقف آسایش دیگران نمودند و تا آن جا که میسر بود، به تعهدات خود در قبال خدمت به هموطنان خود ساعی و جاهد شدند و چون استمرار بلا و تضییقات اعدا شدت یافت، شادمانه به یاری و یآوری آنان پرداختند.

حضرت ولیّ امرالله در توقیع مبارک، آنان را به چنین بیان ناطق شدند. " ای حواریون حضرت بهاءالله، ما که به این اسم جلیل موصوف و معروفیم و به همچه مولای توانائی منسوب، حیف است در موارد بلا، مو به مو تأسی و اقتدا به آن مظلوم بی همتا نماییم. فرخنده نفسی که تا نفس اخیر، زهر جفا از هر بی وفائی بچشید و خجسته قلبی که در سیبیل اشتها و نصرت امرش، آنی آسودگی نیافت. این است شیوه مخلصین. این است سیمت مقربین. این است طریقت مجاهدین. این است سزاوار جُند مهتدین. این است یگانه وسیله‌ی فوز و فتح مبین " (۳)

داستان‌های خدمات این جوانان سرخوش، مست دل، از دست رفته، که سالیان دراز در طوفان محن و بلیات گرفتار، و به انواع مصائب محاط، و در پنجه‌ی اربابان بی مروّت دنیا اسیر و مقهورند، شنیدنی است. بسیاری از جوانان مهد امرالله، در بند محبت جمال ابهی، مسجون شدند. هر چه آن جاهلان از خدا بی خبر، بیشتر به توهین آنان پرداختند، این مختارین ملکوت، صبر و استقامت بیشتر نمودند. و هر چه آن قوم ظالم، بر شتم و ضرب که شیوه‌ی آنان است بیفزودند، این مشتعلان به نار

موقده‌ی الهیّه در میدان وفا و تسلیم و رضا، جولانی تازه نمودند. زیرا می‌دانستند که:

رسم عاشق نیست با یک دل، دو دلبر داشتن

یا ز جانان، یا ز جان، بایست دل برداشتن

جوانان مظلوم و بی گناه مهد امرالله، در عین محنت و بلا، دل‌های هزاران نفوسی را که تا کنون از مقاصد و مآرب عالی‌هی این امر اعظم بی خبر و از شنیدن نام مقدّسش استیحاّش داشتند، مقتون و ثناخوان خویش ساختند. زیرا ایمان به فرموده‌ی مولای عزیزشان داشتند که:

" مرکب این وادی درد است و اگر درد نباشد هر گز این سفر تمام نشود و عاشق در این رتبه، جز معشوق خیالی ندارد و جز محبوب پناهی نجوید و در هر آن، صد جان رایگان در ره جانان دهد و در هر قدمی، هزار سر در پای دوست اندازد " (۴)

عزیز دیگری می نویسد: اگر در بحر رضای این جان باختگان دلجوی بها و جوانان عاشق طلعت ابهی، غوص نمایم چه گهرها که بر ساحل جان ریزیم و چه دُرّ و مرجان که به دست آریم. اولّ و املح اشارات و اجمل عبارات این موج عنایت، آن که: این شیران بیشه عرفان و هژبران میدان ایقان، با خلوص نیت و پاکی ضمیر، از علایق این جهان خاک گذشتند و دل به عالم پاک بستند و عاشقانه نقد جان را تقدیم نمودند. زیرا ناظر به این بیان احلی حضرت عبدالبهاء داشتند که می‌فرمایند:

" از غرائب وقوعات این است که، اعظم وسیله‌ی صون و حمایت این حقیقت نورانیت، هجوم اعداء است و آلام و محن بی منتهی " (۵)

دانه‌ی، هر مرغکی انجیر نیست و هر مدعی محبتی را لیاقت خدمت و بندگی آستان الهی نه. در میان جوانان روشن دل و پاک ضمیر شیراز،

به طور نمونه از سه خواهر، به اسامی "رها - پونه - پریسا" نام می‌بریم که از بدو شروع انقلاب اخیر در مهد امرالله، در بوته‌ی امتحان و افتتان افتادند و چون زر ناب، رخ بر افروختند. جدّ والاتبّار مادری این سه نوگل بوستان الهی، در فجر ظهور حضرت ربّ اعلیٰ به آن سرور ابرار ایمان آورد و به نام "باقر بابی" مشهور خاصّ و عام گردید. پدر بزرگ والا مقامشان "جناب احمد علی ثابت سروسستانی" مردی متواضع و خوش رو و بشاش بود. آن مقرّب درگاه الهی، قریب سی سال در نقاط مختلفی استان فارس مهاجر بود و با وجودی که دائماً از طرف دشمنان، بلا چون غیث هاطل بر او بارید، ولی لب به شکایت نگشود و تا آخرین مرحله که روانه‌ی زندان گردید، استقامت ورزید و سنگر مهاجرتی را رها ننمود. وی در جریان انقلاب اخیر در تاریخ ۱۳ آذر ماه سال ۱۳۶۱ طی اخطاریه‌ی دادگاه شیراز، به زندان احضار گردید. با وجودی که فامیل مسلمانش برای نجاتش از رفتن به زندان، اقدام کردند و وسیله‌ی فرار وی را مهیا نمودند، ولی آن سالک سبیل وفا، فرار را خیانت به امر دانست و خود را به دادگاه انقلاب شیراز معرفی کرد و بلا فاصله زندانی شد.

آن نفس نفیس به علت کبر سن، در زندان مُلازم بستر بیماری گشت ولی شکایتی ننمود. بلکه شاکر و صابر بود که در بند جمال ابهی گرفتار شده. تا این که در یوم ۹ تیرماه ۱۳۶۲ پس از هفت ماه تحمل مصائب و بلا، در زندان شیراز، صعود فرمود و روحش به ملکوت بقا پرواز کرد.

بیت العدل اعظم الهی در دستخط مبارک مورّخ ۱۹ اگست سال ۱۹۸۳ میلادی جهت ارتقای روح پر فتوحش در کلیه عوالم الهی در استان مقدّس حضرت بهاءالله، و عتبه‌ی حضرت ربّ اعلیٰ و حضرت عبدالبهاء، دعا

و مناجات فرمودند، و متعاقب آن دستخط منیع، در دستخط هفتم نوامبر همان سال، عنایتاً وی را جزو شهدای شیراز به عالم بهائی اعلان نمودند. دختر عمه‌ی عزیزشان "اختر ثابت سروسستانی" به علت عضویت در لجنه جوانان و معلم درس اخلاق، دستگیر و زندانی گشت و جزو ۱۰ نفر دختران جوان شهید شیراز بود که حلقه دار را بوسه زد و عالمی را به تعجّب و تحیّر وا داشت. دانی بزرگوارشان "پرویز گهرریز" مدّت دو سال تمام در زندان عادل آباد شیراز، تحت شکنجه و ضربات پی در پی پاسداران انقلاب بسر برد و با وجودی که حکم اعدامش را به وی ابلاغ نمودند، ولی به عهد و میثاق جمال مبارک ثابت و با وفا باقی ماند و تزلزلی به خود راه نداد. تا آن که از زندان آزاد گشت.

این سه شاب روحانی که وارثین چنین میراث گرانبهائی هستند، سال‌ها است که در نهایت مظلومیت، طعم شماتت و حقارت راجشیده‌اند. بارها پاسداران انقلاب به منزلشان هجوم نموده، آن چه از کتب و لوازم موجود بود به غارت بردند، ولی آنان از خدمت به هموطنان خود دریغ نورزیدند. "رهای عزیز" همانند دیگر جوانان بهائی و غیر بهائی، به محله‌های فقیر نشین شیراز می‌رفت و برای کودکان و نوجوانان، کلاس‌های رفع اشکال درسی، هنری و اخلاقی ترتیب می‌داد. این اقدام، با اجازه مقامات رسمی انجام می‌گرفت، ولی وا اسفا، که این کمک‌های شایان تقدیر، منجر به زندانی شدن وی گشت و به جای قدر دانی و سپاس از این خدمات ارزنده‌ای که به اهالی وطن خود می‌کرد، او و ۵۳ نفر همکارانش، اعم از بهائی و غیر بهائی را روانه‌ی زندان کردند. رهای عزیز، مدّت ۲۹ روز در حبس اعدا گرفتار بود که ۷ روز آن را در زندان انفرادی به سر برد. هم اکنون اطلاع یافتیم که برای وی مدّت ۴ سال دیگر، زندان

مقرر شده و حالیه در حبس اعدا و ألوالبغضاء بسر می برد. الحمدالله که تاسی به ابطال عصر رسولی کرده و مصداق این بیان جمال ابهی گشته:

" طوبی از برای نفسی که در اوّل جوانی و ریعان شباب، بر خدمت امر مالک مبدء و مآب قیام نماید و به حبش مزین شود . ظهور این فضل اعظم از خلق السّمآوات و الارض است طوبی للراسخین و نعیماً للثابین" (۶) بیت العدل اعظم الهی پس از اطلاع از دستگیری آن عده، در دستخط مورّخ ۵ نوامبر ۲۰۰۶ خطاب به جوانان شیراز، فرمودند:

" ... ملاحظه ثبات و استقامت جوانان عزیز بهائی در کشور مقدّس ایران و مدینه منوره ی شیراز، در تحت شرایط دشوار موجود، موجب رضایت و مباهات معهد اعلی شد. الحمدالله با شجاعت و حکمت و درایت، در راه پیشبرد مصالح امرالله موفق هستند... شرح وقایع اخیر و دستگیری ۵۴ نفر از شما عزیزان، در حین انجام خدمات اجتماعی و اقتصادی به اهالی کم بضاعت آن مدینه منوره واصل، و موجب سرور و تسکین قلوب این جمع شد. که الحمدالله به تأییدات حضرت بهاءالله، آن جوانان عزیز به دیدگاهی وسیع از اهداف ظهور مظهر کلی الهی واصل و هر یک از آن دلدادگان روی مهرایش، در خدمت به عالم انسانی برای تحقق منویات الهیه موفق و مفتخرند... مایه کمال تأسف است که نفوسی از روی بغض و عدم اطلاع از خلوص نیت جوانان، موجب دستگیری عده ای از شما عزیزان شدند. ولی ملاحظه فرمائید که بنا بر سنّت لن یتغیر الهی، چطور این گرفتاری، موجب سربلندی و افتخار امرالله و نشر نام و تعالیم مبارک حضرت بهاءالله در سراسر عالم شد و ابواب جدیدی را بر روی امر مبارک گشود... " اینک به پاس فداکاری و به خاطر مساعی جمیله و مجهودات ممتازه ی این سه جوان

عزیز، یعنی " رها، پونه، پریسا " که وارثین چنان ابطال و باسلان جان بر کف گذشته اند و بر میراث اعقاب خود تکیه دارند. این کتاب را به آنان تقدیم می دارم.

همتی مردانه می خواهد ز جان خود گذشتن

محنت زندان کشیدن، بر سر پیمان نشستن

شعله سر تا پا شدن در عشق جانان جان سپردن

وز همه دل بستگی های جهان، یک باره رستن

با محن الفت گرفتن، در بلایا شاد بودن

دیده دل را بروی هر چه غیر از دوست بستن

مرکز میثاق در یکی از الواح منیعه ی خویش، به مناسبت خدمات تحسین آمیز و استقامت و فداکاری احبای مهد امرالله خطاب به دلدادگان و جان باختگان عزیز و ممتحن مهد امرالله و موطن جمال ابهی می فرمایند:

" یاران ایران از جان و روان عزیزترند، زیرا در سبیل الهی

امتحانات شدیده دیده اند، صدمات عظیمه تحمل کرده اند، خانه و کاشانه به تالان و تاراج داده اند، هدف تیر ملامت گشته اند و آماج سنگ شماتت شده اند. جان و روان فدا نموده اند و از بوته ی افتتان و آزمایش مانند ذهب خالص، با روی شکفته، بیرون آمده اند. لهذا در نزد عبدالبهاء از

جان عزیزترند و در نزد ملاء اعلی معزز و محترم " (۷)

طلعت عبدالبهاء دست نیاز به ساحت خداوند بی انباز بلند می فرمایند و برای خلاصی احبای مظلوم و مقهور مهد امرالله، از چنگال دشمنان لدود و عنود و ظالمان لدود، چنین مناجات می نمایند:

" هوالله، ای خدای مهربان، یاران در کشور ایران، اسیر ستمکارانند، و

حواریون حضرت عبدالبهاء - مبشرین میثاق در غرب

در کتاب ریاض اللغات جلد سوم، تألیف دکتر ریاض قدیمی، مندرج است که در وجه تسمیه‌ی مؤمنین مذکور به حواری، نظریات متعدّد ابراز شده که از آن جمله: سفید پوشی آنها، پاکی و بی‌رنگی آنها و بالأخص اخلاص آنها و از همه شایع‌تر نصرت و یاری آنها بوده است. حواریون در کتب آسمانی انجیل و قرآن و در اصطلاح عامّ به اصحاب اولیّی حضرت مسیح اطلاق شده. در قرآن سوره آل عمران، ذکر حواریون شده

" فَلَمَّا احسن عیسی منهم الکفر قال من انصاری الی الله قال

الحواریون نحن انصارالله ائنا بالله واشهد باننا مسلمون " (۱)

حواریون حضرت مسیح، نفوس مبارکی بودند که طبق مندرجات انجیل لوقا، آیه ۱۵ باب اوّل کتاب اعمال رسولان، آن حضرت از بین قریب ۱۲۰ نفر مؤمنین اولیّه انتخاب و آنان را به رسول ملقب فرمودند. بعد از شهادت حضرت مسیح، برابر مندرجات کتاب اعمال رسولان، حواریون به جای اسخر یوطی که خیانت نمود و حضرت مسیح را به سأمورین معرفی کرد، میتاس را که از مؤمنین زمان حضرت عیسی بود انتخاب نمودند. در وجه تسمیه‌ی حواریون، جمال ابهی می‌فرمایند:

"از خود و ما عند هم گذشته و بما عندالله اقبال کردند و تمسک جستند، اراده و مشیت خود را در مشیت الله محو و فانی نمودند و به خدمت قیام کردند قیامی که سطوت یهود عنود و عبده اصنام ایشان را از مالک ایجاد منع ننمود. از حق می‌طلبیم گل را تأیید فرماید و حفظ نماید" (۲) به فرموده‌ی حضرت عبدالبهاء: "بر سریر سلطنت ابدی نشستند. حیات ابدی یافتند، از ملکوت الهی درخشیدند، فیوضات لایتناهی یافتند.

مبتلا در دست هر جاهلی نادان... ای پروردگار، کار گنه کاران را مپسند و دست تطاول ظالمان را کوتاه فرما. نفوس را هدایت کن و بد خویان را خوشخو فرما. ظالمان را عادل کن و لنیمان را باذل فرما. غافلان را هوشیار کن و خفتگان را بیدار نما. اسیران نفس و هوی را آگاه کن و مقیدان غل و بغضا را رهائی بخش. تا یارانت در مهد امن و امان آسایش یابند و از دست درندگان خلاصی جویند و به آنچه سزاوار درگاه احدیت است قیام نمایند. تویی مقتدر و توانا و تویی عزیز و کریم و مهربان ع" (۸)

در این مقام، شایسته چنین است که از همکاری و همراهی ارزنده‌ی همسر عزیزم " فریده گهرریز " که در تصحیح و تنسیق و مقابله‌ی این کتاب صرف وقت فراوان نموده، تشکر و سپاسگزاری نمایم. در حقیقت بدون استعانت وی انجام این امر مقدور نبوده است.

یاد داشت‌های پیشگفتار

- ۱ - کتاب مستطاب مفاوضات صفحه‌ی ۴۵
- ۲ - فرامین تبلیغی حضرت عبدالبهاء صفحه‌ی ۵۷
- ۳ - توقیعات مبارکه جلد ۲ صفحه‌ی ۶۶
- ۴ - رساله هفت وادی صفحه‌ی ۸
- ۵ - نار و نور صفحه‌ی ۵۱
- ۶ - گلچینی از نصوص الهی و آثار مبارکه جلد ۲ صفحه‌ی ۱۰
- ۷ - پیام رضوان سنه‌ی ۱۹۸۲ بیت العدل اعظم الهی
- ۸ - گلچینی از نصوص الهی و آثار مبارکه جلد ۲ صفحه‌ی ۱۰

نظر به استعداد خودشان نکردند. مریم مجدلیه زنی بود اهل ده، چون مشمول الطاف الهی شد مریم مجدلیه شد. تا ابدالآباد، از افق ابدیه می درخشد. خداوند فضلش بسیار است. عنایتش بسیار است. خزان قدرتش پُر است. آن خدائی که به آنها بخشید به شما هم میبخشد از خزینه‌اش کم نمی‌شود. لهذا شما باید همگی به عنایات الهی مطمئن باشید " (۳)

هیکل میثاق در خطابه‌ای که در منزل خانم یارسنر در یوم چهارم آگست ۱۹۱۲ ایراد فرمودند اشاره به مؤمنین اولیه " حواریون " می‌فرمایند:

" آنها خود را از ظلمات عالم طبیعت نجات دادند و از انوار عالم ملکوت بهره و نصیب گرفتند. اعتنائی به حیات موقتی این دنیا ننمودند. حیات ابدی می‌طلبیدند. هر چند در زمین بودند لکن در ملکوت ابهی سیر می‌نمودند، هر چند ارواحشان اسیر این جسد بود لکن آزادی عالم بقا می‌جستند تا آن‌که ارواح مقدسه‌ی آنها به ملکوت ابهی صعود نمود و حیات ابدی یافتند. ملاحظه کنید که جمیع اعظم دنیا گل معدوم شدند اثری از آنها باقی نیست ولکن آن نفوس مقدسه الی الابد آثارشان باقی است... چقدر در این عالم ملکه‌ها آمدند که در نهایت اقتدار بودند جمیع آنها معدوم شدند... ولکن مریم مجدلیه یک زن دهاتی بود چون به انوار ملکوت روشن شد نجم ساطع گشت... " (۴)

گفته شد که، کلمه‌ی حواری، به معنی فرستاده یا رسول است که چون حضرت مسیح صبیح، شاگردان خود را به مأموریت ابلاغ کلمه‌الله و پیام الهی از جلیل به فلسطین فرستادند، آنان را رسول یا حواری نامیدند. همین امر در این دور بدیع مصداق یافت، که چون حضرت مولی الوری مرکز عهد و میثاق جمال اقدس ابهی، در اواخر ایام مبارک، از سفر اروپا و آمزیک به ارض اقدس مراجعت کردند، در بحبوحه‌ی جنگ

جهانی اول، الواح عمومی و فرامین تبلیغی خطاب به جمهور مؤمنین و مؤمنات در ایالات متحده آمریکا و کانادا نازل فرمودند و احبای آن ممالک و دیار را به پیش‌گامان حضرت بهاء‌الله مخاطب نمودند. در آن سند عظیم و جلیل که به فرموده حضرت ولیّ مقدس امرالله " منشور تبلیغی " به شمار می‌رود، دستورات آن مولای حنون برای نشر نفحات‌الله و اعلاّی کلمه‌الله در آن قاره و سایر قارات عالم صادر گشت که در حقیقت آن فرامین آسمانی، عبارت از طرحی بود برای تأسیس ملکوت الهی بر عرصه زمین. که مشتمل است بر ۱۴ لوح در دو مرحله و دوره: مرتبه‌ی اول ۸ لوح سال ۱۹۱۶ و در مرحله‌ی ثانی ۶ لوح سال ۱۹۱۷ عزّزول یافت.

حضرت ولیّ محبوب و بی‌همتای امرالله در این باره می‌فرمایند:

"هیکل مبارک که هنوز آثار متاعب و رنج سفر در وجود اطهرش موجود، از ملاحظه اوضاع آشفته جهان و کشتار و خونریزی عظیمی که در نتیجه غفلت و استتکاف ملل از قبول تعالیم الهیه و توجه به انذارات و نصایح ربانیه رخ گشوده بود بیش از پیش دُچار کدورت و ملال گردید و قلب مقدّسش در غمرات احزان مستغرق شد... مع الوصف در همان ایام مُظلم که شداید و محن خاطرات سجن ادهم عکا را تجدید می‌کرد، آن مُنادی ملکوت اراده فرمود بار دیگر فارسان مِضمار خدمت در خطه امریک، به الطاف و عنایات لانهایه خویش مخصّص و ممتاز گرداند... این بود که از کِلکِ اطهرش طیّ الواح متعدّده مخصوصه که بعضی در جوار روضه‌ی مقدّسه‌ی علیا و برخی در بیت مبارک عکا و پاره‌ای در صفا جبل کرمل در ظلّ مقام بهی الانوار اعلیّ عزّزول یافته " (۵)

این سند تاریخی سر آغاز نقشه‌های تبلیغی محلی و ملی و بین‌المللی گردید که در سنوات بعد با اشارات و الهامات مستمره مولای عزیز حضرت شوقی ربّانی، اساس نظم بدیع الهی پایه‌گذاری گشت و به فرمان آن سالار جُند هُدی و همت و مجاهدت فارسان مضمار وفا، به اکلیل فتح و ظفر مگلل گردید. هیکل اقدس و محبوب حضرت ولیّ امرالله پس از تنفیذ موفقیت آمیز نقشه‌های تبلیغی محافل ملیّه، موقع را برای شرکت عموم احبای عالم در یک جهاد جهانی روحانی طرح و ترسیم فرمودند و در توفیق هشتم اکتبر ۱۹۵۲ آن جهاد روحانی را به: سومین و آخرین نقشه‌ی مرحله‌ی اولی، در سبیل اجرای فرمان تبلیغی حضرت عبدالبهاء، موصوف و آن را به نقشه‌ی ده ساله جهاد کبیر اکبر روحانی اعلان فرمودند. بعد از صعود مولای حنون و شفق، بیت العدل اعظم الهی به منظور تحقق بیشتر نوایا و مقاصد حضرت مولی‌الوری به طرح و تنظیم نقشه‌ی ۹ ساله مبادرت و آن را " دوره‌ی بدوی از مرحله‌ی ثانویه‌ی نقشه‌ی ملکوتی حضرت عبدالبهاء تسمیه نمودند" (۶)

این نقشه‌ها، مُمد سبیل در اجرای فرمان تبلیغی حضرت مولی‌الوری به شمار می‌رود که با موفقیت انجام و اختتام یافت. به فرموده‌ی بیت العدل: " به یقین مبین باید دانست که جهاد ده ساله‌ی حضرت ولیّ امرالله و نقشه‌ی ۹ ساله کنونی و سایر نقشه‌های آینده که در عهد متابعه‌ی عصر تکوین تدوین گردد، گل، به منزله‌ی مراحل تنفیذیه فرمان تبلیغی حضرت عبدالبهاء است که در ۱۴ لوح از الواح مبارکه‌اش خطاب به یاران آمریک صادر فرمود " (۷)

حضرت عبدالبهاء، در یکی از آن فرامین، که در سال ۱۹۱۶ عزّ نزول یافت احبا و اماء مجامع ایالات متحده و کانادا را چنین مخاطب فرمودند:

" ای حواریون بهاءالله روحی لکم الفداء، نفس مبارک موعود در کتاب مقدّس، به ربّ الجنود تعبیر گشته یعنی جنود آسمانی، و مقصود از جنود آسمانی، نفوسی هستند که به کلی از عالم بشریت مُنسلخ و منقلب به نفوس ملکوتی و ملانکه آسمانی گشته‌اند. این نفوس، اشعه‌ی شمس حقیقتند که آفاق را روشن می‌نمایند و هر یک صُوری در دست و نفعه‌ی حیات بر آفاق می‌دمند. از صفات بشریت و عالم طبیعت نجات یافته متخلق به اخلاق الهی گردند و منجذب به نفحات رحمانی شوند. مانند حواریون مسیح که مملو از مسیح شدند. این نفوس مملو از حضرت بهاءالله گردند، یعنی محبت‌الله چنان مستولی بر اعضا و اجزا و ارکان آنها گردد که عالم بشریت را حکمی نماید. این نفوس جنود الهی هستند و فاتح شرق و غرب. اگر نفسی از این نفوس توجّه به جهتی نماید و نداء به ملکوت الهی کند جمیع قوای معنویه و تأییدات ربانیه مُعین و ظهیر او گردد. ابواب را مفتوح یابد و قلاع و حصون را مهدوم بیند. یک سواره، به سپاه عالم زند، لشکر آفاق را از یمین و یسار در شکند و صفوف عالم را خرق کند و هجوم بر قلب آفاق نماید. این است جنود الهی. هر نفسی از احبای بهاءالله به این مقام رسد، حکم حواری بهاءالله یابد. پس به جان و دل بکوشید تا به این مقام بلند اعلی رسید، بر سریر سلطنت ابدیه جلوس یابید و اکلیل جلیل ملکوتی بر سر نهید که ذرّهای ذراریش بر قرون و اعصار بتابد " (۸)

نفوس مقدسی که به لقب مبشرین میثاق حضرت عبدالبهاء در غرب، انتخاب و تسمیه گردیدند فی الواقع آثار علویت و عظمتشان، چون **الرب** سطریشان، در جهان ابدیت می‌درخشد و انوار خدماتشان در نهایت **سطوح** و درخشش است. در حقیقت می‌توان گفت که مؤمنین اولیه‌ی **هر ظهوری**

که موفق به نشر نفحات مسکینه‌ی الهیه شدند و به جهت انتشار تعالیم سماوی ترک اوطان و دیار خود نموده به اطراف برای تبلیغ پراکنده گشتند، جزو مبشرین آن دوره محسوب و در هر کوری تجدید شدند و در هر دوری سبب نورانیت عالم انسانی گردیدند. جناب محمود زرقانی که در سفر غرب در معیت هیکل اطهر و منشی مبارک بود، در کتاب بدایع الآثار می‌نویسد که: مرکب مبارک به کلیسای بزرگ کاتولیک‌های "نوتردام" رسید و خلوت بود، لذا پیاده شده برای تماشا داخل تشریف بردند. وسعت و زینت اطراف آن کلیسا را که مجسمه‌ی زیادی داشت به دقت ملاحظه می‌نمودند و از بزرگی و آرایش و زیبایی آن صحبت می‌فرمودند تا آن که بیرون از درب کلیسا، در مقابل میدان ایستاده خطاب به ملتزمین رکاب اقدس فرمودند:

" به بینید یازده نفر حواری چه کردند، چگونه جانفشانی نمودند. به شما می‌گویم که بر اثر اقدام آنها مشی کنید. چون انسان منقطع باشد عالمی را منقلب می‌نماید. حواریون حضرت مسیح بالای کوه اجتماع نمودند و با یکدیگر معاهده نمودند که تحمل هر گونه مشقتی بنمایند و هر مصیبتی را موهبت و هر مشکلی را آسان دانند. هر کس عیال دارد او را آسوده نماید، هر کس ندارد مجرد بماند و راحت و حیات خود را فدا کند. آن بود که چون از کوه پائین آمدند هر یک به طرفی رفت و دیگر برنگشت این است که این گونه آثار را به یادگار گذاردند. بعد از حضرت مسیح واقعاً حواریون جدا، از خود گذشتند نه لفظاً..." (۹)

حضرت ولیّ بیهمتا و یگانه‌ی امرالله، اعضا محفل مقدّس روحانی مرکزی ایران را به چنین خطاب مهیمنی و عظیمی مخاطب ساختند: "ای حواریون بهاءالله، ما که به این اسم جلیل موصوف و معروفیم و به

همچه مولای توانائی منسوب، حیف است در موارد بلا، مو به مو تآسی و اقتدار به آن مظلوم بی همتا ننمائیم. فرخنده نفسی که تا نفس اخیر زهر جفا از هر بی وفائی بچشید و خجسته قلبی که در سبیل اشتها و نصرت امرش آنی آسودگی نیافت. این است شیوه‌ی مخلصین، این است سیمت مقررین، این است طریقت مجاهدین، این است سزاوار جُند مهتدین، این است یگانه وسیله‌ی فوز و فتح مبین" (۱۰)

حضرت ولیّ مقدّس امرالله تعداد نوزده نفر از مشاهیر ایرانی رجال دور جمال ابهی را به سیمت " حواریون حضرت بهاءالله " و نوزده نفر از اعظام و معاریف مؤمنین و مؤمنات اهل غرب "سیزده نفر از رجال و شش نفر از نساء " را به سیمت " حواریون حضرت عبدالبهاء " تسمیه که اسامیشان در کتاب عالم بهائی جلد سوم صفحات ۸۰-۸۵ به چاپ رسیده. این عبد در سال ۱۴۸ بدیع، طیّ عریضه‌ای به ساحت منیع معهد اعلیّ شیدالله ارکانه، نیت خود را مبنی بر تقریر شرح احوال حواریون حضرت بهاءالله معروض داشتم. در پاسخ نگارنده، چنین مرقوم فرمودند:

" اما در خصوص حواریون جمال اقدس ابهی، اگر چه تا به حال کتابی تدوین نشده، اما شرح حیات بعضی از این نفوس، در کتب تاریخ امر علیّ الخصوص مصابیح هدایت جناب سلیمانی و "مشاهیر امر در دوران حضرت بهاءالله " تألیف جناب بالیوزی ایادی امرالله آمده که یقیناً جناب گهرریز ملاحظه و مطالعه نموده‌اند. در خصوص تسمیه‌ی نفوس مبارکه‌ی مزبور به عنوان حواریون حضرت بهاءالله تا کنون بیانی در آثار حضرت ولیّ عزیز امرالله زیارت نشده ولی چون ذکر این نفوس در کتاب عالم بهائی مذکور و این مجموعه‌ی نفیس همواره در ظل هدایت هیکل اطهر نشر می‌شده، باید مطمئن بود که این عنوان از

لحاظ مبارک گذشته است " (۱۱) پس از دریافت عنایت‌نامه بیت العدل اعظم، اقدام به جمع آوری شرح احوال نوزده نفر از رجال مؤمنین و مخلصین در مهد امرالله، که به این سمت تسمیه شده بودند نمودم. ابتدا آن کتاب در ۱۵۶ صفحه به سال ۱۹۹۳ در هندوستان چاپ و منتشر گشت. و چون در آن شرح احوال اصلاحات و تغییراتی ضروری به نظر می‌رسید، مجدداً به سال ۲۰۰۱ در همان مؤسسه، تجدید چاپ گردید.

پس از چاپ و نشر آن کتاب در صدد بر آمدن تا با جمع آوری و تألیف کتابی درباره‌ی "حواریون حضرت عبدالبهاء" اقدام کنم. در ابتدا، شرح مختصری از حال برخی از آن نفوس مبارکه را جمع آوری نمودم که در مجله‌ی عندلیب چاپ کانادا شماره ۷۹ سال ۱۵۸ بدیع صفحه ۵۲ تحت همان عنوان مندرج گشت و چون بعد از آن امر مهم مهاجرت پیش آمد، تألیف آن کتاب به عهده‌ی تعویق افتاد. اکنون که قریب ۷ سال از چاپ آن مقاله می‌گذرد، به فضل و عنایت الهی و تشویق‌های مستمری‌ساحت رفیع بیت العدل اعظم الهی، که مکرر این عبد را به تهیه‌ی مدارک تاریخی علی‌الخصوص تحقیق و تألیف شرح حال نفوس نفیسه‌ای که در عبودیت آستان مقدس جمال ابهی به اشاعه‌ی نشر نفعات‌الله و انتشار تعالیم مبارکه موفق و مؤید بوده‌اند فرمودند، مجموعه‌ی حاضر را به نام "حواریون حضرت عبدالبهاء" تألیف و تقدیم جوانان عزیز و مظلوم مهد امرالله که مورد ستم و آزار قرار گرفتند، می‌نمایم.

حضرت ولی‌ امرالله در باره‌ی، حواریون حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:
" از جمله نفوس مبارکه که در سنوات اولیه‌ی اعلام امرالله در آن اقلیم، دعوت الهی را اجابت و حیات پر انوارشان را در سبیل اعلاء کلمة‌الله و نشر نفعات‌الله و خدمت عهد و میثاق الله صرف نمودند

عبارتند از: تورنتون چیس، عنصر شجیع و بزرگوار که در سال ۱۸۹۴ به تصدیق امر مبارک فائز و از قلم میثاق به لقب ثابت ملقب و از لسان اطهر، به اول مؤمن آمریک موسوم و منعت گردید. دیگر لونیزا مور، أم المبلغات غرب که ذکرش الی الابد مُخلد و جاودان و از فم مبارک به لقب لواء، یعنی پرچم ملقب شد. دیگر دکتر ادوارد گتسینگر که خانم لوا بعداً به همسری وی درآمد. همچنین هوارد مک نات، آرتور داج، ایزابلا برتینگهام، لیلیان کپس، پاول دیلی، چستر تاچر و هلن گودال. این ذوات مقدسه، مانند نجوم باذغه از افق عزت ابدیه طلوع نمودند و نامشان پیوسته در صفحات تاریخ با تأسیس و استقرار شریعة‌الله در خطه‌ی آمریک توأم و همغان خواهد بود " (۱۲)

حضرت ربّ اعلی در جلسه‌ی خداحافظی با حروفات حیّ که در منزل خال اعظم تشکیل شده بود ضمن بیانات مبارکه و تشویق آنان به نشر نفعات‌الله و اعزامشان به اطراف جهت اعلان امر بدیع، منجمله، چنین فرمودند:

"ای یاران عزیز من، شما در این ایام حامل پیام الهی هستید. خداوند شما را برای مخزن اسرار خویش انتخاب فرموده تا امر الهی را ابلاغ نمائید...بیانات مبارکه‌ی حضرت مسیح را که به شاگردان خود فرمود بیاد آرید، وقتی که می‌خواستند آنان را برای تبلیغ به اطراف بفرستند به آنها فرمودند، شما مانند آتشی هستید که در شب تاریک بر فراز کوه بلند افروخته گردد. باید مردم از نورانیت شما مهتدی شوند... شما که فرزندان آن پدر روحانی هستید به واسطه‌ی اعمال خود، باید مظهر صفات الهیه گردید تا مردم نور الهی را در شما مشاهده کنند. شما نمک زمین هستید اگر نمک فاسد باشد با چه چیز اصلاح خواهد شد؟ انقطاع شما باید به درجه‌ای باشد که در هر شهری برای تبلیغ داهل

شوید از مردم آن شهر به هیچ وجه اجر و مزدی توقع نداشته باشید، غذا و طعام طلب نکنید و هنگامی که از آن شهر می‌خواهید خارج شوید کفش‌های خود را به تکانید تا چنانچه منقطع و طاهر وارد آن شهر شدید همان طور خارج گردید... شما چشمه‌های آب حیاتید که از منبع ظهور الهی جاری گشته‌اید... اینک در طول و عرض جهان پراکنده شوید و با قدم ثابت و قلب بی‌آلایش راه را برای آمدن روز خدا مهیا و مسطح کنید. به ضعف و عجز خود نظر نکنید به قدرت و عظمت خداوند مقتدر و توانای خود ناظر باشید " (۱۳) حضرت ولی‌ام‌الله می‌فرمایند

" حضرت باب، تعالیم عالی‌هی خویش را از لحاظ مقصد و هدف، با روح تعالیم حضرت مسیح که فی الحقیقه مقدمه‌ای برای اعلام این ظهور بدیع محسوب می‌گردد، مشابه و مماثل دانسته و بعضی از نصایح و مواعظه‌ی آن حضرت، خطاب به حواریون، در خطابه‌ی وداعیه‌ی خود، هنگام اعزام حروف حی، پیروان اولی‌هی امرالله، به منظور ابلاغ کلمه‌الله و هدایت نفوس نقل فرموده‌اند... در این شرفیابی... هیکل مبارک ... بیانات حضرت روح خطاب به حواریون آن حضرت را متذکر شدند و رفعت و جلالت یوم بدیع را گوشزد فرمودند و آنان را انداز نمودند، مبدا از طریق حق منحرف شوند و از دخول در ملکوت ممنوع گردند، که اگر در اجرای تعالیم الهی قیام کنند حق تعالی ایشان را به عین عطوفت ملحوظ و به خلعت "و تجعلهم ائمة و تجعلهم الوارثین" مفتخر و متباهی خواهد ساخت و توجه آنان را به حقیقتی اعظم و ظهوری افخم و اکرم از ظهور خود معطوف ساختند و نصیحت فرمودند که خود را برای آن یوم جلیل مهیا نمایند. به قدرت و عظمت مظاهر الهیه در ادوار سابقه اشاره فرمودند و غلبه و تفوق ابراهیم را بر نمرود و موسی را بر

فرعون و مسیح را بر قوم یهود و حضرت رسول اکرم پیغمبر اسلام را بر قبائل عرب بیان نمودند و فرمودند در این دور مبارک نیز فتح و فیروزی نصیب اولیای الهی است " (۱۴)

نیده‌ای از نصایح حضرت مسیح به حواریون که مشابه بیانات حضرت نقطه اولی به حروفات حی می‌باشد درج می‌گردد.

" شما نمک جهانید لیکن اگر نمک فاسد گردد به کدام چیز باز نمکین شود. " آیه ۱۳ باب ۵ متی " شما نور عالمید، شهری که بر کوهی بنا شود نتوان پنهان کرد. " آیه ۱۴ باب ۵ متی " بگذارید نور شما بر مردم بتابد، تا اعمال نیکوی شما را دیده، پدر شما را که در آسمان است تمجید نمایند " آیه ۱۶ باب ۵ متی " و به ایشان گفت هیچ چیز به جهت راه بر مدارید، نه عصا نه توشدان و نه نان و نه پول و نه برای یک نفر دو جامه... وقتی که از آن شهر بیرون شوید خاک پای‌های خود را نیز بیفشانید تا بر ایشان شهادتی شود " آیات ۱ تا ۶ باب ۹ لوقا " (۱۵)

برخی از حواریون حضرت عبدالبهاء جزو اولین دسته‌ی زائرین غربی بودند که تاریخ دهم دسامبر ۱۸۹۸ میلادی، به کوی محبوب طلعت میثاق شتافتند و در بیت عبدالله پاشا در سجن عکا به محضر س‌الله الاعظم، حضرت عبدالبهاء، مرکز عهد و پیمان حضرت بهاءالله، مشرف گشتند و از کاس لقای محبوب، سرمست شدند و بعضی دیگر در سفر هیکل اطهر به آمریکا و اروپا، دیده به دیدار غصن الله الاعظم، روشن نمودند و چون پروانه، حول سراج و هاج و نورانی سرکار آقا، مجتمع گشتند و پس از زیارت مولای مهربان با روحی مستبشر از بشارات الهی و الطاف ربانی حامل پیام مبارک به هموطنان خود شدند.

اسامی حواریوں حضرت عبدالبہاء مبشرین میثاق در غرب

- ۱- جناب دکتر جان اسلمنت Dr. J. E. Esslemont
- ۲- جناب تورن تون چیس Mr. Thornton Chase
- ۳- جناب ہوارد مک نات Mr. Howard MacNutt
- ۴- خانم سارا فارمر Miss Sarah Farmer
- ۵- جناب ہیپو لیت دریفوس بارنی Mr. Hippolyte Dreyfus-Barney
- ۶- خانم لیلیان کپس Miss Lillian Kappes
- ۷- جناب رابرٹ ترنر - Mr. Robert Turner
- ۸- جناب آرٹور برانز Dr. Arthur Brauns
- ۹- جناب ویلیام هنری راندال Mr. W. H. Randall
- ۱۰- خانم لوا گتسینگر Mrs. Lua M. Getsinger
- ۱۱- جناب جوزف حنان Mr. Joseph Hannan
- ۱۲- جناب چستر تاچر Mr. Chester Thacher
- ۱۳- جناب چارلز گرین لیف Mr. Charles Greenleaf
- ۱۴- خانم ایزابلا بریتینگھام Mrs. Isabella Brittingham
- ۱۵- خانم تورن برو کروپر Mrs. Thornburgh Cropper
- ۱۶- خانم ہلن گودال Mrs. Helen S. Goodall
- ۱۷- جناب آرٹور دوج Mr. Arthur P. Dodge
- ۱۸- جناب ویلیام ہور Mr. William H. Hoar
- ۱۹- جناب دکتر جورج جوزف آگور Dr. G.j. Augur

یاد داشت‌های حواریوں حضرت عبدالبہاء

- ۱- قرآن کریم سورہ آل عمران آیہ ۵۱ صفحہ ۵۶
- ۲- مجموعہ اشراقات صفحہ ۲۷۲
- ۳- مجموعہ خطابات حضرت عبدالبہاء صفحہ ۵۵
- ۴- مجموعہ خطابات حضرت عبدالبہاء صفحہ ۵۰۸
- ۵- قرن بدیع صفحہ ۶۲۱
- ۶- جزوہ فرامین تبلیغی حضرت عبدالبہاء صفحہ ۹
- ۷- جزوہ فرامین تبلیغی حضرت عبدالبہاء صفحہ ۱۴
- ۸- مکاتیب حضرت عبدالبہاء جلد ۳ صفحہ ۲۷
- ۹- بدایع الآثار- سفرنامہ مبارک جلد ۱ صفحہ ۲۱۱
- ۱۰- توقیع مبارک حضرت ولی امر اللہ مورخ نوامبر ۱۹۲۷
- ۱۱- دستخط مورخ ۱۶ نوامبر ۱۹۹۱ بیت العدل اعظم الہی
- ۱۲- قرن بدیع صفحہ ۵۰۸
- ۱۳- تاریخ نبیل زرنندی صفحات ۷۳ تا ۷۶
- ۱۴- قرن بدیع صفحات ۱۰-۴۸
- ۱۵- حضرت روح عیسی بن مریم صفحہ ۶۰

دکتر جان اسلمنت

حضرت ولیّ بی‌همتای امرالله در باره‌ی دکتر اسلمنت می‌فرمایند:

"جناب دکتر اسلمنت مُصاحب بی‌نظیری بودند. از انجام هیچ مساعدتی مضایقه نداشتند. زحمت می‌کشیدند، خالص و مخلص بودند و در عین حال مقتدر و خاضع. در نهایت تأسف مرگ او را سوگواری می‌کنم" (۱)

بدون شک دکتر جان اسلمنت یکی از مشاهیر معروف بهائی و مؤمنین جانفشان اولیه عصر تکوین و صاحب تألیفات ارزنده‌ای چون کتاب بهاءالله و عصرجدید است که تا کنون به بیش از اکثر زبان‌های مختلف جهان ترجمه گردیده. این نجمِ درّی آسمان امرالله، پس از صعودش، به مقام اولین ایادی امرالله، در عصر تکوین و حواری ممتاز و برجسته حضرت عبدالبهاء مفتخر و متباهی گردید.

جان اسمیت، در تاریخ ۱۹ ماه می سال ۱۸۷۴ به دنیا آمد. او سومین پسر از ۴ فرزند تاجر مشهور و موفق، جان و مارگریت اسلمنت بود. وی اصلاً انگلیسی و مدارج ترقی و تکامل تحصیلی خود را در آن اقلیم گذراند و با موفقیت کامل در رشته پزشکی با درجه‌ی ممتاز فارغ التحصیل گردید. و از آن پس به تبلیغ امرالله و نشر نجات‌الله قیام و در نهایت صمیمیت و جانفشانی به خدمت اقدام نمود. دکتر اسلمنت در سال ۱۹۱۹ زمانی که حضرت شوقی افندی تازه دوره‌ی دانشگاه بیروت را به پایان رسانده و در سن حدود ۲۲ سالگی، در خدمت حضرت عبدالبهاء به سمت منشی و مترجم مبارک مشغول خدمت بودند، بنا به دعوت حضرت عبدالبهاء دو ماه و نیم به ملاقات و شرف لقای طلعت میثاق و مرکز عهد و پیمان الهی در حيفا، مفتخر و به زیارت روضه‌ی مبارکه علیا متباهی

گردید. شکی نیست که از همان ایام تشرّف در ارض اقدس، رشته‌ی الفت و صمیمیت بین ایشان و حضرت شوقی افندی ربّانی بسته شد. چنان چه زمانی که حضرت عبدالبهاء حفید عزیز خود را که جوانی حدود ۲۳ ساله بودند جهت تحصیل به دانشگاه آکسفورد به انگلستان فرستادند، در بدو ورود هیکل مبارک به آن سرزمین، توسط احبای عزیز و جانفشان طلعت میثاق، مورد استقبال قرار گرفته، مقدم حضرتش را مغتنم و گرامی داشتند برخی از آنان مانند دکتر اسلمنت به لحاظ آشنائی و محبت سابق، که در حيفا در زمان حیات حضرت مولی الوری با هیکل اطهر پیدا کرده بود ایشان را خوب می‌شناخت و در ترجمه‌ی یکی از الواح حضرت مولی الوری با حضرت شوقی افندی همکاری نموده بود. یک سال قبل از تشرّفش، حضرت شوقی افندی در سمت منشی باب مکاتبه با وی گشودند. در کتاب به یاد محبوب مندرج است که هیکل مبارک روز ۱۹ نوامبر ۱۹۱۸ خطاب به دکتر اسلمنت چنین مرقوم فرمودند:

"برادر روحانی عزیز، حمد پروردگار عالمیان را که شمشیرها به غلاف راجع شد و پرچم‌ها و رایات جنگ بر چیده گردید. شکر و سپاس دارای جهان را که اگر چه جنگ مصائب و مشکلات غیر قابل وصف از برای حضرت مولی الوری در بر داشت ولی بالمآل نتیجه موجب شکرانه است... کاپیتان تیودور پول که بسیار مورد محبت و عنایت حضرت عبدالبهاء است، بغتة امروز به عکا وارد شد. ورودشان غیر منتظر و سبب مسرت بسیار بود. اسم شما و خدمات خستگی ناپذیرتان را در محضر مبارک ذکر کردند. هیکل مبارک بی‌نهایت مسرور و مشعوف شدند و در باره‌ی شما دعا فرمودند و از جمال مبارک، آب بزرگوار خویش، طلبیدند عون و عنایت خود را در باره‌ی شما مبذول فرماید. من

آدرس شما را از کاپیتان تیودور پول به دست آوردم و حال اگر چه مقدار زیادی از شب گذشته و دیر وقت است، معذالک مصمم شدم باب مکاتبه را با شما مفتوح نمایم و این مکاتبه ادامه خواهد یافت و سبب انتعاش قلب و سرور من خواهد بود...امضاء مبارک شوقی " (۲)

دو ماه بعد در دستخط مبارک مورخ ۱۷ دسامبر ۱۹۱۸ به وی نوشتند:

" فردا از حضرت عبدالبهاء دعوت نموده‌اند در احتفال عظیم عمومی که به مناسبت پایان جنگ منعقد می‌شود مناجات خاتمه از لسان مبارک نازل گردد. و بعد صورت مناجات را مرقوم فرموده‌اند " (۳)

چند ماه پس از اولین دستخط مبارک در تاریخ ۱۲ ژوئن ۱۹۱۹ قبل از این که به انگلستان جهت تحصیل عزیمت فرمایند به وی مرقوم فرمودند:

" صحت مبارک حضرت مولی الوری خوب است چند روز در جوار روضه‌ی مبارکه‌ی حضرت بهاء‌الله گذرانده‌اند. جمیعاً به یاد شما هستیم و امیدواریم به زودی به حیفا ورود نمائید. عرایض مانند سیل لاینقطع به حضور مبارک می‌رسد و الواح مهیمنه بسیار همه روزه نازل می‌شود. غالب اوقات من پشت میز تحریر تا بعد از نصف شب به ترجمه‌ی الواح مشغولم، معذالک مسرور و مشعوف، امیدوارم بزودی مکاتیب شما برسد " برادر حقیقی شما شوقی (۴)

در آن ایام که باب لقا بر وجه اهل وفا مفتوح و عاشقان حضرت عبدالبهاء از هر کشور و دیاری به خاک پای مرکز عهد و میثاق الهی مشرف می‌شدند، غالباً زائرین و مجاورین در محضر طلعت میثاق و حفید عزیز حضرت مولی الوری، حضرت شوقی افندی ربّانی، در عکس‌های دسته جمعی متباهی می‌گشتند و چون جناب دکتر اسلمنت از محضر مبارک حضرت شوقی ربّانی شماییلی از وجود اقدس طلب نمود

هیكل مبارک در تاریخ ۱۱ اکتبر ۱۹۱۹ مسئول او را اجابت فرمودند و عکس دسته جمعی در حضور طلعت عبدالبهاء که مزین به این جمله بود: " یادگار محبت آمیز از طرف شوقی به برادر عزیزش دکتر اسلمنت " برای ایشان فرستادند و مرقوم فرمودند: " نظر به این که عکس فردی خوبی از خود ندارم، یک نسخه عکس دسته جمعی که اخیراً در جوار مقام حضرت اعلی گرفته شده و عکس خود را با علامت چلیپا در روی آستین مشخص نموده‌ام برای شما ارسال می‌دارم "

در همان دستخط از احوال مبارک به دکتر اسلمنت چنین مرقوم فرمودند: " حال من خوب است و از این که لطف‌الله را ملاقات نمودم مسرورم همه روزه ایشان را ملاقات می‌نمایم و دیروز با هم گردش مطبوعی در مهتاب در جبل کرمل نمودیم. امیدوارم شما را در همان جا، در ماه اکتبر ملاقات کنم و مدت مدیدی با هم در نهایت روح و ریحان بگذرانیم دوست دائمی شما شوقی " (۵) حضرت شوقی افندی پس از ورود به انگلستان و شروع به تحصیل، در تاریخ ۱۷ فوریه ۱۹۲۱ به اعزاز دکتر اسلمنت برخی از مشاغل خویش را چنین مرقوم فرمودند:

" یک نسخه از رساله‌ی خود را برای سرکار آقا فرستاده‌ام و منتظرم قبل از آن که اقدامی برای طبع آن بشود از اراده مبارک مستحضر گردم...مجمع آسیائی دانشگاه آکسفورد که نماینده‌ی دوازده ملیت مختلف است و من در آن عضو هستم، از من تقاضا نموده‌اند لائح‌ای راجع به امر بهائی در آن مجمع قرائت نمایم. من این تقاضا را پذیرفته‌ام و مقاله‌ی مفصل و جامعی تهیه نموده که امیدوارم دوشنبه آتیه قرائت کنم. معمولاً عادت مجمع آنست که در هر جلسه از یک نفر از شخصیت‌های دانشگاه و یا از خارج، که کاملاً به موضوع کنفرانس وارد

و آشنا باشد دعوت می‌نماید و آن شخص بعد یا قبل از بحثی که در باره‌ی لایحه می‌شود، ایراد نطق می‌نماید. به قرار معلوم از دکتر استین کارپنتر خواهش شده است نماینده‌ی عالی رتبه‌ی جلسه باشد. و از قراین دکتر کارپنتر نخواهد توانست این دعوت را اجابت نماید. حال برای پروفیسور برون نوشته‌اند و به نظر من موضوع خطابه و اسم ناطق را هم ذکر کرده‌اند. تصور می‌کنم پروفیسور برون در آن جلسه حضور بهم رساند. من تصمیم گرفته‌ام با وجود رویه‌ای که محتملاً پروفیسور برون در ضمن مذاکرات اتخاذ خواهد کرد لحن خطابه‌ی خویش را تغییر ندهم و در مقاله‌ی خود نیز شرح تشریف او را به حضور حضرت بهاءالله در عکا نقل نموده‌ام. معلوم نیست نتیجه چه خواهد بود. طبعاً خیلی غیر منتظره است ولی امیدوارم آن چه صلاح است مجرا شود" (۶)

در اول ماه نوامبر همان سال از دانشگاه به دکتر اسلمنت مرقوم فرمودند " دکتر اسلمنت بسیار عزیزم...تلاً ترجمه‌ی خود را از اشراقات و لوح ملکه ویکتوریا، برای شما ارسال می‌دارم که برای خود نگاه دارید. امیدوارم شما از اسلوب ترجمه به طور کلی و بیان مطالب مسرور شوید. چقدر وظیفه‌ی ترجمه مشکل است. هر چه بیشتر بر سر آن کار شود مشکل تر به نظر می‌رسد. به طور ساده این کار آخر ندارد. شخص می‌تواند برای تحسین ترجمه الی غیرالنهاییه وقت صرف کند. یگانه آرزویم آن است که در وقت حاضر، موفقیت نسبی برای تحسین ترجمه‌هایی که سابق شده کسب نمایم و اگر به این مقصود نایل گردم کاملاً راضی خواهم بود. با نهایت محبت امضاء شوقی " (۷)

زمانی که دکتر اسلمنت در آسایشگاه شهر برون موث بود، حضرت شوقی افندی چندین بار به آن شهر مسافرت نمودند و به ملاقات ایشان

رفتند. معلوم است که آن دیدارها چه تأثیرات عمیق‌ای در هیکل مبارک داشته چون بعد از صعود دکتر اسلمنت، به دکتر هال نوشتند: " ایامی که در آن شهر به کمال راحت به همراهی دوست فقیدمان جان اسلمنت بسر بردم همه گاه در خاطر است و هرگز ساعاتی را که باهم بودیم و در همان آسایشگاه دور هم غذا می خوردیم فراموش نمی نمایم " (۸)

دکتر اسلمنت با حضرت شوقی افندی دوستی نزدیک داشت و زمانی که به برون موت تشریف می بردند به سواحل تورکی نیز رفته‌اند چنانچه قبلاً متذکر گردید دکتر اسلمنت بعد از صعود حضرت عبدالبهاء فوراً به کمک مبارک برخاست و کوشید تا قلب شکسته ایشان را قوت بخشد. زیرا می‌دانست که بعد از دریافت خبر رزیه‌ی کبری، صعود حضرت من طاف حوله الأسماء، تمام فکر و حواس هیکل اطهر معطوف وصول آن خبر مدهش بود. لذا در همان روز ۲۹ نوامبر حضرت شوقی افندی را به شهر مسکونی خود برون موث دعوت نمود و طی مرقومه‌ای ضمن تسلیت، به هیکل مبارک چنین نوشت: عزیزترین محبوب من حضرت شوقی افندی، دیروز خبر رسید که حضرت عبدالبهاء به آرامی تمام به ملکوت ابهی صعود فرمودند این صاعقه‌ای بود از آسمان که قلوب را مملو از احزان نموده مخصوصاً شما که تنها و دور از عائله‌ی مبارکه و دوستان خود بسر می‌برید. حال نمی‌دانم که فکر و نقشه‌ی شما چیست؟ به نظرم می‌آید که شما حتماً میل دارید که هر چه زودتر خود را به حیفا برسانید. در این اثناء اگر اراده فرمودید تمنی می‌کنم به این جا تشریف فرما شوید البته می‌دانید که مقدم مبارک شما چقدر برای ما عزیز و گرامی است فقط تلگراف بفرمائید و اطاقی مخصوص برای وجود مبارک در این جا تهیه خواهم کرد و نیز هر خدمتی و کاری که از

عهده‌ی این جانب بر می‌آید از رجوع آن بی‌نهایت سرافراز خواهم شد. می‌دانم که قلب نازنین شما چگونه محزون و شکسته است و چقدر آرزو دارید که اعضاء عائله‌ی خود را ملاقات فرمائید و نیز می‌دانم چقدر جای محبوب معظم خود را در آن جمع و در زندگانی خود خالی خواهید یافت. ولی به یاد بیاوریم که حضرت مسیح پس از صعود به دوستان خود نزدیکتر شدند آن قدر نزدیک بودند که در ایام حیات مبارکش یاران خود را بدین نعمت عظیم فائز فرمودند. امیدوارم محبوب ما نیز ما را تنها نگذارد و بیش از هر وقت سایه‌ی لطف و عنایتش را بر سر ما بیندازد. همه باید شانه زیر بار سنگین مسئولیت‌ها داده، ادای تکالیف را عهده دار شویم و به یقین مبین بدانیم که روح مقدس حضرت مولی‌الوری و قوای نافذه‌ی قاهره‌اش محیط بر هستی ماست و حتی در وجود و زندگانی ما موجود و پایدار خواهد ماند. (۹)

حضرت شوقی افندی دعوت دکتر اسلمنت را پذیرفتند و به اتفاق ایشان به بورن موث تشریف بردند و از همان جا، به یکی از تلامذه‌ی لندن نوشتند: " این خبر وحشت زاء، چند روز تمام جسم مرا علیل و روحم را دچار تألم و حسرتی شدید نمود. سه روز در رختخواب بی‌حس افتاده بودم و ابداً نمی‌توانستم افکار خود را جمع نمایم. هیجانی عظیم سراسر وجودم را فرا گرفت. رفته رفته قوای ملکوتی آن آب آسمانی مرا حیاتی تازه عنایت کرد و به انفاس قدسیه‌ی خود روح اعتماد در من دمید. امیدوارم که از این به بعد نیز، هادی و راهنمای من بوده و این عبد را در خدمت کوچکی که به امر مبارک انجام می‌دهم الهام بخشند. رسیدن این یوم رهیب، البته مقدر بود. ولی چقدر ناگهان و غیر منتظر رسید. باید به حق‌الیقین بدانیم امری که تا به حال این همه ارواح شجیعه را در

اکناف جهان در ظل ظلیل خود مبعوث فرموده به استقلال ذاتی خود دادم و بر قرار است این امر عظیم الهی زنده است و به تأنیدات فائضه از ملکوت غیب پایدار و ابدی القرار و مترقی خواهد ماند. چیزی نخواهد گذشت که سراسر جهان را در قبضه‌ی قدرت خود تسخیر نماید. این عبد فوری به سوی حیفا در حرکتیم تا دستوری که عنایت فرموده‌اند دریافت دارم تصمیم قطعی من آن است که حیات خود را وقف بندگی آستانش نمایم و به عنایات او، آن چه فرموده‌اند، در سراسر زندگانی خویش بدان عامل باشم. دوستان عزیز اصرار فرمودند که یکی دو روز در این آسایشگاه با دکتر اسلمنت بسر برم زیرا این لطمه‌ی روحی مرا چنان از پای در آورده که دیگر طاقتی در خود نمی‌بینم. لذا فردا به سوی لندن و بعد به سمت ارض اقدس حرکت خواهم کرد. این رزیه‌ی عظمی هیجانی عظیم در عالم امر به وجود آورد و قدرتی بدیع در ارکان هستی ایجاد فرمود. زود است که ارواح افسرده‌ی یاران تازگی گیرد و شانه‌های خود را زیر بار مسئولیت‌هانی گذارند که حضرت عبدالبهاء به هر یک عنایت فرموده‌اند. یقین است آن چه او به ایادی عطا، بر دوش هر نفسی گذارده به کمال سرور و همت حمل می‌نمایند. ارض اقدس مرکز جهانی بهائی خواهد بود و عصر جدیدی در امر مبارک آغاز می‌گردد. یقین است که حضرت مولی‌الوری با قوای عظیمه محیطه خود جمیع امور را مرتب و ارکان را مستحکم فرموده‌اند و روح پر فتوحش این عبد را اطمینان می‌بخشد که به زودی آثار باهره‌ی حکمت‌های بالغه‌ی آن مولای مهربان ظاهر و عیان خواهد شد. نقداً به همراهی ستاره خانم عازم حیفا هستم و اگر ماندن ما در لندن طول کشید البته به دیدار شما خواهم آمد و حضوراً شما را اطمینان داده شرح می‌دهم که با چه اتقان و اعتمادی حضرت

عبدالبهاء امور خود را مرتب و منظم و چه بیانات عجیبه‌ای در باره‌ی مستقبل عظیم امر اعظم ابهی فرموده‌اند " (۱۰)

ایادی امرالله و نجم ساطع سماء معرفت الله، دکتر اسلمنت، اولین ایادی عصر تکوین که پس از اطلاع از صعود حضرت عبدالبهاء برای کمک به حضرت شوقی افندی به لندن رفته بود در تاریخ ۸ دسامبر ۱۹۲۱ به عنوان جناب دکتر لطف‌الله حکیم می نویسد: حضرت شوقی ربّانی به اتفاق این عبد به بورن موث تشریف آوردند. در ظرف یکی دو روز جا در کشتی موسوم به قیصر هند که از لندن در تاریخ ۱۶ دسامبر حرکت می‌نماید گرفته شد. حضرت شوقی افندی تا دیروز در بورن موث تشریف داشتند بعد به لندن رفتند تا به اتفاق روح انگیز، خواهرشان و لیدی بلامفیلد در روز ۱۶ دسامبر عازم حیفا شوند. دکتر اسلمنت در دوران اولیّه ولایت امر نیز با حضرتش مکاتبه داشت و پیوسته در صدد مساعدت هیکل مبارک بود و چون حضرت ولیّ عزیز امرالله در ژانویه‌ی سال ۱۹۲۳ به احبای لندن مرقوم فرمودند: " در این ایام لازم است که مساعدی توانا در حیفا باشد تا مرا در امر ترجمه همراهی نماید این مساعدت بسیار مقبول و از لوازم ضروری است. چنین مسئله‌ای را به مشورت محفل شما و می‌گذارم تا شخصی را انتخاب نموده اعزام دارند که در این امر مهمّ این عبد را یاری نماید " (۱۱)

نخستین کسی که ندای مبارک را لیک گفت دکتر اسلمنت بود که فوراً به حیفا شتافت و به خدمت گذاری مفتخر گردید. هر چند صحت ایشان چندان خوب نبود ولی از دل و جان قائم به خدمت و عبودیت گشت. حضرت حرم مبارک، امة البهائ روحیه خانم می‌نویسند که روابط ودیّه و صمیمی بین هیکل مبارک حضرت شوقی افندی ربّانی و جناب دکتر اسلمنت

بی‌نهایت شدید گردید به طوری که بعد از صعود ناگهانی دکتر اسلمنت حضرت ولیّ بی‌همتای امرالله به اقوام و بستگانش چنین مرقوم فرمودند:

"بی‌نهایت از صعود محبوب عزیز دکتر اسلمنت محزونم آن چه که کوشیدیم به جانی نرسید. مطمئن باشید که این عبد و جمیع افراد جامعه‌ی بهائی در این مصیبت شریک آلام شما هستیم. مکتوب ارسال می‌شود " چهار روز بعد از آن مرقوم فرمودند: " مبالغه نیست اگر بگویم کلمه‌ای نمی‌یابم تا حرمان شخصی خودم را از صعود همکار عزیز و دوست بزرگوار دکتر اسلمنت بیان نمایم " (۱۲)

لحن بیان مبارک بدین مناسبت بود که نه فقط دکتر اسلمنت مؤلف شهیری بود که کتاب بهاء‌الله و عصر جدید و چند کتب دیگر و رسالات مختلفی در باره امر مبارک نوشت که به فرموده مبارک " نسل‌های آینده از آن مستفیض خواهند شد" بلکه دوست صمیمی و همکار هیکل مبارک نیز بود چنانچه می‌فرمایند: " او مرا صدیقی بود صمیمی، مشاوری معتمد و همکاری خستگی‌ناپذیر و مصاحبی محبوب " (۱۳)

حضرت حرم مبارک، روحیه خانم در دنباله‌ی بیان مبارک فوق اضافه می‌کنند که در این شخص "دکتر اسلمنت" وجود مبارک امیدهای خود را متمرکز فرمودند ولی دست تقدیر او را ربود و همه‌ی آمال قلب منیر به خاک ریخت در سوگواری او گریستند. ولی با وجود احزان وارده، در رتق و فتق امور امریه ولو ثانیه‌ای وقفه حاصل نگردید و همواره به جلو رفته جهان بهائی را با خود می‌بردند. به انگلستان، آمریکا، آلمان، ایران و هندوستان دستور فرمودند پیام‌های تسلیت به اعضاء عائله اسلمنت که غیر بهائی بودند ارسال دارند و محافل تذکر شایسته‌ای برای او منعقد سازند و ایشان را به مقام ایادی امرالله ارتقاء

بخشیدند. دکتر اسلمنت شرح آشنائی با تعالیم بهائی و ایمان به امر مبارک و هم چنین انگیزه‌ی نوشتن کتاب بهاء‌الله و عصر جدید و نیز شرفیابی به حضور مبارک حضرت عبدالبهاء را در مقدمه‌ی کتابش چنین مرقوم نمود در دسامبر ۱۹۱۴ ضمن مذاکره با بعضی از دوستانی که حضرت عبدالبهاء را ملاقات کرده بودند و دستیابی به بعضی از جزوات، برای اولین بار با تعالیم بهائی آشنا شدم و بی‌درنگ جامعیت و هیمنت و زیبایی آن سخت در من اثر کرد. تأثیر تعالیم مزبور در من از آن جهت بود که دیدم بیشتر و بهتر از هر یک از ادیان دیگر که من به آنها معرفت داشتم نیازمندی‌های دنیای جدید را مرتفع می‌سازد، و بعداً هر چه بیشتر در مورد این تعالیم تحقیق و مطالعه کردم بر ثبوت و رسوخ عقیده‌ام افزود و چون در صدد کسب آشنائی بیشتر با این امر بر آمدم دیدم اشکالات زیادی در تحصیل کتب و آثاری که به آن احتیاج داشتم موجود است. لذا در صدد بر آمدم خلاصه‌ای از آن چه را که کسب کرده‌ام به صورت کتاب در آورم تا به سهولت مورد استفاده دیگران قرار گیرد. همین که پس از جنگ ارتباط با فلسطین مجدداً برقرار شد عریضه‌ای حضور حضرت عبدالبهاء معروض و به ضمیمه نسخه‌ای از نه "۹" فصل اول کتاب را که پیش نویس آن تقریباً حاضر بود فرستادم در جواب شرحی تشویق آمیز و در نهایت محبت دریافت داشتم که ضمناً از روی ملاطفت دعوت شده بودم به حیفا رفته با آن حضرت ملاقات نمایم و نسخه‌ی خطی تمام کتاب را همراه ببرم. این دعوت را با کمال مسرت پذیرفتم و این افتخار بزرگ نصیب من شد که در زمستان ۱۹۱۹ - ۱۹۲۰ مدت دو ماه و نیم مهمان حضرت عبدالبهاء باشم. طی این دوره‌ی ملاقات، حضرت عبدالبهاء، در فرصت‌های عدیده راجع به کتاب، با من مذاکره و نظریات گرانبھائی

برای بهبود آن ارائه فرمودند. وقتی تجدید نظر کردم و پیش نویس کامل آماده شد دستور خواهند فرمود تمام آن به فارسی ترجمه شود که بتوانند در آن ملاحظه نموده هر جا لازم باشد تصحیح یا اصلاح نمایند. تجدید نظر و ترجمه‌ی کتاب طبق دستور انجام شد و حضرت عبدالبهاء در ضمن مشاغل کثیره، فرصت یافتند تا قبل از صعود سه فصل آن را تصحیح نمایند "فصول یک و دو و پنج و قسمتی از فصل سوم" بسیار موجب تأسف است که امکان تصحیح تمام کتاب وسیله‌ی آن حضرت میسر نگردید زیرا در آن صورت بر قدر و ارزش کتاب بسیار افزوده می‌شد. بعداً تمام نسخه‌ی خطی توسط هیئتی از طرف محفل روحانی ملی انگلستان به دقت تجدید نظر گردید و اجازه طبع از طرف آن محفل صادر شد. از میس روزنبرگ و خانم کلودیا کولز و میرزا لطف‌الله حکیم و آقایان روی ویلهم و موننفورت میلز و دوستان دیگر که در تهیه‌ی کتاب کمک‌های ذیقیمتی نمودند تشکر کرده خود را مدیون آنان می‌دانم.

حضرت ولی امرالله در تجلیل بیشتر نویسنده آن کتاب به این بیانات ناطق:
" مطالعه آثار و چگونگی انتشار آن در سنین اخیره قرن اول بهائی کامل نخواهد شد مگر از تألیفی که به قلم ناشر نفعات الهی و منادی امر یزدانی جناب ج.ا. اسلمنت نگارش یافته و ذکرش الی الابد زنده و جاویدان است یاد گردد و نفوذ عظیمی که این سفر جلیل در انتشار امرالله و ابلاغ کلمه‌الله از خود باقی گذاشته مذکور آید. این تألیف نفیس و جامع که به وضع مستدل و زیبایی تاریخ امر و تعالیم رحمانیه را تشریح نموده به... لغات مختلفه از قبل ترجمه شده و اکنون به... لغت دیگر منتقل گردیده است متن انگلیسی آن... در ایالات متحده آمریکا تجدید طبع یافته و متن اسپرانتو و ژاپنی و انگلیسی آن به خط کوران

تدوین گردیده. این کتاب همان کتاب نفیسی است که ملکه رومانی آن را کتاب عظیم محبت خوانده و منشور عشق و جمال و قدرت و کمال نام نهاده و قرانت آن را به جمیع توصیه کرده و مؤکداً خاطر نشان می‌نماید که مطالعه‌ی این کتاب هر نفسی را به کار آید و هر خواننده‌ای را حکمت و فضیلت بیفزاید" (۱۴)

مولای شفق و حنون حضرت شوقی ربّانی ولیّ بی‌همتای امرالله در توفیق مبارک مورّخه ۱۷ فوریه ۱۹۲۱ از دانشگاه بالیول به اعزاز دکتر اسلمنت عزیزدر باره‌ی کتاب بهاءالله و عصر جدید چنین مرقوم فرمودند: " امیدوارم کتاب شما زودتر از نظر سرکار آقا بگذرد. خیال می‌کنم شما اشکالی در توزیع آن پس از طبع نداشته باشید زیرا طالبین چنین کتاب مهم و ممتازی در حال حاضر و آتیه بسیار خواهند بود..." (۱۵)

دکتر اسلمنت، مراحل مقدماتی تحصیل خود را در مدرسه‌ی دولتی فری هیل شروع و سپس در کالج رابرت گوردون ادامه داد و سر انجام تحصیلات عالی خود را در دانشگاه آبردین به پایان برد و در آپریل سال ۱۸۹۸ به دریافت دانشنامه دکترای خود در رشته پزشکی و جراحی با درجه ممتاز و دریافت بورس تحصیلی به انتها رسانید. وی در دسامبر سال ۱۸۹۹ به اسکاتلند بازگشت و در سیمت آسیستان پروفیسور گش در دانشگاه آبردین تا سال ۱۹۰۱ ادامه داد. سپس به استرالیا رفت و در ۱۹ دسامبر ۱۹۰۲ با خانم جین فراسو ازدواج نمود ولی ازدواجش موفقیت آمیز نبود. دکتر اسلمنت در اوایل زندگی دچار بیماری ریوی گردید و سال بعد، ناچار به مراجعت به آبردین گشت ولی زمستان همان سال به امید بهبود مرض مُزمن خود، به آفریقای جنوبی رفت ولی پس از ۵ سال اقامت در آن اقلیم، سال ۱۹۰۸ به وطن عودت نمود و به عنوان رئیس

آسایشگاه ساترن و بورن موث تا سال ۱۹۲۳ به کار ادامه داد. او در سال ۱۹۲۴ به دعوت حضرت ولیّ امرالله به حیفا فرا خوانده شد، ولی پس از یک سال مساعدت به حضرت شوقی ربّانی در همان جا صعود فرمود.

و اما چگونگی اطلاع وی از دیانت بهائی آنست که یکی از نسوان همکارش، موقعی که حضرت عبدالبهاء در سال ۱۹۱۱ در لندن تشریف داشتند، به حضور مبارک مشرف، و برای نخستین بار امر مبارک را به دکتر اسلمنت معرفی نمود، وی با شنیدن نام حضرت بهاءالله و تعالیم دیانت بهائی، مجذوب گشت و در صدد تحقیق بر آمد. در دسامبر سال ۱۹۱۴ اولین جزوه امری را مطالعه و مشغول تحقیق و تحری حقیقت گشت. سال ۱۹۱۵ به همان خانم، صورت کتبی که مطالعه کرده بود نوشت و در فوریه سال بعد، ۱۹۱۵ به یکی از دوستانش در منچستر، اقبال خویش را به دیانت بهائی، مرقوم داشت. وی ابتدا جمعیت بهائی بورن موث را تشکیل داد که بعداً به محفل مقدّس روحانی تبدیل گردید، و تا زمان ترک انگلستان که به دعوت حضرت شوقی ربّانی به حیفا رفت در سیمت رئیس محفل روحانی آن شهر و نایب رئیس محفل مقدّس روحانی ملی انگلستان بود. او به چند زبان، از جمله، به زبان‌های فرانسه، آلمانی، اسپانیولی و اسپرانتو آشنا و مسلط بود و هم چنین سعی نمود تا زبان عربی و فارسی را فرا گیرد تا آثار و الواح مبارکه را از لسان نزولی مطالعه نماید. وی علاوه بر آن کتاب، در سال ۱۹۲۴ جزوه کوچکی به نام بهاءالله و پیامش و نیز نهضت بهائی چیست را نوشت و منتشر نمود. او، نه تنها با نوشتن چنین کتبی در عالم امر به شهرت رسید بلکه با کوشش موفق به نوشتن کتابی به زبان اسپرانتو گردید.

- ۱ - گوهر یکتا صفحه‌ی ۱۴۳
- ۲ - بیاد محبوب صفحه‌ی ۸۵
- ۳ - بیاد محبوب صفحه‌ی ۸۶
- ۴ - بیاد محبوب صفحه‌ی ۸۷
- ۵ - بیاد محبوب صفحه‌ی ۸۸
- ۶ - بیاد محبوب صفحه‌ی ۱۲۱
- ۷ - بیاد محبوب صفحه‌ی ۱۲۳
- ۸ - گوهر یکتا صفحه‌ی ۵۶
- ۹ - گوهر یکتا صفحه‌ی ۶۴
- ۱۰ - گوهر یکتا صفحه‌ی ۶۶
- ۱۱ - گوهر یکتا صفحه‌ی ۱۴۱
- ۱۲ - گوهر یکتا صفحات ۱۴۱ و ۱۴۲
- ۱۳ - گوهر یکتا صفحه‌ی ۱۴۲
- ۱۴ - قرن بدیع صفحه‌ی ۷۵۹
- ۱۵ - بیاد محبوب صفحه‌ی ۱۲۲
- ۱۶ - عالم بهائی جلد ۱ صفحات ۱۳۳-۱۳۶

یکی از مشاعل حبّ و وداد، و علمدار رایت هُدی و قهرمان عصر رسولی، جناب هیپولیت دریفوس بارنی است که خدماتش به امر مبارک حضرت بهاء‌الله و موفقیت‌های تبلیغی‌اش در دوران حیات عنصری حضرت عبدالبهاء مُشاربالبینان بود. او با قلم و قدم و هجرت در میادین مختلفه خدمت و سفرهای ممتد پر ثمرش به شرق و غرب عالم، امر مبارک را نصرت و یاری نمود و با تماس و مشارکت در مجامع گوناگون علمی و فرهنگی و شناساندن تعالیم بهائی به هر طبقه و نژاد، در سطوح مختلفه، سر مشقی جاودانی برای نسل‌های آینده گشت. وی عالم و فاضل و از نخستین افرادی بود که پس از ایمان به امر مبارک، درخشش و فروغی تازه یافت و جامعه‌ی نو پای غرب را با همت و کوشش مستمره‌ی بدون وقفه اش، یاری و یآوری نمود. هیپولیت دریفوس در تبلیغ امرالله و نشر نفعات‌الله و ابلاغ امر، به نفوس مهمه و سرشناس، مهارت بسزائی داشت و با معاشرت با اهل ادب در مجامع علمی و شرکت در انجمن‌های خیریه سبب انتشار امر بهائی می‌گشت.

حضرت ولیّ مقدّس و محبوب امرالله در لوح قرن چنین می‌فرمایند:

"هیپولیت دریفوس اوّل مؤمن فرانسوی که کتب و آثار و ترجمه‌ها و مسافرت‌ها و خدمات جلیله باهره‌اش علت اشتها و تمکن امرالله در آن اقلیم شد" (۱) دکتر یونس خان افروخته در کتاب خاطرات ۹ ساله عکا می‌نویسد: تقریباً در اواخر ایام که در عکا نسبتاً مختصر سکون و آرامش بر قرار بود، جناب مسیو هیپولیت دریفوس و سپس سندرسن مشرف شدند. و در بیت مبارک وارد گشتند. اطلاعات امری دریفوس با

این که تازه اقبال نموده بود قابل تمجید بود و اوقات تشرف خود را صرف اخذ تعلیمات الهی می‌نمود. در هنگام ناهار و شام مباحث و مسائل روحانی در بین بود. مذاکرات طبعاً به لسان فرانسه واقع می‌شد و مطالب را گاهی یادداشت می‌نمود. در آن ایام مسئله‌ی مرافعه‌ی دریفوس معروف که تفصیل آن در مدت سنوات عدیده، جراید فرانسه را کاملاً اشغال نموده بود هنوز به انتها نرسیده بود، بلکه در تمام جرائد غرب ذکر آن دریفوس در میان بود. یک روز هیکل مبارک از هیپولیت دریفوس پرسیدند که:

" شما با آن دریفوس نسبت و قرابت دارید؟" عرض کرد خیر، من از آن عائله نیستم فرمودند: " او در عالم سیاست مشهور آفاق شد، امیدوارم تو در عالم امر از او معروف‌تر شوی " این جوان نورانی در سفر اوّل که مشرف شد، سی و یک سال از دوره‌ی حیات شریف خود را طی نموده و در حد خود بسیار مشتعل و منجذب بود و آرزوی توفیق خدمت داشت و تمنای فوز به مقام شهادت نمود. این مقام را معناً به او عنایت فرمودند، تقریباً مدت سه هفته مشرف بود و بر حسب امر مبارک بنده هم بیشتر اوقات خود را با ایشان می‌گذرانیدم. یک روز در سر سفره عرض کرد: من امروز فهمیدم که آدم هستم و بسیار خجالت کشیدم. بنده حقیقت واقع را نفهمیده ترجمه کردم فرمودند " به او بگو خجالت ندارد من چون ترا خیلی دوست دارم می‌خواستم سرپای وجود ترا ببینیم " بعد از او پرسیدم: تفصیل از چه قرار است؟ گفت هیچ مگو، تازه آدم شدم. دو باره پرسیدم گفت: مپرس می‌ترسم از بهشت بیرونم کنند زیرا همه روزه که استحمام می‌نمودم در اطاق را می‌بستم این دفعه غفلت کردم و ندانستم که نیسته ام، وقتی سر کار آقا دق الباب فرمودند و مرا صدا زدند بی اختیار لبیک وفا گفتم، در باز شد و عریان بودم در مقابل آن حضرت

معلوم گردید خجالت کشیدم، دیدم کار آدم را کرده ام. دریفوس قبل از تشرف، به امر تبلیغ اشتغال داشت منجمله با یک خانم ایتالیائی صحبت کرده بود مسمات به مادام دوسانتو امینی، یک صفحه مناجات بسیار مؤثر سوزناکی اثر قلم او به زبان ایتالیائی داشت آن را به فرانسه ترجمه نموده، اینک این عبد به فارسی ترجمه کردم و به حضور مبارک تقدیم نمودم، بسیار طرف توجه و عنایت واقع شد. مسیو دریفوس در آن زمان هیچ اطلاعی از شرف نداشت به برکت ایمان خود و شوق و خواندن آیات و الواح، فارسی و عربی آموخت و یک مستشرق گردید. یکی دو سفر دیگر هم بعدها مشرف شد. به ایران و چین برای تبلیغ مسافرت کرد. و بعد از ازدواج با میس بارنی به اسم دریفوس بارنی معروف گردید. (۲)

دکتر یونس خان در همان کتاب اسرار دیگری را فاش می‌سازد، می‌نویسد « مظلومیت مبارک همه را به جنبش در آورد. عواطف رحمانی به هیجان آمد. بعضی به خیال استخلاص مبارک افتادند. عریضه‌ها عرض کردند، دعاها و مناجات‌ها نمودند، رقعته‌های دعوت هزار نفر امضاء فرستادند که ما جاناً و مالاً فدائیان، طالب استخلاص وجود مبارکیم. منجمله مادام جاکسن به اتفاق هیپولیت دریفوس و دو نفر دیگر، مبالغ هنگفتی فراهم نموده قصد عزیمت به استانبول نمودند که اقدامات لازمه برای برانداختن سجن اعظم بنمایند. از این اقدام و فداکاری مبلغ گزافی نصیب کاظم پاشا والی بیروت می‌شد، تا در این عمل مساعدت‌های لازمه بنماید. چون این خبر به سمع مبارک رسید تلگرافاً ایشان را منع شدید نمودند. این هم یک بهانه دیگر به دست ناقضین افتاد که تحریک بغض و عدوان مأمورین عثمانی بنمایند. کما این که یک روز به این عبد فرمودند:

" آزادی من در ید قدرت الهی است، هیچ گونه اقدامی جایز نه " (۳)

در سال ۱۹۰۶ هیپولیت دریفوس که جوانی فرانسوی و از نفوس برجسته و مؤمن و شیفته حضرت عبدالبهاء بود به دستور مبارک همراه خانم لورا بارنی و یکی دیگر از بستگان ایشان مأموریت یافتند که عازم ایران گردند و ضمن ملاقات احبا در شهرهای مختلف با برخی از بزرگان ایران و نخبه وزرا و شاهزادگان ملاقات نمایند و علاوه بر تشریح حقایق و اصول دیانت بهائی به آنان، شاید تخفیفی جهت آلام و گرفتاری احباب فراهم گردد. این مأموریت به نحو احسن انجام گرفت. حضرت عبدالبهاء، به خانم لورا بارنی دریفوس مرقوم فرمودند که:

"ای خانم محترم، نامه‌ی شما به شوقی افندی رسید. از مضامین سرور حاصل گردید، زیرا دلیل بر صحت مزاج شما بود. صحبتی که با جناب دریفوس در خانه‌ی صمد خان با مشاورالممالک نمودند، بسیار مقبول. ان شاءالله نتیجه‌ی خوبی خواهد بخشید. بلکه این بیهوشان، قدری بهوش آیند، زیرا به خواب کابوسی مبتلا هستند. گمان می‌نمایند که به واسطه‌ی تقلید از اهالی غرب و به واسطه‌ی افکار مختلفه‌ی مشوشه، اهالی ایران ترقی می‌نمایند. هیهات هیهات" (۴)

جناب هیپولیت دریفوس پس از بازگشت خانم لورا بارنی از ارض اقدس در سال ۱۹۱۱ با وی ازدواج نمود. آن زوج خوشبخت در آن موقع در اوج محبوبیت در عالم امر بودند. جناب دریفوس هم از معلومات ظاهری و هم از کمالات معنوی و روحانی بهره کافی داشت و کتاب مستطاب مفاوضات را که بین سال‌های ۱۹۰۴ تا ۱۹۰۶ نازل گشته بود، به زبان فرانسه ترجمه نمود. این کتاب در سال ۱۹۰۸ برای اولین بار چاپ و منتشر گردید. منزل این دو زوج مؤمن در پاریس، محل اجتماعات بهائی شد و در آن جلسات هر دو با معلومات خود به فارسی و

عربی تکلم و به لحن شیرینی مناجات تلاوت می‌کردند. هیپولیت دریفوس سفرهای ممتدی به شرق و غرب نمود. در قاره‌ی آسیا به هند رفت و سپس از قراء و قصبات کشور برمه دیدن کرد و جهت انتشار امرالله و تبلیغ به هندوچین رهسپار گشت و با معلومات وسیعی که داشت در همه جا مورد احترام و افتخار امر بود. زمانی که ناقضین پس از صعود حضرت عبدالبهاء به جولان آمدند، وی به معاضدت حضرت شوقی ربّانی برخاست و با تمام قوی از امر الهی دفاع نمود و چون صعود کرد حضرت ولیّ امرالله، تلگراف ذیل به شرق و غرب عالم مخابره فرمودند:

"دوستان عزیز حضرت عبدالبهاء، با نهایت تأسف و تألم صعود دوست محبوب و عزیزمان جناب هیپولیت دریفوس بارنی را که به امر امر حقیقی از میان ما رفت سوگووارم. آن رجل برجسته، با استعداد خدا داد و قوه‌ی خارق‌العاده‌اش، سالیان دراز از عمر گرانیامیه را صرف خدمت به آستان مقدّس حضرت بهاءالله مصروف داشت و با افکار عالی و قلب رئوف در کمال صمیمیت، وظایف محوله‌ی ممتازه‌اش را انجام و به چنان خدمتی فائز و مفتخر گشت که الی الأبد نامش در زمره‌ی خدمتگذاران برجسته در تاریخ امر مخلص و جاویدان خواهد ماند.

هیپولیت دریفوس بارنی، مهاجر خدومی بود که در نخستین سال‌های طلوع امر مبارک در مغرب زمین با درخشش و فروغی بی‌مثیل سبب اشتعال و انجذاب یاران در میادین مختلف گردید و با مشارکت در مجامع علمی و فرهنگی و سفرهای مستمر و پرثمرش به شرق و غرب عالم بهائی و تماس با وجوه مختلف مردم، اساس و مقاصد امر اعزّ ابهی را به سمع همگان رسانید و بالأخص با انتشار مقالات و اعلان فراموش نشدنی‌اش پس از صعود حضرت عبدالبهاء، به موفقیتی نایل گشت که

کمتر کسی به آن درجه فائز گشته بود. روزهای خاطره‌انگیز تشریفش به محضر حضرت عبدالبهاء، در قلعه‌ی عکا، در سجن اعظم، همراه خانواده‌اش و جذب قوای مکنونه‌ی الهیه از آن منبع اسرار ربّانی و اشباع از بیانات مرکز عهد و پیمان آسمانی و کسب تعالیم سماوی، وی را بر آن داشت تا پس از مراجعت از پاریس، با درخشش و فروغی کم نظیر که وجود نازنیش را تسخیر نموده بود، مشعل هدایت برای مردم سرزمین خود و ارمغانی گرانبها جهت عامه‌ی ناس گردد، که هرگز فراموش نخواهد شد. مقدّم بر همه چیز، خدمات ممتازه‌ی مستمره‌اش و وفاداری و پایداری و حمایت از برادران و خواهران عزیزش، در مأموریت تاریخی‌اش، مورد رضا و قبول حضرت مولی‌الوری قرار گرفت و به عزّ عنایت فائز گردید. بذر محبت و تعالیم الهی که وی در طول توالی ایام با سفرهایش در قلب قاره‌ی آسیا، در اقالیم هندوستان و قراء مختلف برمه و هندوچین به ثمر رسانید، حمایت و پشتیبانی فوری وی در غصب بیت اعظم بغداد و مداخله‌ی مستقیم و پی‌گیرش با مقامات رسمی کشور عراق در این باره، اقدامات مجدّانه در خلاصی و آزادی برادران مصری که زمان طولانی در چنگال ارتدکس اسلامی اسیر بودند و نیز تشویق و تحریص احبای کشور تونس در شمال قاره‌ی آفریقا و بالأخره دخالت و رفع مشکلاتی که در ارض اقدس پس از صعود حضرت عبدالبهاء توسط ناقضین به عمل آمد، وی را در زمره‌ی فدائیان و قهرمانان عصر رسولی محسوب داشت. دلسوزی و تجربیاتش در زمینه‌ی تبلیغ و نشر معارف امری و حمایت و پشتیبانیش از تعالیم جانبخش حضرت بهاء‌الله، سرمشقی جاودانه، برای نسل‌های آینده خواهد بود. مساعدت همه جانبه و مشاورات سودمندش پس از صعود

حضرت عبدالبهاء وی را از جمله‌ی دوستان صدیق و با وفا محسوب داشت. از آستان مقدّس رجا و تمنا می‌کنم که با من در این مصیبت جانسوز در تقدیم دعا و مناجات جهت ارتقای روحانی وی در عوالم لایتناهی شریک و سهیم گردند» (۵) ترجمه به مضمون

حضرت عبدالبهاء در سال ۱۹۱۹ در لوحی به خانم دریفوس می فرماید:
 "همیشه منتظر خبرهای خوش شما هستم، که کتاب مفاوضات در دست گیرید و به این دلیل و برهان، شور و شعف و اشتعال بین احبا و اِماء رحمان اندازید. چه که تو به این اختصاص یافته‌ای و علیک البهاء الابهی" (۶) خانم لورا بارنی در روز سوّم نوامبر ۱۸۷۹ در شهر سین سیناتی آمریکا به دنیا آمد. پدرش آلبرت کلیفورد نام داشت که از مال دنیا بهره کافی کسب کرده بود. مادرش آلیس بارنی هم اهل ذوق و هنر و هم مادری دانا بود که در مصاحبت خانم ماکسول، مادر امة البهاء روحیه خانم، حرم مبارک حضرت ولیّ عزیز امرالله، به امر مبارک اقبال نموده بود. دو دختر این کنیز درگاه الهی یعنی لورا و ناتالی، به واسطه‌ی تعلیم و تربیت مادر فداکارشان، به خدمات اجتماعی ارزنده‌ی موفق گشتند و مورد توجه سازمان‌های مختلفی اروپا گردیدند و شهرت و افتخارات کثیره کسب نمودند. ناتالی خواهر لورا، در ادبیات فرانسه یدِ طولانی داشت و معلوماتش بسیار بود ولی متأسفانه با همه سعی و کوششی که به عمل آمد به شرف ایمان فائز نگردید. لورا کلیفورد بارنی، در عنفوان جوانی، شیفته و فریفته‌ی امر الهی گردید و در اواخر قرن نوزدهم در پاریس، به شرف ایمان فائز و سپس تا آخر حیات به تبلیغ و خدمت امرالله پرداخت و سفرهایی هم به ایران نمود و لسان فارسی را حتی القوه آموخت. وی مکرر به حضور حضرت عبدالبهاء مشرف و در یکی از

ایام تشریف به مدت یک سال در بیت حضرت عبدالبهاء و در میان عائله‌ی مبارک اقامت نمود و مشغول تدوین و تنظیم کتاب مستطاب مفاوضات گشت. وی از نخستین دیدار حضرت شوقی افندی، نوه‌ی عزیز حضرت عبدالبهاء، یاد می‌کند و می‌نویسد: زیارت آن طفل ملکوتی در سنین ۵ یا ۶ سالگی، که در حضور طلعت میثاق مناجات تلاوت می‌فرمود، هر گز از خاطر نمی‌رود. او به دستور مولای مهربان مأمور تعلیم زبان انگلیسی به حضرت شوقی ربّانی گشت. از همان ایام بود که شیفته و فریفته‌ی آن کودک نازنین شد و از صمیم قلب عاشق و مجذوب غصن ربّان گردید. وی در سال ۱۹۰۵ همراه مادر مؤمن و هنرمندش، آلیس بارنی که شاعر، موسیقیدان، و نقاش بود به حضور مبارک مشرف شدند. آلیس قبلاً در سال ۱۹۰۳ زمانی که جناب گلپایگانی، به امر مبارک در واشنگتن بود، تصویری از وی نقاشی کرده بود و نیز شمایل مبارک حضرت عبدالبهاء را ترسیم نمود که در موزه واشنگتن موجود است.

لورا بارنی، اشتیاق تامی برای تحصیل کمالات روحانی و کسب فیوضات معنوی داشت. حضرت عبدالبهاء او را به لقب امة البهائ مفتخر و سرافراز فرمودند. وی طالب کشف حقایق روحانی و مشتاق درک معانی کتب آسمانی بود، آن چنان که حضرت عبدالبهاء، صهبای عنایت و سلسال موهبتش به وی بخشیدند. او طی توقف در عکا، روزهای متوالی در بحار معارف الهیه غوص می‌نمود و لنالی مکنونه را یک یک می‌ربود، تا جهانیان را از زیبایی و جلال این جواهرهای آبدار و گوهرهای تابناک و دُراری شاهوار، بهره‌مند و سرشار سازد. وی سه مرتبه برای کسب فیض از محضر طلعت میثاق، مشرف شد، دفعه‌ی اخیر، امة‌الله میس روزنبرگ اهل لندن را، به عنوان منشی و کاتب همراه

آورد و تقریباً مدت یک سال توقف نمود و در بحر اعظم معارف الهی تعمق نمود و لنالی گرانبها به چنگ آورد. از فرط اشتیاق که برای درک حقایق و معانی داشت زندگانی مدینه‌ی مطموره‌ی عکا و بیت محقر سجن محبوب امکان را به جمیع قصور عالیه‌ی ممالک غرب ترجیح می‌داد. با داشتن ثروت و استطاعت و مال و منال در عنفوان جوانی با این ترتیب، به زندگانی در عکا با آن همه مشکلاتی که برای حضرت عبدالبهاء و اهما فراهم می‌کردند. اوقات خود را در خدمت و رفات مقدسه می‌گذرانید. هیکل مبارک گاهی برسبیل مزاح به او می‌فرمودند:

" تو باید در این فصل گرمای تابستان، در قصور و عمارات عالیه بیلاقی سونیس، و جبال با صفای اروپا، زندگانی کنی. در این مدینه‌ی خرابه‌ی عکا، با ما فقرای مسجون، چرا بسر میبری؟ " (۷)

خانم لورا، گفتگوی سر نهار را نام اصلی کتاب خود قرار داد و آن را مفاوضات نامید. و وسیله‌ای شد که هیکل مبارک ساعت معینی را برای صرف غذا جلوس فرمایند. ترتیب جلوس سر سفره، بیشتر اوقات چنان بود که هیکل مبارک در رأس میز، و در طرف دست چپ میس بارنی، و زیر دست ایشان، میس روزنبرگ، سپس یک عده‌ی هشت یا نه نفر دیگر از مسافریین یا مجاورین حاضر بودند. و این عبد، عموماً در زیر دست مبارک روبروی میس بارنی می‌نشستم و سنوالات ایشان را از انگلیسی به فارسی ترجمه نموده جواب مبارک را به انگلیسی به ایشان ابلاغ می‌کردم. و امة‌الله روزنبرگ سنوال و جواب هر دو را به سرعت می‌نوشت. اما باید دانست که مطلب به این سهولت و سادگی انجام نمی‌گرفت زیرا، میس بارنی ناچار بود مطلب خود را اولاً به مترجم بفهماند و مترجم عین مطلب را فهمیده یا درست نفهمیده به سمع مبارک

برساند و جواب را سنجیده یا نسنجیده به زبان انگلیسی اما با لحن شرقی و اصطلاح امری ترجمه نماید تا میس روزنبرگ مسموع خود را به رشته‌ی تحریر در آورد. اگر از برای شخص سائل اِقتناع حاصل نمی‌شد تکرار مطالب، موجب اطاله‌ی کلام و باعث تأخیر و تعطیل اکل طعام می‌گردید و فرصت اکل و شُرب نمی‌ماند. زیرا تغذیه‌ی روح بر تغذیه‌ی جسم برتری می‌جست و الویت داشت. طرز بیان مبارک در تشریح و توضیح مطالب به قسمی بود که مستمع را مفتون و مدهوش می‌نمود. گاهی اتفاق می‌افتاد که ایراد و اعتراض سائل را قبلاً تذکر می‌دادند و جواب آن را گوشزد می‌نمودند. کما این که یک روز که موضوع در وجود شرّ نیست بیانات می‌فرمودند یک مرتبه متبسمانه به این عبد تذکر دادند:

"حالا خواهد پرسید که پس خدا عقرب را چرا خلق کرده است؟ دقیقه‌ای طول نکشید که امة البهائم اختیار همین مطلب را سؤال کرد، فرمودند: "دیدید گفتیم، پس در جواب بگو: این امر وجودی است. بلی، عقرب شرّ است، اما بالنسبه به ما. مار شرّ است، اما بالنسبه به ما، اما بالنسبه به خودش شرّ نیست بلکه آن سمّ، سلاح اوست که به آن نیش محافظه خویش می‌نماید. اما چون عنصر آن سمّ با عنصر ما مطابق نمی‌آید، یعنی در مابین عنصر ما و عنصر او، ضدّیت است. لهذا شرّ است و بالنسبه بهم شرّند ولی فی الحقیقه خیرند" (۸)

گاهی نگرانی خاطر مبارک از این بود که چرا این عبد از این سفره‌ی گسترده و نعمت‌های آماده، کمتر استفاده می‌کنم. پی در پی می‌فرمودند: "حالا بخور بعد صحبت کن" اما این عبد به قدری در بحر معانی مستغرق و از صهیای عنایت سرشار بودم که لقمه‌های جسمانی چندان

لذتی نمی‌بخشید، خصوصاً وقتی که با آن قیافه متبسم و بشاش که یکی از اداب مهمان نوازی مبارک بود، کلمه‌ای بر سبیل مزاح می‌فرمودند و این سفره‌ی جسمانی را به مانده‌ی آسمانی تبدیل می‌فرمودند.

یک روز که اصرار می‌فرمودند که غذا بخور و بعد صحبت کن و بنده هم سرگرم مطالب بودم از میس بارنی پرسیدند: " مترجم را به انگلیسی چه می‌گویند؟ " عرض کرد اینترپرتر. فرمودند: "گرسنه را چه می‌گویند؟" عرض کرد هانگری. بعد با انگشت مبارک اشاره نموده فرمودند: "هانگری اینترپرتر، هانگری اینترپرتر" از این اشاره من خیلی کیف کردم نمی‌دانم اگر کس دیگری به جای من بود چه می‌کرد؟ این لقب شاهانه برای من باقی ماند و مَه‌ری به این عنوان تهیه نمودم اما از اصطلاح دائمی مبارک که عبارت خان بود، صرف نظر ننمودم.

باری چند ماهی صحبت‌های سفره به این ترتیب جاری بود تا این که اهل بیت مبارک که این بیانات را شنیدند، به این نکته برخوردند که اگر میس بارنی در بحر اعظم الهی غوص ننموده بود و این سؤال و جواب‌ها را نمی‌نوشت، این لالی گرانبها در قعر این دریا، تا ابد بی ثمر می‌ماند و این جواهر رحمانی در عمق معادن معانی، مستور بود. پس حالا که این لئالی مکنونه مکشوف گردیده و به یمن عنایت حضرت مولی‌الوری کشف گشته، چه خوب است که عین الفاظ و بیانات مبارکه هم، به زبان فارسی در اوراق و صفحات روزگار باقی بماند. لهذا از حضور مبارک تمنی نمودند یک نفر نویسنده در محضر انور حضور یابد تا عین کلمات گهربار را دانه، دانه برچیند و در سلک دُرّ شاهوار در آورد.

الحمدالله این مسئول به اجابت مقرون گشت و جناب میرزا منیر ابن میرزا محمد قلی به این سیمت انتخاب و مأمور گردید تا همه روزه در

جوار مبارک بنشینند و بیانات حضرت عبدالبهاء را با دقت و تعمق بسیار به رشته تحریر در آورد. اما این ترتیب تحریر هم برای هیکل اطهر خالی از زحمت نبود زیرا تصحیح و تنظیم آن باز به عهده مبارک بود. خانم بارنی زحمت بسیار تحمل نمود و صبر زیادی به خرج داد. (۹) حضرت ولیّ امرالله در باره‌ی تألیف کتاب مفاوضات می‌فرماید:

" دیگر خانم لورا بارنی که بیانات گرانبھائی را که طی دوره‌ی ممتد زیارتش در ارض مقصود از لسان مبارک در جواب مسئله‌ی خویش در مواضع مختلفه اصفا نموده جمع آوری و تدوین کرد و به نام مفاوضات عبدالبهاء منتشر ساخت و با انجام این خدمت فراموش نشدنی، گنجینه‌ای از حقایق روحانیه و لنالی ثمینیه بدیعه، برای اعقاب باقی گذاشت و افتخار ابدی برای خویش بیندوخت" (۱۰) و در مقامی دیگر

" در همان اوان بیانات و گفتگوهای مبارک بر سر ناهار که اندک فرصتی برای آن وجود اقدس حاصل به عمل آمد و آن جواهر ثمینیه و ذرّ و لنالی کریمه که بعداً تحت عنوان مفاوضات عبدالبهاء طبع و نشر گردید، روشنی بخش عالم عقول و ارواح شد و در طی این مفاوضات هیکل اکرم پاره‌ای از اصول و مبادی سامیه‌ی امر ربّ جلیش را تبیین و براهین عقلیه و نقلیه در اثبات این ظهور ابدع اعظم ابقاء فرمود. بعضی از مسائل مربوط به دیانت حضرت مسیح و حقانیت انبیای الهی و اثبات لزوم مربی و معانی اخبار و بشارات کتب آسمانی و اصل و مبدء انسانی و پاره‌ای دقایق علمیه و حقایق الهیه را به نحو متقن و مستدل توضیح و تفسیر و تقریر و تعلیم نمود" (۱۱) لوح مبارک زیر به خط حضرت ولیّ امرالله و به امضاء حضرت عبدالبهاء رسیده و راجع به حرکات دکتر فرید اشاره گشته قوله الجمیل: « پاریس حضرت مستر و مسیس

درفوس علیهما بهاءالله، تلغراف وصول نیویورک رسید، بسیار مسرور شدیم که الحمدالله سالمأ رسیدید و امیدوارم تا به حال محفوظاً و مصوناً به پاریس رسیده‌اید و در آن جا نیز محفوظ و مصون بمانید، علی الخصوص که این ایام در پاریس وجود شما لازم، زیرا ناقضین در لندن سبب تزلزل بعضی از احباب گشتند، به نهایت بغض و عداوت برخاسته‌اند و مسیس شوالیه را دکتر فرید سفیر نموده و به جمع آمریکا فرستاده تا هر کس را دید در میثاق الهی متزلزل نماید. وقتی که در پاریس بودم مجملی از احوال دکتر فرید به شما ذکر کردم، چون که محرم راز بودید. حال تفصیلتش در جوف است ملاحظه خواهید نمود که من چقدر صبورم و چقدر از این بی انصاف تحمل کردم، او را به نهایت الطاف و مهربانی بیست سال تربیت نمودم و در حق او و پدر و مادر او رعایت و عنایت مجری داشتم تا بزرگ شود و خدمتی به امرالله نماید. حال اوّل مخرب شده است ولی از این قبیل وقوعات بسیار، جمیع نفوسی که بر نقض عهد قیام نمودند محو و نابود شدند. قوه‌ی میثاق را هیچ قوه‌ای مقاومت نتواند، نهایت باید مخذول و منکوب گردد. چنانچه تجربه شد آقا جمال بروجردی، اوّل شخص بهائیان بود نظیر یهودای اسخر یوطی، رئیس حواریون بود، به جهت نقض میثاق محو و نابود شد. و هم چنین دیگران، نفوس بسیاری کل به خسران مبین افتادند. اینها نیز مثل آنان عاقبت خواهند شد... " (۱۲)

جناب هیپولیت دریفوس در چهارم آوریل سال ۱۹۰۴ ترجمه خود را از کتاب مستطاب ایقان، برای تولستوی، نویسنده مشهور، فرستاد به طوری که از پاسخ تولستوی استنباط می‌گردد این کتاب اثر نامطلوبی بر او گذاشت، زیرا با اعتقادات وی سازگار نبود. و آنرا نپسندید. از جمله

یاد داشت‌های جناب هیپولیت دریفوس

- ۱ - قرن بدیع صفحه‌ی ۵۱۵
- ۲ - خاطرات ۹ ساله‌ی عکا صفحه‌ی ۱۱۳
- ۳ - خاطرات ۹ ساله‌ی عکا صفحه‌ی ۱۶۸
- ۴ - مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد ۳ صفحه‌ی ۳۱۴
- ۵ - عالم بهائی جلد ۱۶ صفحه‌ی ۵۳۶
- ۶ - مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد ۳ صفحه‌ی ۳۱۶
- ۷ - خاطرات ۹ ساله‌ی عکا صفحه‌ی ۲۲۹
- ۸ - کتاب مستطاب مفاوضات صفحه‌ی ۱۸۴
- ۹ - خاطرات ۹ ساله‌ی عکا صفحات ۲۳۰ و ۲۳۱
- ۱۰ - قرن بدیع صفحه‌ی ۵۱۵
- ۱۱ - قاموس مختصر مفاوضات صفحه‌ی ۱۴
- ۱۲ - خاطرات حبیب جلد ۱ صفحه‌ی ۲۵۶
- ۱۳ - رساله‌ی صدر الصدور صفحه‌ی آغاز کتاب
- ۱۴ - مجله‌ی پیام بهائی شماره‌ی ۳۲۶ صفحات ۷ و ۸

اقدامات مهم دیگری که جناب دریفوس و بانو در پیشبرد امر تبلیغ نمودند این بود که از جناب سید احمد موسوی همدانی ملقب به "صدر الصدور" تقاضا نمودند که استدلالیه‌ای در باره‌ی امر مبارک مرقوم نماید. چون آن استدلالیه تحریر و آماده گشت، خانم دریفوس بارنی آن را به حضور حضرت عبدالبهاء تقدیم نمود. هیکل اطهر در لوحی خطاب به جناب صدر الصدور در باره‌ی آن رساله چنین مرقوم فرمودند:

"ای حمامه‌ی حدیقه‌ی بقا، امه‌الله وارد. با بشارت عظمی و زبانی گویا و دیده‌ی گریان و قلبی پر روح و ریحان، شب و روز ثنای یاران ایران گوید و ستایش از آن یار مهربان... چون ذکر شما نماید، از فرح و سرور مانند برق بخندد و به مثابه‌ی ابر بگرید و بگوید. آن یاران به جان و دل عاشقان جمال بها هستند... باری امه‌البهاء بارنی خیلی از دوستان ایران راضی و شب و روز ستایش می‌نمود... رساله‌ی شما را نیز تقدیم نمود. تا به حال آنی فرصت نیافتم که مطالعه نمایم. ولی او هر روز اصرار می‌نمود و رجای خواندن آن رساله می‌کرد. ان شاء الله در این چند روزه که احبای مسافرین را روانه می‌نمایم قدری فرصت به دست آید و به قرانت آن رساله پردازم..." (۱۳)

یاد آوری این نکته به جا است که: صد سال قبل یعنی سال ۱۹۰۷ به همت خانم بارنی، زمینی در حيفا تهیه شد و ساختمان بیت مبارک حضرت عبدالبهاء، در آن بنا گردید و عده‌ای از اعضای خانواده‌ی مبارک به آن بیت که امروز محل زیارت احبا است انتقال یافتند... طرح این منزل را خود حضرت عبدالبهاء مرحمت فرمودند و چنانچه می‌دانیم بعدها همان منزل محل سکونت حضرت ولی محبوب امرالله و امه‌البهاء روحیه خانم گردید. (۱۴)

لوا گتسینگر مبلغه‌ی مشهور بین‌المللی

حضرت عبدالبهاء در باره‌ی لوا گتسیدگر بیانی به این مضمون می‌فرماید:
" به خانم لوا بگویند، کشته شدن شأن و مقامی ندارد. چه بسا نفوسی که ظاهراً شهید نشده‌اند اما مستشهد فی سبیل‌الله محسوب‌اند. چه بسا کشته شده‌اند به حقیقت، به مقام شهادت فائز نگشته‌اند. شهادت، مقام منیع ارجمندی است که جمال مبارک به هر کسی خواست عنایت می‌فرماید. انسان ممکن است مقتول نشود اما به این مقام فائز گردد. من در حق تو دعا می‌کنم که به مقام شهادت نائل شوی. اصل شهادت خدمت است، تو الحمدالله به خدمت قائم، من در حق تو دعا می‌کنم و این مقام را می‌طلبم مطمئن باش " (۱)

لونیزا مور، جزو اولین دسته از مؤمنین اولیه‌ی آمریکا است که در سال ۱۸۹۷ میلادی در میشیگان با دکتر گتسینگر ازدواج کرد و از آن پس به نام خانم لوا گتسینگر مشهور و معروف گردید. لوا به معنی پرچم، لقبی است که حضرت عبدالبهاء به ایشان عنایت فرمودند. روزی حضرت مولی‌الوری به اطاق لوا تشریف برده به وی فرمودند: " تو باید بیرق و پرچم من باشی و در شرق و غرب عالم به اهتزاز در آئی " سپس هیکل مبارک او را تشویق فرمودند به قسمی که، شوهر لوا اظهار داشته است، آن قدر قدرت در بیان مبارک حضرت سرالله الاعظم وجود داشت که دیوارها به لرزه در آمدند و آنها به سختی می‌توانستند روی پای خود بایستند. حضرت مولی‌الوری فرمودند که، سلطنت مسیح تجدید شده و به لوا زبان گویائی عنایت کردند و دستور فرمودند با صدای بلند این ندا را به گوش عالمیان برساند و راه و رسم تبلیغ را به او آموختند. (۲)

در سال ۱۸۹۷ یعنی همان سالی که لوا ازدواج نمود. خانم فونب هرست که از اعظم اغنیاء و دارای تمول سرشاری بود، به وسیله خانم لوا گتسینگر در کالیفرنیا اقبال نمود. خانم هرست از ثروتمندان آمریکا به شمار می‌رفت که چند موقوفات، نظیر مدرسه، دارالایتام، دانشگاه و غیره از خود به یادگار گذاشت. ایشان در آن وقت معاون دانشگاه کالیفرنیا بود لذا لوا و همسرش را به آن دانشگاه دعوت کرد و آن زوج عزیز چند ماهی در کالیفرنیا بسر بردند. در اوایل سال ۱۸۹۸ خانم هرست پس از یک سال که از اقبالش گذشته بود، شعله ایمانش بر افروخت و قصد زیارت حضرت عبدالبهاء را نمود و از خانم و آقای گتسینگر و تعدادی دیگر دعوت کرد که در این سفر مهمان وی باشند، آنها به معیت خانم هرست ابتدا به پاریس رفتند و با چند نفر دیگر که بالغ بر ۱۵ نفر می‌شدند به دستور مبارک به ۳ دسته تقسیم گردیدند.

نخستین دسته ۵ نفری زائرین غربی روز ۱۸ دسامبر ۱۹۸۹ به حیفا وارد گشت. ۳ نفر از آن دسته‌ی زائرین من جمله خانم هرست ۳ روز بعد یعنی روز دهم دسامبر مراجعت نمودند. اما لوا که محو جمال و جلال ملکوتی معبود خود شده بود، به اذن مبارک مدت سه ماه از فیض لقا مرزوق و بیش از پیش منجذب و مشتعل گردید. وی با وجود ضعف و ناراحتی قلبی که داشت، قیام به خدمت نمود و آرام نگرفت و به سفرهای تبلیغی پرداخت. ابتدا به فرانسه و انگلستان رفت. بعد در شهر بمبئی به ملاقات مهاراجه بزرگ هندی که حضرت عبدالبهاء را در لندن ملاقات و هیکل مبارک را به افطار دعوت کرده بود رفت و او را مفتون امر مبارک نمود. در سال ۱۹۰۱ میلادی که جناب ابوالفضائل گلپایگانی دانشمند و فاضل شهیر، به دستور مبارک به پاریس رفت، لوا، مدت یک ماه شمع انجمن یاران در حضور آن معلم روحانی

بود. در آن جمع محبتی که از می ماکسول، مادر حضرت حرم مبارک امةالبهاء روحیه خانم، به لوا ابراز می‌شد و او را به سیمت مادری جلیل‌القدر عنوان می‌کرد، فراموش نشدنی است. دکتر یونس خان در باره‌ی تشریف بعدی لوا و اقامتش در ارض اقدس می‌نویسد: در آن سنوات عدیده که مشرف بودم نفوس مقدسه‌ی منجذبه، از ممالک بعیده، بسیار طالب لقا بودند و اگر اذن تشریف عنایت می‌شد. یقیناً جنبش عظیمی از اقبال و توجه غربی‌ها در عالم ظاهر می‌گشت. ولکن به علت حکومت استبدادی و تفتین ناقصی و شدت اغراض منافقین، معدود قلیلی می‌توانستند با محیط سجن و ضیق مکان با احتیاط لازمه سازگار باشند و به صورت و لباس ساکنین عکا در آیند، از جمله کسانی که در چنین محیطی از فرط شوق لقا می‌توانستند توقف نمایند و به مقتضیات حکمت آن زمان عمل کنند. امةالله میسپس لوا گتسینگر بود. این خانم در سنوات قبل و زمان بالنسبه آزادی، با شوهر خود در حیفا چندی مشرف بوده است و یادگار خوبی از مراتب شور و اشتعال و انجذاب خود در افکار ثابتین و طایفین گذارد. او در این ایام با حال تضرع و ابتهاال به حضور طلعت مولی الانام مشرف شد و با لباس ساده که مسیحیان عکا عموماً در بر دارند، مدت یک سال یا بیشتر در زمره‌ی طائفین حول محسوب گردید و خدمات لایق زکری از قبیل تدریس لسان انگلیسی در عائله مبارکه از خود باقی گذارد، شدت انجذاب و حدت عواطف و احساساتش در امر چنان بود که جمیع رفتار و کردار و گفتارش، هر کس را منقلب می‌ساخت، شور غریبی در سر داشت. دقیقه‌ای آرام نمی‌گرفت. در جمیع خدمات امری دخالت و مشارکت می‌کرد، منجمله مکاتبه و مراسله به خارج و ترجمه‌ی آیات و الواح و مبادرت به نشریات، مشغولیت دائمی او بود. فکر غریبی در دماغش رسوخ نموده بود که به جمیع

وسائل متشبهت شود تا شربت شهادت بچشد. شب و روز گریان و نالان بود. دیوانه وار به هر یک از احبا متوسل می‌شد و استمداد می‌نمود که در حقش دعا نمایند تا به این مقام فائز شود. اغلب شب‌ها تا صبح مشغول مناجات بود و هر قدر تضرع و زاری نمود که اذن عنایت شود به ایران برود و در صوامع و مساجد در بالای منابر، مانند حضرت طاهره، ندای امر را به مسماع همگان برساند، تا در سبیل امر مقتول گردد، قبول نفرمودند. وقتی که ضوضای یزد و اصفهان بر پا شد و احبای این بلاد صد نفر، صد نفر به قربانگاه عشق شتافتند، این اخبار که به عکا رسید، آتش عشقش چنان شعله‌ور شد که اختیار از دست بداد. با هر یک از احبای ثابتین که جالس می‌شد، آه و ناله و گریه و زاری آغاز می‌کرد. همگی را رقت دست می‌داد. به درجه ای ناله و استغاثه‌اش در قلوب مستمعین تأثیر می‌نمود که همگی در حقش دعا می‌کردند. آخر الامر چند نفری را به گریه و زاری وادار نمود که ادعیه و اذکار را به نیت او بخوانند و رجای فوز به مقام شهادت نمایند. به این امید بود که :

از هر کرانه تیر دعا کرده ام روا شاید کز این میانه یکی کارگر شود
لوا مدت یک سال به این منوال با حال تضرع و ابتهاال مشرف بود و آرزوی شهید شدن داشت تا این که نصایح مشفقانه مولایش اثر بخشید و در مقابل اراده‌الله تسلیم گشت. لذا منجذباً مبتهلاً مرخص شد. یکی از عجائب مشاهداتم در عالم امر که تا ابد فراموش نخواهم کرد و به هیچ زبانی آن احساسات را بیان نمی‌توانم نمود، این است که لوا وقتی به عنوان تودیع نزد این عبد آمد قیافه‌ی او را به قدری نورانی و روحانی دیدم و به قدری او تغیر حال، تغیر صورت حاصل نموده بود، که گویی یک فرشته آسمانی به صورت بشری تجسم یافته است و با حالتی با این عبد خداحافظی و وداع نمود که من حیران خلق و خوی او شدم و متحیر بودم که این چه قیاقه‌ای بود که من هرگز در

هیكل بشری ندیده بودم. روز بعد سرکار آقا پرسیدند: "لورا را وقت رفتن دیدی؟ دیدی چه قیافه و چه حالتی پیدا کرده بود؟" عرض کردم: بلی دیدم و بسیار متحیر شدم. فرمودند که:

"افسوس در این حال باقی نمی‌ماند یعنی ممکن نیست در این حال بماند، ما نفوس را از کجا می‌آوریم، چه نحو تربیت می‌کنیم؟ حضرات "یعنی ناقضین" هم اگر می‌توانند آن طور تربیت کنند"

در آن زمان برخی از ناقضین عهد و پیمان الهی، مخالفت ناقض اکبر را سطحی، یا مرض علاج‌پذیری تصور نموده، مقتریات و اخبار کذب آنها را باور کرده بودند و به خیال باطل خود به مکاتبه و مراسله، تقاضای اصلاح ذات بین می‌نمودند و این گونه عرایض که به حضور مبارک می‌رسید، بی نهایت سبب حزن می‌گردید. برخی دیگر تجاهل ورزیده سؤالاتی از حضور مبارک می‌نمودند و با گفتار ناقض اکبر مقایسه می‌کردند. آخر الامر می‌گفتند مطلب را نفهمیدیم.

یکی از آن نفهم‌ها، میرزا حسینعلی جهرمی متخلص به فطرت بود که بعد از سؤال و جواب‌های بسیار به عکا آمد. به خیال آن که به قول خود بی طرفانه با چشم خود ببیند و به عقل خود قضاوت نماید. برای اثبات بی طرفی خود، نزد همکیشان خود وارد نشد و به مسافر خانه هم نیامد. در یک مهمانخانه‌ی عکا منزل گرفت و رجای اذن حضور نمود. سرکار آقا حاجی میرزا حیدر علی و این عبد را احضار، دستور دادند که یکی بعد از دیگری با او ملاقات کنیم و مقدمات را عنوان نمائیم و مطالب را به حضور مبارک معروض داریم. این عبد به دیدن او رفتم و بعد از بنده حاجی تشریف بردند. این شخص مردی بود بلند قامت با صدای خشن و چشم‌های دریده و قیافه‌ای وحشتناک، مثل کسی که قتل نفس یا جنایتی

را مرتکب شده و از ترس حبس فرار کرده است. با چنین اضطرابی با من و جناب حاجی، صحبت کرد. برای اثبات حقانیت مرکز میثاق، ادله و براهین نمی‌خواست و نسبت به ناقض اکبر هم اظهار علاقه نمی‌کرد می‌گفت مطالبی را باید شخصاً از حضور مبارک دریابم. آخر الامر به حضور مبارک مشرف شد. دیگر نمی‌دانم چه عرض کرد و چه شنید. اما، خانم لوا، از حضور مبارک تمنی نمود که یک مجلس با او ملاقات نماید، در آن ایام که زمان رونق بازار ناقضین بود، به احدی اجازه نمی‌دادند که به قدر یک کلمه با آنها صحبت کند، حتی اگر کسی از آنها عبوراً سؤالی می‌کرد یا هتاکی و فحاشی می‌نمود احباً حق هیچ گونه تکلم نداشتند. ولی لوا بالآخره اجازه گرفت که با جهرمی ملاقات نماید و به این عبد امر فرمودند که در این ملاقات مترجم او باشم. در اطاق بیرونی لوا با حالت خشم در اطاق وارد و بعد از مختصر تعارفات سطحی صحبت شروع شد، دلیل و برهان نتیجه نداد زیرا مبلغ رسمی جهرمی، ناقض اکبر بود و مقصودش فهم مطلب نه. یک مرتبه لوا پرسید: میرزا محمد علی بهائی هست یا نیست؟ جهرمی گفت، مگر نمی‌دانید چه نسبت نزدیکی با جمال قدم و چه مقام بلندی در امر الهی دارد و همه گفتگوها برای حفظ مقام اوست. لوا گفت: با نسبت کار ندارم. می‌خواهم بدانم مؤمن به جمال مبارک هست یا نیست؟ گفت: از او مؤمن‌تر کیست؟ لوا گفت: پس چرا هیچ اثری بر ایمانش مترتب نیست؟ حضرت مسیح می‌فرماید: «هر داری را از بارش بشناسید» آثار ایمان او کجاست؟ تا به حال چند نفر را تبلیغ کرده است؟ این چه ایمانی است که روایح عنبرینش به مشام احدی نرسیده است؟ من یک زن آمریکائی بی اطلاعاتی هستم و از وقتی که این ندا را شنیده‌ام تاکنون متجاوز از پنجاه نفر را تبلیغ کرده‌ام، زن‌ها از من بهتر، هزارها در

آمریکا هستند که هر یک نفعات ایمان و ایقانشان مشام عالمی را معطر کرده است میرزا محمد علی تاکنون چه کرده است؟ جز این که کمر همت بر اغوای مؤمنین آمریکا بسته است. بهائی باید انصاف داشته باشد، این است نتیجه ایمان؟ این است ثمر این غصن که باعث اختلال مؤمنین گردد؟ این است مقام ارجمندش در عالم امر؟ چنین کسی توقع دارد که مؤمنین به او توجه کنند همچو کسی؟ خلاصه از این قبیل ایرادات به قبری وارد نمود که جهرمی مبهوت و متحیر گردید. کم کم سر به زیر افکند، قامت بلندش سرنگون شد، چشم های دریده اش را فرو بست، اجازه مرخصی طلبید. لوا گفت باید یک مناجات بخوانم، فوراً یک مناجات فارسی کوچکی با چشم اشکیار با کمال تضرع و ابتهاج تلاوت نمود. آقای جهرمی گریه کنان و خیزان از درب اطاق بیرون رفت، چنان رفتی که هنوز هم می رود. (۳)

گفته شد که لوا به امر طلعت میثاق به افراد عائله مبارکه درس انگلیسی می داد. منجمله میرزا بدیع الله " فرزند حضرت بهاء الله " تا وقتی که احبا حضوراً وی را ملاقات نکرده بودند، تصور می نمودند که ایشان، به واسطه ای انتصاب به سدره ی مبارکه ی رحمانیه، دارای معلومات و معارف امری و کمالات روحانی و معنوی هستند و چون در ظل امر تربیت شده اند، لابد باید صاحب نطق و بیانی هم باشند. میرزا بدیع الله که تازه توبه و آنابه کرده بود، امیدها چنان بود که برای تلافی مافات ثابت و راسخ بماند و با بیان و تبیان، ناشر امر بدیع گردد. ولی افسوس که چنین نبود. بهر حال قرار شد که وی در کلاس درس لوا حاضر شود تا به ایشان انگلیسی درس بدهند. خانم لوا به این امید بود که شاید بتواند از میرزا بدیع الله کسب معلومات و معارف امری نماید زیرا انتظار می رفت که چون در ظل امر مبارک است باید صاحب مزایای اخلاقی و عرفان

باشد. برخلاف انتظار، از جمیع معارف امری عاری و بری بود و چون نطق و بیانی هم نداشت، عموماً در جمع ساکت می نشست و اگر به مناسبتی در صحبتی شرکت می کرد، الفاظ و عباراتی که حاکی از فقدان معرفت بود، آدا می نمود و البته سکوت ایشان مقبول تر و پسندیده تر بود. وقتی بدیع الله طالب تحصیل زبان انگلیسی شد خانم لوا گتسینگر به شوق و شغف بسیار این خدمت را به عهده گرفت. چند روزی که مشغول تعلیم بود سئوالات بسیار نمود تا کمالات معنوی اقتباس نماید. بعد ملاحظه نمود که اینجا چشمه آب نیست بلکه وهم و سراب است، و آتش عطش نمی نشاند، لهذا دوستانه و محرمانه به ایشان اظهار کرد که شما خوب است انگلیسی ندانید و زبان خارجه نخوانید. تا احترام شما و عزت امر هر دو بر قرار ماند، زیرا بعدها که دوستان غربی به این جا می آیند و از شما سئوالات می کنند که اطلاعات روحانی اخذ نمایند، اگر شما انگلیسی ندانید و صحبت ننمایید بی اطلاعی شما جلوه نمی کند.

تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد

بهر آن است که دوستان غربی به توسط مترجم با شما صحبت کنند تا کمک و مساعدت او آبروی شما را محفوظ دارد. (۴)

روزی هیکل اطهر لوا را مأمور فرمودند که به جای حضرتش، بدین مرد فقیر و مسکینی برود. حضرت عبدالبهاء به او گوشزد فرمودند که من امروز بسیار مشغولم و فرصت دیدار دوستی را ندارم شما از طرف من به ملاقات وی بروید. لوا از این مأموریت شاد و خرسند گردید و پیش خود فکر کرد که چقدر مورد عنایت مبارک واقع شده که به چنین امری انتخاب گردیده است. او سرحال و خوش دل به آدرسی که حضرت مولی الوری به وی داده بودند رفت، ولی با عجله و خیلی زود باز گشت و

به عرض مبارک رسانید که آن محل بسیار کثیف و بد بو است من مطمئنم که اگر می‌ماندم از بوی نا مطبوع و وضع آسف بار آن مریض می‌شدم. حضرت مولی‌الوری با نگاه نافذ و غم انگیزی به وی نگرستند و مانند پدری مقتدر، به لوا فرمودند: " اگر می‌خواهی خدمت حق را انجام دهی، باید به خدمت خلق خدا پردازی. آیا در چهره‌ی آن مرد تصویر محبت الهی را مشاهده نکردی؟ فوراً به منزلش برگرد، اگر خانه کثیف است، تمیز کن، اگر آن مرد که برادر تو است، پاکیزه نیست او را حمام کن، اگر گرسنه است سیرش کن، تا این کارها را انجام ندادی هرگز برنگرد " (۵)

وقتی جنگ جهانی اول شروع شد و شهرهای ساحلی بمباران می‌شد. حضرت عبدالبهاء امر فرمودند تا تمام اهل بیت مبارک و کلیه احبای حیفا و عکا به ابوسنان بروند که فکرشان از بمباران راحت باشد. ولی آن حضرت با دو نفر خدمتگذار در حیفا تشریف داشتند. در این وقت لوا که در ابوسنان بود به نوشته دکتر حبیب مؤید در اعمال جراحی به سمت معاون وی، به ایشان مساعدت می نمود. از جمله مأموریت‌های مهمی که انجام داد ملاقات تاریخی‌اش با پادشاه ایران مظفرالدین شاه، پنجمین پادشاه آل قاجار در پاریس بود که با صدر اعظم خود میرزا علی اصغر خان اتابک " امین السلطان " برای بار دوم در سال ۱۹۰۲ میلادی مطابق سنه ۱۳۱۹ هـ ق، به فرنگستان عزیمت نموده بود. لوا که حضرت عبدالبهاء خبر وعده ملاقات او را با پادشاه به وی نبوت فرموده بودند، در شهر پاریس حضور مظفرالدین شاه بار یافت و نامه‌ای که با سوز دل برای برادران و خواهران ایرانی خویش نوشته بود به شاه تقدیم کرد. حضرت عبدالبهاء به وی فرموده بودند: " لوا، یک روزی ما ترا نزد شاه خواهیم فرستاد و تو خدمت بزرگی به امرالله خواهی نمود " (۶)

انجام این خدمت مهم با نهایت خلوص و انقطاع صورت گرفت. شرح تاریخی این واقعه بسیار مهم چنین است: لوا به اتفاق مسیو دریفوس اول مؤمن فرانسه اجازه ملاقات حاصل نموده نامه‌ای از طرف بهائیان پاریس تقدیم کردند و حضوراً شاه و صدراعظم را از ظلم و ستمی که بر بهائیان مظلوم ایران از جانب دولت و ملت متعصب وارد می‌شد آگاه نمودند. تأثیر این نامه در شخص مظفرالدین شاه و صدر اعظم بسیار عمیق بود زیرا دانستند که جمعی از اهالی غرب، بهائی هستند. لذا شاه و اتابک اعظم که از نفوذ امر بدیع در غرب مطلع و دچار تعجب و حیرت شده بودند، حضوراً به لوا گتسینگر وعده همه گونه مساعدت و رفع مظالم دادند. اینک ترجمه‌ی نامه‌ای که به مظفرالدین شاه و صدر اعظم دادند:

به اسم احبای پاریس، به واسطه حضرت صدر اعظم به حضور مبارک اعلیحضرت شاهنشاه همایون، با کمال افتخار عرایض ذیل را این مخلصه مسیس گتسینگر از جانب بهائیان پاریس به حضور اعلیحضرت شاه عرض می‌کنم و از حضور مبارک شاه یک استدعای شخصی هم دارم، اولاً به حضور اعلیحضرت شاه اخلاص و خضوع خود را عرضه می‌داریم و به ایشان اطمینان می‌دهیم که ما پیروان حضرت بهاءالله ارواحنا لاسمه الفدا و مؤمنین به او، به موجب دیانت خود مأموریم که از اعلیحضرت شاهنشاهی اطاعت نمائیم و دعای خیر در حقشان نموده. در همه جا به کمال محبت و صداقت در خدمتگذاری به شاه قیام نمائیم. لهذا با کمال خضوع و احترام استدعا داریم که اعلیحضرت به ما اذن عنایت فرمایند به حضورشان مشرف شویم و خلوص و محبت خود را که به ایشان و مملکت و رعایای ایشان داریم شخصاً اظهار داریم. ثانیاً از اعلیحضرت مستدعی هستیم که در حق برادران ایمانی ما که در ایران هستند و به اسم مبارک حضرت

بهاء‌الله، باهم برادر شده‌ایم، عدالت و حمایت ملوکانه خود را مبذول فرمایند و جانشان را از دست نفوسی که از قرار معلوم مقصدی جز اغتشاش و بلوا برای مملکت ندارند و به هیچ وجه خیالشان در اتحاد و اتفاق ملل عالم نیست محفوظ فرمایند. وقتی می‌شنویم که برادران ایمانی ما را در ایران شهید می‌کنند، بی‌نهایت محزون و مأیوس می‌شویم زیرا از وقتی که تعلیمات و دین حضرت بهاء‌الله ارواحنا فداه را قبول نموده‌ایم حسب الامر مبارکش از جان و دل معتقدیم که حضرت محمد، رسول حقیقی خدا بود و قرآن شریفش، کلمه‌الله است. این از قوه‌ی کلمه‌ی حضرت بهاء‌الله است که ما دین اسلام را قبول کرده‌ایم و حال آن که در مدت هزار و سیصد سال مسیحیان، در بسیاری از حوادث مورد ظلم مسلمین قرار گرفته‌اند و انواع صدمات را متحمل شده‌اند. ولی حال به واسطه‌ی تعلیمات حضرت بهاء‌الله، ما همان مسیحیان، به اسم مبارک حضرت محمد تعظیم می‌کنیم. لهذا قلب ما برای ارض ایران و اعلیحضرت شاه ایران و رعایای ایران، مملو از محبت خالصانه شده است، چه که آن ارض مبارک مولای ما حضرت بهاء‌الله است. دیگر آن که در تعلیمات عالیه حضرت بهاء‌الله از برای امراض قلوب معالجه قطعی یافته‌ایم چه که حضرت بهاء‌الله وحدت و یگانگی را به ما تعلیم نموده‌اند و امر فرموده‌اند که جمیع ملل عالم را ملت واحده دانیم و کافه‌ی مردم عالم را اطفال او بشماریم و مانند برادران و خواهران و دوستان صمیمی خود دانیم. پس ای اعلیحضرت شاه، وقتی ما می‌شنویم که ملاها و علمای ایران که خود را معلم شریعت حضرت مولای ما محمد رسول‌الله حساب می‌کنند و خون بیگناه اهالی بلد خود را که تقصیری سوای اعتراف به وحدت خداوند و توجه به حضرت بهاء‌الله ندارند

می‌ریزند. این ظلم سبب اضطراب و سوختن و شکستن قلوب ما می‌شود؟ چه که آن همایون شمس حقیقت از مملکت شما اشراق فرمود. لذا ما بالطبع رویمان به مملکت شماست. چه که آن مملکت افق اعلانی است که ان شمس بی‌مثال از آن شطر طالع شد و انوارش جمیع عالم و امم را منور خواهد کرد. ولی حالا که ملاحظه می‌کنیم تراب نورانی آن ارض، به خون عاشقان جمال آن شمس حقیقت گلرنگ می‌شود، چاره نداریم جز این که پناه به عدالت و رحمت اعلیحضرت شاهنشاهی بیاوریم و تو ای صدر اعظم. ما شنیده‌ایم که از تمامی اهل ایران بصیرتری، لهذا از تو استدعا می‌کنیم که لحظه‌ای در تعلیمات حضرت بهاء‌الله تفکر نما که به کافه‌ی بهائیان ایران و سائر نقاط عالم امر مبرم فرموده است که در جمیع شئون مطیع و منقاد سلاطین و قانون هر مملکتی باشند. این حکم محکم را رکن رکین شرائع و احکام مبارک خود مقرر داشته است و چنین حکمی الی حال از هیچ یک از انبیاء قرون اولی صادر نشده است. حال سستدعیم، به این سنوال من جواب بدهید. آیا حمایت چنین رعایائی که اطاعت دولت و سلطنت از احکام دینی‌های ایشان است برای مملکت شما منفعت دارد و لازم است یانه؟ حال قدری ملاحظه در فرامین حضرت بهاء‌الله و حضرت عبدالبهاء بنمائیم که وجود مبارک خود را در سبیل رفع اختلافات و محاربات و خونریزی از بین ملل عالم فدا فرموده اند، تا این که در تاریخ عالم، اسم ما مثل اسامی علمای اسلام و مسیحی که اسباب اغتشاش در دین بزرگ اسلام و مسیحی شدند ذکر نشود. تا مادامی که علمای مملکت شما دست ظلم و جورشان بر سر رعایا دراز است این مسئله، شما را از تأمین آزادی مُلک خود مانع است و تا رعایای شما امنیت نداشته باشند نمی‌توانند اطاعت و محبت و انقیاد خود را نسبت به

پادشاه خود اظهار و اثبات نمایند. هیچ یک از رعایا نسبت به پادشاه خود به اندازه بهائیان اطاعت را واجب نمی‌شمارند. چه که آنان بر حسب احکام محکم دیانت عظیمشان، ملزم به اطاعت از مقام سلطنت و دولت هستند و چون این اطاعت و انقیاد فریضه‌ی دینی‌هی آنها است و چنین حکمی در ادیان سائره بدین شکل سابقه نداشته، لهذا آنان به جهت هر دولتی از بهترین رعایا هستند. پس حمایتی که شما در حق رعایای بهائی خود مجری دارید، واقعاً حمایت از مُلکِ خودتان است. یعنی هر گاه بهائیان را حمایت فرمائید مُلکِ خودتان را حمایت فرموده اید چه که امر دینی و وجدانی ما، اطاعت دولت و سلطنت است. اگر بهائیان به گشتن بروند ممکن نیست حکمی از احکام دینی خود را اطاعت نکنند. لهذا از اعلیحضرت پادشاهی استدعا داریم که از بهائیان اعانت و حمایت فرمایند چه که بهائیان به حکم دینشان مأمور به دوستی و اطاعت پادشاه هستند.

ثالثاً استدعای شخصی که با کمال خضوع و ابتهال و تضرع از اعلیحضرت شاه دارم استدعائی است که خود از جانب خود، بدون اطلاع و اجازه‌ی مولایم از حضور مبارک پادشاه می‌نمایم و به هیچ وجه حضرت عبدالبهاء امر نفرموده‌اند که این استدعا را بنمایم. ولی اطاعت و عبودیت و خضوعی که به ساحت قدسش دارم مرا وا می‌دارد که این استدعا را از حضور شاه بنمایم. چه که منتها آرزوی مولای من حضرت عبدالبهاء، که انشاءالله خون گلویم در سبیل محبتش به خاک ریزد، در جمیع احیان این است که در سبیل الهی جان خود را فدا فرماید و به این مطلب بیانات مبارکه ایشان شهادت می‌دهد. چه که همیشه می‌فرماید که منتهای سرور او در این است که در سبیل محبوب آفاق، مسجون است، و به ما فرموده است که حتی هرگاه به بینیم هیکل مبارکش را پاره پاره می‌کنند برای خلاصیش از احدی

طلب شفاعت نمائیم و رضا به رضای الهی باشیم. ولی ای اعلیحضرت، قلب بشری من از مشقات و بلاهایش شرحه شرحه شده خاصه حال که وجود مبارکش قلعه بند است در شهر خرابه عکا، که از وضع خرابی و بدی آن کسی به مثل من مطلع نیست چه که من دو مرتبه در آن ارض مشرف شده‌ام و می‌دانم در باب خرابی آن ارض چه عرض می‌نمایم و حال استدعائی که شخصاً از اعلیحضرت شاهنشاه دارم این است که، دروازه‌ی حبس عکا را به روی مولای من و محبوب من مفتوح فرمایند و نوعی بفرمایند که مولای من بتواند به حیفا و کوه کرمل که قبل از قلعه بندی می‌رفتند، دوباره تشریف ببرند و دوباره نسیم هوای خدا را به آزادی استنشاق فرمایند. از اعلیحضرت شاهنشاهی استدعا دارم که این استدعای مرا قبول فرمایند محض خاطر محبتی که مانند آتش در قلب من برای مولایم مشتعل است. اگر اعلیحضرت شاه، از سلطان عثمانی خواهش نمایند که رفع قلعه بندی بنمایند و دوباره مولای من از عکا بیرون تشریف ببرند، قسم به خدای واحد که به جز او خدائی نیست که من اطاعت و خلوص و دعا و تشکر و حتی جان خودم را نثار اعلیحضرت شاهنشاهی می‌نمایم و هرگاه اعلیحضرت شاه قول بدهند که این استدعای مرا قبول خواهند فرمود حاضریم ثابت نمایم که این عرایض را از صمیم قلب نموده‌ام و هر وقت شاه بخواهند حاضریم که از قوه به عمل آورم. (۷)

مظفرالدین شاه که جسماً علیل و ناتوان و همیشه در رنجوری و بیماری بسر می‌برد. وی با این که رقیق القلب و مهربان بود، ولی به واسطه‌ی کسالتش، زمام امور مملکت بدست جمعی درباریان جاهل و جاه طلب افتاده بود، و علما و پیشوایان مذهبی نیز بر جان و مال و ناموس مردم تسلط کامل داشتند، از این رو احساسات تعصب آمیز عوام الناس را بر

علیه بهائیان به هیجان می‌آوردند. در نتیجه شخص شاه و صدر اعظم نتوانستند به قولی که داده بودند عمل کنند. اولیای امور و حکام هم در اکثر مواقع خودسرانه سبب فتنه و آشوب می‌شدند. و اگر شخص بی طرفی هم به حکومت می‌رسید در مقابل فشار علما کاری از پیش نمی‌برد.

لوا شرح ماجرای رساندن نامه خود به مظفرالدین شاه و صدراعظم را در مکتوبی به همسرش چنین نوشت: شوهر عزیز من، دیشب خیال داشتم به شما مکتوبی بنویسم ولی خستگی و زحمات دیروز مانع بود. ولی حال سعی می‌کنم که مفصلاً تفصیل ملاقات خود را با اعلیحضرت پادشاه عادل ایران و حضرت صدارت پناهی مرقوم دارم. سواد عریضه را که به حضرت صدر اعظم نوشتم در جوف ارسال می‌دارم. عریضه‌ی مزبور را هفته قبل به جناب نظر آقا خان سفیر ایران مقیم پاریس دادم. اولاً ایشان گمان می‌کردند که ما واقعاً و جداً نمی‌گوئیم ولی بعد از آن که درست مطلب را حالی کردم و گفتیم هر نوع باشد باید به حضور شاه مشرف شویم باز ایشان مردّد بودند. بالأخره من جواب گفتم اگر شما در رساندن عریضه من، تعلل نمایند فوراً خودم می‌روم نزد وزیر مختار آمریکا مقیم پاریس و به اتفاق او به حضور صدر اعظم می‌روم. نظر آقا خان پرسیدند آیا سفیر آمریکا بهائی است؟ من جواب گفتم برای شما فرق نمی‌کند خواه بهائی باشد یا نباشد. ما می‌توانیم بدون همراهی شما اعلیحضرت شاه و حضرت صدر اعظم را زیارت نمائیم در صورتی که به بینیم شما در رساندن عریضه ما اقدام نمی‌فرمائید. بالأخره دیدند هر چه می‌گویند فایده نمی‌کند، گفتند حاضریم و عریضه را به حضرت صدر اعظم می‌رسانم. خلاصه این تفصیل جمعه گذشته بود. بعد به من خبر رسید که حضرت صدر اعظم روز یکشنبه ساعت دو بعد از ظهر مرا خواهند

پذیرفت و عریض مرا قبول خواهند کرد و بعد مرا به حضور اعلیحضرت شاه خواهند برد. بعد شخص محترمی که بهائی و خیلی مستقیم است آمدند و به من گفتند خوب است شما در هر حال برای زیارت شاه حاضر شوید زیرا وقتی از حضرت صدارت خواهش کنید که می‌خواهید اعلیحضرت شاه را ملاقات نمایند ایشان مضایقه نخواهند فرمود. من لباس خود را عوض نموده با جناب مستر دریفوس که از احبای مستقیم پاریس است به میهمانخانه قصرالزهد محل اقامت اعلیحضرت رفتیم. مستر دریفوس به همراهی من آمدند و عریضه مرا به فرانسه ترجمه نموده بودند و خودشان و مستر صاحبی هم عریضه را در تحت اسم من از جانب احبای پاریس امضا کردند. وقتی که وارد میهمانخانه شدیم جناب میرزا اسحق خان سفیر آمریکا ما را در طالار، پذیرائی نمودند و خوش آمد گفتند و کمال احترام را بجا آوردند و اظهار داشتند که حضرت صدارت برای صرف ناهار جائی تشریف برده‌اند باید صبر کرد تا مراجعت نمایند و بعد گفتند که در خصوص من با جناب صدراعظم مذاکره نموده‌اند و به محض ورود مرا نزد ایشان خواهند برد. خلاصه بعد نظر آقاخان آمدند و گفتند که حضرت صدر اعظم وارد شدند و حال شما ایشان را ملاقات خواهید کرد. آن وقت عریضه‌ی مرا به دست من دادند تا خودم به دست حضرت صدر اعظم بدهم. ده دقیقه بعد از ساعت سه جناب میرزا اسحق خان و نظر آقاخان آمدند عقب ما و میرزا اسحق خان به همراهی من، و نظر آقاخان به همراهی مستر دریفوس رفتیم در اطاق دیگری که حضرت صدارت منتظر ما بودند. میهمانخانه پر از انگلیسی و آمریکائی بود. آن وقت میرزا اسحق خان مرا جلو صدراعظم برده معرفی کرد و صدر اعظم با کمال لطف به من سلام داد

و من نیز با آداب ایرانی جواب سلام دادم و با هم دست دادیم. بعد نظر آقاخان، مستر دریفوس را معرفی کردند و صدر اعظم، ایشان را نیز با کمال لطف پذیرائی نمودند. صدر اعظم به میرزا اسحق خان سفیر آمریکا فرمودند سؤال کنید به بینید خواهش حضرات چیست؟ پس عریضه را بدست ایشان دادم و خودشان از دست من گرفته گفتند دیشب تفصیل این عریضه را برای من ترجمه نمودند و من از شما قبول می‌کنم و به شما وعده می‌دهم که هر چه در حق برادران شما در ایران از دست ما برآید، کوتاهی نمی‌کنیم و خواهش شما را قبول می‌نمائیم آسوده و راحت باشید.

بعد خیلی از این قبیل مطالب دیگر هم فرمودند. خلاصه مستر دریفوس به فرانسه گفتند ما از مرحمت حضرت صدارت پناهی کمال تشکر را داریم ولی استدعای دیگر ما که در عریضه ذکر کرده بودیم این بود که خودمان به حضور اعلیحضرت شاه نیز مشرف شویم. چه که می‌خواهیم عین این وعده و کلمات و اظهار مرحمت را از لسان خود شاه بشنویم و به حضور مبارکش عرض کنیم که ما همگی شاه را دوست داریم و مأمور به اطاعت هستیم و جمیع ما احبای پاریس و آمریکا، حاضریم که اطاعت و وفاداری خود را به هر نحو که بفرمایند، به اعلیحضرت شاه ثابت بنمائیم. آنگاه لب‌های حضرت صدارت به تبسم آمد و فرمودند نیم ساعت صبر کنید. من شما را به حضور اعلیحضرت شاه خواهم برد. فوراً نظر آقاخان آمدند و گفتند بیائید در تالار که حضرت صدارت و سایر اجزا منتظر تشریف آوردن اعلیحضرت شاه هستند. سپس من راه افتادم و نظر آقاخان و مستر دریفوس دنبال من آمدند. در وسط تالار ایستادیم و حضرت صدارت با ما ایستاده بودند و عریضه‌ی من دستشان بود. من در جلوی همه با حضرت صدر اعظم ایستاده بودم، و

در عقب ما جناب مستر دریفوس با نظر آقاخان و میرزا اسحق خان ایستاده بودند و میان یک صد و پنجاه نفر مرد، فقط من یک نفر زن ایستاده بودم و با من همگی با کمال احترام رفتار می‌کردند. خلاصه با کمال سکون و وقار به قدر ده دقیقه منتظر شدیم ناگهان این خیال بسر آمد که الحمدالله من در این ساعت برای خدمت امر مولایم در این محل ایستاده‌ام، فوراً شخصی از بالای پله آمد و گفت که اعلیحضرت تشریف می‌آورند و حضرت صدر اعظم با عریضه من رفتند در مقابل پله. وقتی که اعلیحضرت شاه آمد تمام اجزایشان با صدر اعظم با کمال احترام تعظیم کردند. اعلیحضرت شاه، دم پله اول ایستادند و صدر اعظم عریضه مرا بالا نگاه داشته عرض کردند: قربان این عریضه‌ی یک خانم امریکائی و یک شخص فرانسوی است که از طرف جمعیت خود به حضور مبارک عرض کرده‌اند و اظهار احترام خود را با کمال افتخار می‌نمایند. آیا اذن دارم حضرات را حضور مبارک بیاورم یانه؟ چه که می‌خواهند به حضور مبارک مشرف شوند. پس اعلیحضرت شاه به ما نگاه کرده فرمودند بلی بلی، و با صدر اعظم پیش آمدند که ما را ملاقات نمایند. سفیر ایران ما را معرفی نمودند و ماها سلام دادیم. شاه با وجود شکوه و وقاری که دارند با کمال مهربانی به ما تعارف فرمودند. آن وقت مستر دریفوس به فرانسه عرض کرد که ما بهائیان پاریس و آمریکا نهایت خضوع و اطاعت را نسبت به اعلیحضرت شاه داریم و شاه و دولت ایران را دوست داریم. حتی ایران را می‌پرستیم و مأمور اطاعت هستیم و بهر نحوی که امر فرمایند حاضریم اطاعت و محبت و وفاداری خود را به حضور شاه ثابت نمائیم. اعلیحضرت شاه تبسم نموده از ما تشکر نمودند و اظهار مرحمت فرمودند. بعد صدر اعظم عرض کرد که

من عریضه‌ی حضرات را خوانده‌ام استدعای حضرات اولاً این بود که اعلیحضرت شاه را زیارت نمایند ولی دو استدعای دیگر هم دارند. آن وقت شاه به صدر اعظم فرمودند عریضه را بیاور، برای من بخوان و فوراً صدر اعظم اطاعت نمود، بعد از آن شاه رو به ما فرموده خیلی اظهار مرحمت فرمودند و بعد فرمودند آسوده باشید تمام استدعاهای شما قبول است و بر طبق میل شما مجری خواهد شد و هر چه در قوه ما باشد به عمل خواهیم آورد. بعد ما از اعلیحضرت شاه تشکر نمودیم و دوباره سلام دادیم و شاه نیز اظهار مرحمت نموده راه افتادند و من و صدر اعظم و مستر دریفوس و دو سفیر ایران از عقب شاه رفتیم تا دم در، شاه در کالسکه تشریف بردند و صدر اعظم و دو سفیر نیز از ما خداحافظی نموده به کالسکه‌ی دیگری نشستند و از دنبال کالسکه شاه روانه شدند. حمد و سپاس، حضرت عبدالبهاء را، که مرا اسباب تحقق وعده‌ی مبارکش فرمود. حال احبای پاریس که بعضی به شهر آمده‌اند خیال دارند یک شام بزرگی بدهند و حضرت صدر اعظم را با دو سفیر دعوت نمایند. (۸)

لوای عزیز پس از تشریف ثانی و مسافرت های تبلیغی پی در پی، قصد داشت که به آمریکا سفر کند و اوامر الهی را به آن اقلیم ببرد. لذا به مصر سفر نمود. احبای آن دیار و جوانان قاهره که انگلیسی می‌دانستند از وی استقبال شایانی کردند و مقدمش را گرمی داشتند. اما پس از چندی مریض و بستری گردید. پس از بهبودی یکی از احباب از لوا خواش نمود که به عنوان تدریس زبان انگلیسی به منزل ایشان برود، شاید اقامت این کنیز مقرب الهی و نفوذ کلماتش، در خانواده اش که بهائی نبودند اثر کند و به امر مبارک مقبل گردند. تا آن که در شب دوّم ماه می ۱۹۱۶ درد

سختی در قلبش عارض گردید و از آنان خواست که دکتری بر بالینش آورند. ولی قبل از ورود دکتر، به ملکوت ابدی صعود نمود و مرغ روحش از این عالم ادنی به فضای گلشن اعلی پرواز کرد. او را به آرامگاه جناب ابوالفضائل گلپایگانی برده دفن کردند. بنای مرقدش با بنای مقبره جناب ابوالفضائل در یک محل و زیارتگاه یار و اغیار از آن دو وجوه نورانی است. حضرت ولیّ مقدّس امرالله در لوح قرن می‌فرمایند:

" مفخرت دیگری نصیب جامعه‌ی بهائیان آن اقلیم "مصر" شد و ان انتقال جسد ورقه‌ی موقنه‌ی شهیره مسیس لوا کتسینگر، امّ المبلغات غرب از مراقد مسیحیان قاهره به محل مذکور " مرقد ابوالفضائل" که به همت محفل روحانی ملی بهائیان آمریک و مداخله وزارت امور خارجه آن کشور به عمل آمد و آن هیکل مطهر در جوار مزجج منادی و مدافع بزرگ امرالله در قلب آن روضه‌ی ابدیه به خاک سپرده شد" (۹)

پس از صعود آن امه مقدسه چون خانم مکسول، مادر حضرت روحیه خانم، امه‌البهاء، از فرقت جانسوز لوا کتسینگر با خبر گشت، غباری از غم و اندوه وجود نازنینش را فرا گرفت و با نوشتن مقاله ای به یاد وی، مقام و منزلت و کیفیت حالات ایمانی مادر روحانی خود را به عالمیان شناسانید و چنین مرقوم داشت: اخیراً خبر صعود لوای عزیز را شنیدم و ساعت‌ها صورت زیبا و روی ملکوتی او، با چشمان پر محبتش در نظرم مجسم بود. لوائی که در آن هنگام که غرب در چنگال مادیات گرفتار بود، از اقیانوس اطلس تا اقیانوس کبیر. بذر محبت‌الله را افشاند و در ممالک بعیده چون ستاره‌ای درخشنده، اشراق شمس بها را خبر داد و دور از کسانیکه چون هدیه‌ی آسمانی وجود گرانبهایش را غنیمت می‌شمردند، به نهایت آمال خویش که شهادت در راه امر مبارک بود فائز شد، و یکه و

تنها در نقطه‌ای بعید در حالی که بدون خانه و بدون پول و بدون امید بود پس از سالیان دراز رنج و زحمت و خدمت و فداکاری مانند شهیدی درگذشت. تمام این‌ها از برابر چشمانم گذشت، سپس لوانی را دیدم که در حال موت بود، فاتح و سرمست، سرافراز و سر بلند، لوانی که در قرون متمادی نامش جاودان است. لوانی که از افق ابدیت بدین جهان می‌تابد و به همان نحو که قرّة العین در آن ایام، برای شوق در صور دمید، او هم برای همیشه پرچم دار علم میثاق بود... راه‌های ناصاف را برای موفقیت ما هموار می‌کرد و ملخ وار خود را به آب می‌انداخت که برای ما پل نجاتی ایجاد کند. پس از تشریف به حضور حضرت عبدالبهاء همه چیز، جز خدا را فراموش کرد تا توانست طلیعه‌ی اشراق شمس حقیقت در آمریکا گردد... او آخر حیاتش به یکی از دوستان چنین نوشت: تدریجاً احساس می‌کنم که چیزهای تازه‌ای درک می‌کنم و درس‌های تازه‌ای می‌گیرم. من مطمئن هستم که تا آخرین روز حیات در این جهان می‌توان درس تازه آموخت زیرا دنیا به منزله‌ی مدرسه ایست که انسان هنگام مرگ از آن فارغ التحصیل می‌شود. من از دیدن روز آخر مدرسه بسیار خوشحال می‌شوم. هنگامی که می‌خواست مدرسه‌ی جهان را ترک کند چشمش را به شمایل مبارک مرکز عهد و میثاق الهی انداخت و گفت: اراده الهی اراده من است آن چه هم من می‌خواستم انجام دهم اراده او بود سپس سه بار کلمه‌ی یا بهاء‌الابهی را بر زبان راند و به ملکوت ابهی صعود نمود. (۱۰)

حضرت عبدالبهاء، نحوه‌ی شهادت عبدالوهاب شیرازی را در جمع احباب آمریکا، که لوا گتسینگر و ژولیت تامسون حضور داشتند چنین فرمودند:

" وقتی که در سال ۱۸۵۱ حضرت بهاء‌الله به توصیه امیر کبیر، میرزا تقی خان صدر اعظم ایران به عراق تشریف بردند، اغلب به

زیارت دو مرقد مقدّس به کاظمین می‌رفتند. عبدالوهاب که جوانی آراسته در بغداد زندگی می‌کرد تعلق شدیدی به جمال‌مبارک پیدا نمود و آرزو داشت که پیوسته در رکاب مبارک باشد. هنگامی که جمال‌قدم پس از یک سال به ایران بازگشتند. واقعه‌ی تیراندازی به ناصرالدین شاه صورت گرفت و جمال ابهی به زندان سیاه چال افتادند. عبدالوهاب در پی حضرت بهاء‌الله روانه ایران گشت ولی موقعی به پایتخت رسید که همه جا بدنبال بابی‌ها می‌گشتند تا زندانی یا شهید نمایند. در نتیجه وی را به زنجیر حضرت بهاء‌الله کشیدند. وی در کنار معبود خویش سر خوش و شادمان بود، تا آن که روزی زنجیر از گردنش بر داشتند تا وی را روانه‌ی میدان شهادت کنند. او رقص کنان و پایکوبان با شغف بسیار حضرت بهاء‌الله را در آغوش گرفت و به قلب خود فشرد و بوسه بر زانوان مبارک زد و با رقص و آواز به میدان فدا شتافت "

مطلب که به اینجا رسید، با اینکه در آن موقع قریب ۶۰ سال از آن واقعه گذشته بود، ناگهان وجنات حضرت عبدالبهاء تغییر کرد. گویی روح آن شهید در وجود مبارک حلول کرده بود. با گردنی افراخته با انگشتان خود بشکن می‌زدند و پای خود را به زمین می‌کوبیدند. از آن حالت، همه به ارتعاش آمدند. قوه‌ی مغناطیسی شدیدی از آن وجود مبارک ساطع بود. حضرتش اشعاری را که آن شهید خوانده بود با شور و انجذابی فراوان تکرار می‌فرمودند. چنان لحنی که تا آن موقع به گوشمان نخورده بود. حضرت عبدالبهاء در صندلی خود فرو رفتند. اشک چشمان همگی را پوشانده بود. وقتی که سکوت بر قرار شد و اشک چشم‌ها را ستردند، حالت عجیبی در چهره‌ی مبارک مشاهده نمودیم. دیدگان مبارک به نقطه‌ای نامرئی خیره شده، چنان لبریز از شادی بودند که مانند دو قطعه‌ی

ویلیام هنری راندال

حضرت عبدالبهاء در لوجی، خطاب به خانم و آقای راندال فرمودند
" هو الله - مرقومه‌ی شما سبب مسرت خاطر گردید، زیرا آن خادم
با وفای حضرت بهاء‌الله و قرینه‌ی محترمه، حقیقتاً با عشق و محبت
خالص، به خدمت امر مالک انام قیام نمودید و خاطر عبدالبهاء را
مطمئن ساختید که برخی از دوستان در نهایت صداقت و صمیمیت، شب
و روز مشغول خدمتند. جناب فاضل مازندرانی از جمله مؤمنین فاضل و
ارزشمندی است که همه‌ی عمر، وقت خود را صرف خدمت به امرالله و
تبلیغ و تبشیر شریعت الله نموده. امیدوارم که از انفس طیبه‌ی او، اتحاد
و اتفاق در بین یاران بر قرار گردد" ترجمه به مضمون (۱)

جناب هنری ویلیام راندال در سال ۱۸۶۳ میلادی در شهر بوستون
از ایالت ماساچوست، آمریکا از والدینی مسیحی متولد گردید. وی مردی
مذهبی و پای بند اصول اخلاقی و معلومات بسیاری در معنویات و مسائل
روحانی و دینی داشت. حضرت ولیّ مقدّس امرالله در باره‌ی او
می‌فرمایند که آقای راندال دوستی عالیقدر و همکاری صمیمی و مخلص
بود. جناب راندال در خدمات امری کوشا و ساعی و پیوسته با ذوق و
اشتیاق فراوان احتیاجات دائم التزاید تشکیلات بهائی را تأمین می‌کرد. او
با تجربیات زیاد و ارزنده‌ی که داشت با عشق و علاقه به مؤسسات
امری کمک و مساعدت می‌نمود و با خلق و خوی حمیده‌اش
محبوب‌القلوب یاران بود. راندال در اولین مسافرتش به ارض اقدس که
در ماه نوامبر سال ۱۹۱۹ به ملاقات حضرت عبدالبهاء و زیارت عتبه‌ی
سقدسه‌ی روضه‌ی مبارکه اهل بها مشرف گردید، از هیکل مبارک تقاضا

الماس می‌درخشیدند. تبسمی حاکی از نشاط بر لبان مبارک سایه انداخت.
اشعار آن شهید را آهسته زمزمه می‌نمودند و سپس فرمودند:

" ببینید که تأثیر مرگ یک شهید در دنیا، تا چه حد است و حالت
مرا چگونه تغییر داد " در پایان هیکل اطهر فرمودند:
"وی به این ترتیب با رقص و آواز به استقبال مرگ شتافت و ده‌ها جلد
بر سر او ریختند. بعدها پدر و مادر پیرش به حضور جمالقدم رسیدند و
از این که پسرشان در راه حق جانبازی نموده شکر گزار بودند" (۱۱)

یاد داشت‌های لوا گتسینگر

- ۱ - خاطرات ۹ ساله‌ی عکا صفحه‌ی ۱۱۶
- ۲ - اختران تابان جلد ۱ صفحه‌ی ۱۹۲
- ۳ - خاطرات ۹ ساله‌ی عکا صفحات ۱۱۵ تا ۱۱۹
- ۴ - خاطرات ۹ ساله‌ی عکا صفحه‌ی ۱۲۹
- ۵ - ترجمه از کتاب داستان‌های حضرت عبدالبهاء
- ۶ - حیات حضرت عبدالبهاء صفحه‌ی ۱۲۳
- ۷ - حیات حضرت عبدالبهاء صفحه‌ی ۱۲۵
- ۸ - حیات حضرت عبدالبهاء صفحه‌ی ۱۳۱
- ۹ - قرن بدیع صفحه‌ی ۷۳۶
- ۱۰ - اختران تابان جلد ۱ صفحات ۱۹۴-۱۹۷
- ۱۱ - بهاء‌الله شمس حقیقت صفحه‌ی ۱۲۷

نمود تا اجازه فرمایند مسافرخانه‌ای جهت اقامت زائرین غربی در آن مکان مقدس بنا نماید. این تمنا و درخواست که از روی صداقت و نیت خالص بود، مورد موافقت هیکل مبارک قرار گرفت. ویلیام راندال در شهر بوستون با دختر جوانی تحصیل کرده، به نام روت ازدواج کرد. خانم روت شخصیتی بی نظیر، ناطقی زبردست، نویسنده‌ای توانا و موسیقی دانی برجسته بود که صدای خوش و ملیحی نیز داشت. همسر جناب راندال در اوایل ازدواج به شدت بیمار و بستری گردید، به طوری که دکتر معالج وی امیدی به حیات او نداشت. زمانی که حضرت عبدالبهاء در سفر غرب به بوستون تشریف بردند، راندال به هیکل مبارک متوسل گردید و شفای همسرش را تمنی نمود. حضرت مولی‌الوری با درخواست وی موافقت فرمودند و به منزلشان تشریف فرما شدند و در کنار بستر خانم روت جلوس فرموده دست وی را در دست گرفتند و با نگاهی عمیق و محبت آمیز به وی فرمودند: "تو مریض نیستی بلکه سالم‌ترین فرد این خانواده‌ای" این واقعه‌ی شگرف انگیز نقطه‌ی عطفی در زندگانی روت محسوب گشت. او می‌نویسد که این اتفاق عجیب و باور نکردنی زندگی مرا تغییر داد و حضرت مولی‌الوری که از اسرار درون من آگاه بودند، با چشمانی نافذ و گیرا، مدتی به چشمان بی حال من نظر فرمودند و مدتی را در حال سکوت گذرانند. در همان لحظه سکوت، احساس کردم که شفا عنایت می‌فرمایند، زیرا حس نمودم که بهبودی من آغاز شده و به زودی شفای خود را باز خواهم یافت. آنگاه هیکل مبارک سه مرتبه فرمودند: "تو مریض نیستی، تو مریض نیستی، تو مریض نیستی، بلکه از همه سالمتری" (۲) با ادای اطمینان بخش این جملات، حضرت عبدالبهاء وجود مرا تسخیر فرمودند و با دست‌های پُر مهر و

محبت خود که دست مرا گرفته بودند نیروی عجیب مغناطیسی، تمام هیکل مرا در ربود و این شفای عاجلی بود که به من عنایت فرمودند. آقای راندال و همسرشان با خرید حظیرةالقدس و کمک مالی به پیشرفت و توسعه‌ی ساختمان مدرسه‌ی تابستانه گرین ایگر، در ایوت آمریکا، بیش از پیش مصدر خدمات مهمه و ارزنده گشتند. در سال ۱۹۱۹ زمانی که جنگ جهانی خاتمه یافت حضرت عبدالبهاء، آقا و خانم راندال و دخترشان مارگارت را دعوت فرمودند تا به ارض اقدس مشرف گردند. وی می‌نویسد: ما در مقابل حضرت عبدالبهاء ساکت و آرام نشستیم. آنگاه هیکل مبارک، شروع به بیانات فرمودند. از مشکلاتی که گریبان گیر بشر در مانده گردیده، از موقعیت خطرناکی که عالم انسانی را تهدید می‌نماید، از جهانی که مردم دنیا دچار آن شده‌اند و وضع اسف بار فعلی جهان، از جلوه و شکوه صلح اعظم، از آینده طلانی و عصر ذهبی صحبت نمودند، بیانات آن حضرت، که با قوت و قدرت ذاتی از لسان مبارک جاری بود تمام وجود ما را تسخیر کرد. با شغف بسیار داستان فوجیتا، آن خادم حقیقی امرالله که در ارض اقدس مشغول خدمت بود، برای ما بیان فرمودند. جناب راندال در قسمت دیگری از شرح تشریف خویش می‌نویسد توجه و شفقت پدران حضرت عبدالبهاء چنان ما را احاطه کرد که وجود خویش را در ساحت اقدسش ذره‌ای ناچیز پنداشتیم. شخصیت روحانی و الهی مبارک و نگاه‌های نافذ و محبت آمیز آن وجود اطهر، رفتار استثنائی، و بشاشت وجه نورانی طلعت وهاب و درخشش آسمانی چشمان مبارک، لحن جذاب و گیرای مرکز عهد و میثاق الهی، سراسر وجودمان را تسخیر کرد و در ید قدرت خویش قرار داد. به نحوی که ما در مقابل حضرت سرالله الاعظم، خود را فراموش کردیم و محو سخنان گهر بار

مبارک گشتیم. کلماتی که مانند ذرّ شاهوار و لئالی آبدار از لسان اطهرش به گونه‌ای غیر قابل وصف، مانند آب زندگانی، حیات بخش و روح دهنده بود، خارج از توصیف است. چارلز میسن ریمی مهندس معمار ساختمان مسافرخانه‌ی زائرین غربی، که در زمان قیادت حضرت عبدالبهاء مصدر خدمات ارزنده و در دوران ولایت عظمی غصن ممتاز بها، به سمّت ایادی و بعداً به ریاست شورای بیت المللی بهائی در ارض اقدس منسوب گشت، و به نزول الواح بی شماری از کلک گهربار مرکز میثاق بها و خامه مشکین حضرت ولیّ امرالله مفتخر و متباهی بود، متأسفانه در اواخر عمر و سن کهولت دچار نقض عهد گردید و به دست‌های ناقضین پیوست، لذا به دستور هیئت ایادی مقیم ارض اقدس، از جامعه‌ی امر اخراج شد. می‌نویسد: قبل از این که در جولای ۱۹۲۰ به قصد سفر به اروپا و همچنین زیارت هیکل میثاق به ارض اقدس، از آمریکا عزیمت نمایم، جناب راندال که در سفر قبلی خود به حیفا، موضوع مسافرخانه جهت زائرین غربی را به اطلاع حضرت مولی‌الوری رسانده بود، در باره‌ی نقشه‌ی آن بنا، با من مذاکره نمود. وقتی وارد حیفا شدم و به ملاقات حضرت عبدالبهاء مشرف گشتم، هیکل اقدس در باره نیت خیر جناب راندال با من صحبت فرمودند و امر کردند که طرح مقدماتی آن بنا را تهیه و به نظر مبارک برسانم. حسب الامر مرکز میثاق چند طرح اولیه کشیده به حضور مبارک ارائه دادم. آنگاه دستور فرمودند که نقشه و طرح نهائی آن ساختمان را در مراجعت به آمریکا، به اطلاع جناب راندال برسانم.

همسر راندال در سال ۱۹۲۱ پس از صعود حضرت عبدالبهاء به حیفا رفت و در آن ایام مصیبت بار، شریک غم‌های عائله‌ی مبارکه و سبب آرامش خاطر حضرت شوقی افندی گردد. جناب ویلیام هنری راندال پس

از سالیان دراز که با عشق و فداکاری خدمت نمود در سال ۱۹۲۹ به ملکوت ابهی صعود فرمود. حضرت ولیّ محبوب پس از اطلاع از صعودش تلگرافی به این مضمون به آمریکا مخابره فرمودند:

" مایلم که پایان غم انگیز حیات عنصری دوست محبوب و برادر عالیقدر و همکار صمیمی خود جناب راندال را به سمع آن عزیزان برسانم. کوشش‌ها و مجاهدات بی دریغ و فراموش نشدنی، مساعدت‌های توصیف ناپذیری که وی جهت پیشرفت و گسترش مقاصد جامعه‌ی جهانی بهائی انجام داد، اشتیاق شدید او در تبلیغ امرالله و نشر کلمه‌الله، قضاوت و تجربه مفیدش در مشاورات و حمایت همه جانبه از تشکیلات امری و از همه مهمتر، اخلاق حمیده و صفات ممتازه‌اش که جالب قلوب بود، خصیصه‌ی عالی و ویژه‌اش در نوع دوستی و کمک به دیگران در توالی ایام، پس از مفارقتش از عالم ترابی، هرگز فراموش نگردد. با کمال دلسوزی و اشتیاق، علو درجات آن عزیز را از آستان مبارک ملتسیم و آرزومندم شما نیز در تقدیم ادعیه و مناجات برای ارتقاء روح وی در کلیه‌ی عوالم الهی با من شریک و سهیم گردید" (۳)

روت راندال، نیز پس از سال‌ها خدمت به آستان جمال مبارک و تبلیغ و مهاجرت، در سن کهولت، به ملکوت ابهی صعود نمود. بیت العدل اعظم پس از فقدان آن کنیز مقرب الهی، تلگرافی به این مضمون مخابره فرمودند:

" از صعود خادم آستان مبارک، خانم روت راندال برون عمیقانه متأسف گشتیم. خدمات متنوع و مستمرش در زمینه‌ی تبلیغ به امر و هجرت به کشور آفریقای جنوبی و بازدید از مجامع مختلف امری در آمریکا، و اروپا، آن کنیز با وفای الهی را مثل اعلا‌ی خدمت و عبودیت به عتبه‌ی مقدسه‌ی حضرت بهاءالله نمود. لطفاً تأثر و تأسف قلبی ما را

به دوستان و فامیل وی ابلاغ دارید و جلسات شایسته ای در خور مقام معظم الیها منعقد نمایند. برای ترقی و تعالی روح پر فتوحش در کلیه عوالم الهی، در آستان مقدس دعا و مناجات خواهیم نمود" (۴)

وقتی در سال ۱۹۱۲ خانم سارا فارمر، بانوی صاحب و مدیر مزرعه گرین ایگر مریض و بستری شد و دیگر قادر به ادامه ای اداره ای امور آن مزرعه نبود، مدیریت آنجا به جناب راندال که در تقدیم تبرعات جهت تکمیل ساختمان گرین ایگر، سهم و اماکن زیادی با سرمایه خود و همسرش روت راندال، در اطراف آن بنا نموده بودند واگذار گردید. در تابستان ۱۹۲۱ با سرمایه جناب راندال و مدیریت مستقیم همسرش، خانم روت، برای نخستین بار مغازه ای فروش هدایا و چای خانه ای مدرن و زیبایی ساخته شد که بر جلوه و شکوه آن مؤسسه افزود. خانم روت مدت ۴ سال تمام با سعی و کوشش در بهبود وضع و توسعه ای این ساختمان صرف وقت نمود و به طرز آبرومندی به اداره ای امور آن پرداخت. مزرعه گرین ایگر، در قطعه زمینی در بهترین نقطه ای خوش آب و هوا، در الیوت، در ایالت مین آمریکا، در کنار رودخانه ای پيس کاتاگا " رودخانه ای نور " واقع شده. که دارای مناظری زیبا و دل انگیز دارد و از طراحی دست طبیعت حکایت می کند. درختان سر به فلک کشیده و سبزی هائی مانند فرش زمردین از کنار رودخانه، تا امتداد جاده ها ادامه دارد و زیبایی خیره کننده اش باعث شده نام گرین ایگر به آن مزرعه داده شود. خانم فارمر در سال ۱۹۰۰ میلادی به امر مبارک مؤمن گشت و متعاقباً به ملاقات حضرت عبدالبهاء و زیارت اماکن مقدسه ارض اقدس شتافت و پس از تشریف به ساحت اقدس و استماع بیانات مبارکه و استفاده از محضر عائله

مقدسه، به خصوص زیارت حضرت ورقه ای مبارکه ای علیا، آن مزرعه و کلیه تأسیساتش را وقف و مصاریف آن را در اختیار تشکیلات گذارد.

حضرت ولی محبوب و یگانه ای امرالله، در این باره می فرماید:

" سارا فارمر... که از سنین قبل، یعنی از سال ۱۸۹۴ میلادی در گرین ایگر در ایالت مین به تأسیس کنفرانس های تابستانی اقدام و به تشکیل مرکزی جهت فحص و تحقیق در ادیان و ایجاد اخوت و اتحاد در بین ملل و اجناس مختلفه مبادرت کرده بود. خانم مذکور پس از ورود در ظل امرالله و تشریف به ارض اقدس در سال ۱۹۰۰ میلادی، کلیه آن تأسیسات و تشکیلات را در اختیار پیروان امرالله قرار داد و وقف مصالح شریعت الله نمود " (۵) در کتاب عالم بهائی جلد ۱ صفحه ای ۹۱ مندرج است که: دهم ماه اگست سال ۱۹۲۵ کانونشن و کنفرانس سالیانه در گرین ایگر تشکیل شد و از احبای آمریکا و کانادا دعوت به عمل آمد که در مهمانسرای آن محل، در مجمع سالیانه، شرکت نمایند. آقای ویلیام هنری راندال رئیس هیئت مدیره گرین ایگر نطق افتتاحیه ای آن جلسه ای مهم تاریخی را شروع و بیاناتی به این مضمون خطاب به شرکت کنندگان ایراد نمود. ما در زندگانی خود مراحل مختلفه ای را طی می کنیم، دوران صباوت، ایام جوانی و بالأخره زمان بلوغ. خانم فارمر مؤسس این مجموعه ای مقدس، که به قدوم حضرت عبدالبهاء مفتخر گشته، مادر مهربانی بود که با عشق سرشار خود، این کودک نوزاد یعنی گرین ایگر را در آغوش مهر و محبت خود گرفت و آن را با نهایت دقت و مواظبت برای آینده آماده نمود و زمانی که دیگر قادر به ادامه ای سرپرستی و مدیریت نبود، آن را تحویل اعضای هیئت مدیره داد و مدت ۱۰ تا ۱۲ سال آن روش با روح همکاری و یگانگی بین اعضاء ادامه یافت تا این

که امروز بلوغ آن نوزاد را مشاهده می‌فرمائید. تقدم و پیشرفت و گسترش گرین ایگر، مدیون روح یگانگی، و وحدت، در انجام خدماتی است که با عشق شروع و با محبت، ادامه دارد. اکنون شما عزیزان شاهد جلوه و شکوه بی نظیر آن هستید، که مرحله‌ی دیگری را آغاز نموده، و حیات نوینی را در پیش گرفته است، و آن اضافه کردن بناهای متعدد و مدرن، و اداره و تمشیت امور محوله، و از همه مهمتر، شناسائی این محل مقدس، نه تنها به جامعه‌ی بهائی، بلکه به همه‌ی جوامع دنیا است، که مایلند کنفرانس‌های خود را، در چنین بنائی که با روح عشق و محبت از آنان پذیرائی می‌کنند، برگزار نمایند. این مؤسسه‌ی فخریه، که مانند چراغ راهنما، در اقیانوس این جهان، جلب توجه می‌کند، با راهنمائی و اوامر یگانه ولیّ محبوب امرالله، مراحل تکامل خود را طی می‌کند، و باعث جلب انظار جهانیان می‌گردد. مطمئن هستم که گرین ایگر با همان روح محبتی که خانم فامر آن را تأسیس نمود، به کار و فعالیت خود ادامه خواهد داد. سرافراز و خوشحالم که در بین این جمع، دوستان و سروران قدیمی خانم فامر را مشاهده می‌کنم. آنان که در ایام اولیه‌ی تأسیس این مؤسسه، با وی همکاری و مساعدت نموده، و در پیشبرد مقاصد و اهداف آن کنیز باوفای الهی، شریک و سهیم بودند، اکنون شاهد ترقی و جلوه‌ی آن می‌باشند. این عزیزان با همان روح محبت و ولاء، در این مجمع، که جاذب تأییدات ملاء اعلی، و جمال اقدس ابهی، و سبب خشنودی حضرت مولی‌الوری است، نشسته و ناظر بلوغ مکانی هستند، که در سال‌های نخستین تأسیسش، به آن خدمت نموده‌اند.

راندال در نطق دیگری گفت: روزی حضرت عبدالبهاء فرمودند:

"به افراد گرسنه در باره‌ی خدا صحبت ننمائید، اوّل سیرشان کنید" اکنون ۳ روز است که ما در این کانونشن عظیم و جلیل از عنایات

حضرتش سیراب گشته‌ایم، حال که وقت اختتام جلسات است باید قلوب خود را متوجه عهد و میثاق الهی نمائیم و با تمام وجود به خدمت امر اعظمش، به نحوی که ایشان مقرر می‌فرمودند عمل کرده بر اثر اقدام مبارک مشی نمائیم. وقتی از آن حضرت سوال کردند که چرا کلیه‌ی رودخانه‌ها و نهرهای عالم به اقیانوس‌ها می‌ریزند؟ در پاسخ فرمودند:

" برای آنست که سطح اقیانوس‌ها پائین تر از سطح زمین است "

این تنها راه دخول در ملکوت الهی است. (۷)

حضرت مولی‌الوری، غصن اعظم الهی، در لوحی می‌فرمایند:

" الحمدالله خدماتت در درگاه جمال ابهی مقبول و مرغوب و در نزد اهل ملکوت، محبوب و مطلوب. دیگر چه آرزو داری و چه می‌طلبی. منتهی آمال ملاء اعلی، رضایت جمال ابهی و رضایتش در خدمت امرش " (۸)

یاد داشت‌های جناب ویلیام هنری راندال

- ۱ - نجم باختر شماره‌ی ۷ جلد ۱ سال ۱۱۲
- ۲ - عالم بهائی جلد ۵ صفحه‌ی ۴۶۳
- ۳ - عالم بهائی جلد ۳ صفحه‌ی ۲۱۳
- ۴ - عالم بهائی جلد ۱۵ صفحه‌ی ۴۶۵
- ۵ - قرن بدیع صفحه‌ی ۵۱۹
- ۶ - عالم بهائی جلد ۱ صفحه‌ی ۹۱
- ۷ - نجم باختر شماره‌ی ۳ جلد ۱۱ صفحات ۴۳ و ۴۴
- ۸ - خدمت و عبودیت صفحه‌ی ۱۸

جناب تورنتون چیس

حضرت ولیّ مقدّس امرالله در مورد تورنتون چیس می‌فرمایند

" از جمله نفوس مبارکه، که در سنوات اولیّه‌ی اعلام امرالله در آن اقلیم دعوت الهی را اجابت و حیات پر انوارش را در سبیل اعلاء کلمه‌الله و نشر نفعات‌الله و خدمت عهد و میثاق‌الله صرف نمود، عبارتند از، تورنتون چیس، عنصر شجاع و بزرگوار، که در سال ۱۸۱۴ به تصدیق امرمبارک فانز، و از قلم میثاق به لقب ثابت و از لسان اطهر، به اوّل مؤمن آمریک، موسوم و منعت گردید... این ذوات مقدّسه، مانند نجوم بازغه، از افق عزّت ابدیه طلوع نمودند و نامشان پیوسته در صفحات تاریخ با تأسیس و استقرار شریعت‌الله، در خطه آمریک، توأم و همعنان خواهد بود " (۱)

جناب تورنتون چیس، روز شنبه دوّم فوریه سال ۱۸۴۷ در شهر اسپرینگ فیلد در ایالت ماساچوست دیده به جهان گشود، روزی که واشنگتن، جشن سالیانه خود را در سرمای شدید و برف فراوان بر گزار می‌کرد، مادرش سارا، که با تولد این نوزاد سخت بیمار، و در بیمارستان بستری بود، پس از ۱۷ روز وضع حمل و تولد تورنتون، در همان بیمارستان در گذشت. پدرش جوتام نام داشت که در موقع تولد طفل نوزاد، ۳۱ ساله بود. تورنتون می‌گوید: پس از مرگ مادر، پدرم در سال ۱۸۵۰ با خانم کورنلیا ساوج، که از خانواده مشهور و سرشناس بود ازدواج کرد و این در حالی بود که من فقط ۳ سال داشتم. از آن پس سرنوشت من به عهده‌ی نامادری سپرده شد. وی در سال ۱۹۰۹ در خاطراتش می‌نویسد که: زن پدرم، از همان ابتدا، اختلاف خانوادگی را

شروع نمود و با پدرم سر ناسازگاری گذاشت و نسبت به من و دیگر اطفال خانواده بی‌مهری می‌کرد. حتی خواهر و برادرانم با وی سازش نداشتند. زیرا زنی بد اخلاق و پر توقع بود. دوران طفولیت من بدون عشق مادر سپری گشت، اما همیشه در ضمیر خود مادرم را فرشته‌ای می‌پنداشتم که در بهشت خدا زندگی می‌کند و از همان جا، در ملکوت الهی، پشتیبان و حافظ من خواهد بود. پدرم به واسطه‌ی شغلی که داشت دائماً در سیر و سفر بود و ما کمتر او را می‌دیدیم. حتی اتفاق می‌افتاد که من ماه‌ها وی را نمی‌دیدم. به گفته تورنتون یکی از مواقع، مدت مدیدی که در حدود ۷ سال طول کشید، پدر را ملاقات نمود. وی اصولاً کمتر به وضع درسی ما می‌رسید، با وجود این، چندان احساس بدی هم از پدرم نداشتیم. ولی بر عکس با این که ۱۷ روزه بودم که مادر را از دست دادم و هر گز او را ندیدم، اما همیشه در عالم رؤیا با عشق و محبت وی زندگی می‌کردم. اغلب شب‌ها وی را در کنار بسترم احساس می‌نمودم که مرا نوازش می‌کرد. پدرم در سال ۱۸۸۴ به درود حیات گفت و من مسئولیت شغلی وی را عهده دار شدم. وقتی جوان بودم پدرم مرا به منزل جان اسمیت برد تا تحت سرپرستی وی به کلیسا راه یابم و در آینده کشیش گردم. وی مرا در سال ۱۸۶۳ در سن ۱۶ سالگی وارد دانشگاه برون نزدیک جزیره رهود که مدرسه‌ای مذهبی بود نمود. تورنتون از همان زمان جوانی، به شعر و موسیقی رو آورد و چون صدای دلنشینی داشت، در کلیسا برنامه اجرا می‌کرد. و در اوقات فراغت از تحصیل و اجرای برنامه در کلیسا، به صید ماهی می‌پرداخت. از نحوه‌ی ایمانش به دیانت بهائی چندان اطلاع کافی در دست نیست، همین قدر می‌دانیم که وی توسط یکی از احبای سوریه به نام دکتر ابراهیم خیرالله به امر مبارک

ایمان آورد. خیرالله با دریافت لوحی از حضرت عبدالبهاء از قاهره به شیکاگو وارد شد و جلسات تبلیغی دائر نمود که تورنتون در آن جلسات شرک داشت. در حقیقت وی پیشگام مبلغین و ناشرین نجات در آمریکا محسوب است. اولین اشاره‌ی عمومی امر در آن خطه، یک سال بعد از صعود حضرت بهاءالله، اتفاق افتاد. حضرت ولیّ امرالله در این باره می‌فرمایند

" در تاریخ ۲۳ سپتامبر ۱۸۹۳ میلادی به مناسبت انعقاد جشن چهارصدمین سال کشف آمریکا و افتتاح نمایشگاه کلمبیا، کنگره جهانی ادیان در شیکاگو تشکیل گردید و رئیس مبشرین مسیحی مقیم شامات شمالی، از طایفه پریسبی ترین، موسوم به هنری جساپ، دکتر در الهیات، پیامی به کنگره مزبور ارسال داشت و آن پیام توسط جرج فورد، قسپس شامات در آن مجمع بزرگ قرائت گردید. مضمون آن که: یک نفر فیلسوف و حکیم مشهور ایرانی از مقدسین بابی، اخیراً در مدینه‌ی عکا در گذشته و دو سال قبل از صعودش یکی از دانشمندان و محققین دانشگاه کمبریج حضور حضرتش مشرف گشته است. حکیم مذکور در این ملاقات بیاناتی چنین لطیف و بدیع و تعالیمی چون تعالیم مسیح رفیع و منیع القا نموده که نگارنده نامه، بی اختیار در مقام آن بر آمده که خبر آن را به سمع حضار انجمن برساند و آنان را در احساسات رقیقه‌ای که برای من حاصل شده شریک و سهیم سازد " (۲) بدین نحو اهالی غرب از وجود مبارک جمال ابهی و تعالیم مقدسه‌اش اطلاع یافتند و اذهانشان برای شنیدن پیام جانبخش مبارک مستعد گشت و چون خیرالله به آن دیار رفت و شروع به تبلیغ نمود، مردم قبلاً با نام مبارک آشنا بودند. اگر چه وی عاقبت راه خلاف پیمود و باعث تزلزل تعدادی از مؤمنین اولیّه شد ولی عده‌ی زیادی

با دیانت بهائی آشنا شدند. در همان اوایل ورود خیرالله به شیکاگو تعداد ۵ نفر تصدیق امر مبارک کردند و تعداد کثیری در جلسات تبلیغی وی شرکت داشتند و از کتب تألیفی وی استفاده می‌نمودند. از وقتی، ابراهیم خیرالله مشهور شد و شرکت کنندگان در جلساتش فزونی یافت این موفقیت باعث غرورش گردید و از جاده‌ی حقیقت منحرف و پشت به عهد و میثاق حضرت مولی الوری نمود. تا این که حضرت عبدالبهاء وی را از جامعه امر اخراج فرمودند. حضرت ولیّ امرالله در این باره می‌فرمایند:

" اما خیرالله که اولین قدم را در اعلاء کلمه‌ی الهی در خطه‌ی امریک برداشت و لواء شریعت الله را در مدینه‌ی شیکاگو بر افراشت، پس از بازگشت از ارض اقدس، دچار انحراف گردید و به مخالفت مرکز پیمان قیام نمود " (۳) و نیز در همان سفر کریم، می‌فرمایند:

" ابراهیم زنیم، آن عنصر مغرور و لئیم، که در مدت ۲۰ سنه در امریک علم خلاف برافراشت و بذر نفاق و عناد بکاشت و با نهایت جسارت و وقاحت بیانات حضرت عبدالبهاء را العیاز بالله " تعلیمات بی اساس خواند و دعوی نمود که مرکز عهد الهی و مبین منصوص یزدانی امر بهائی را بر خلاف مقصد حقیقی و منظور واقعی آن معرفی نموده و پرده بر حقائق امور کشیده است " و همچنین مسافرت مبارک به امریک را ضربت مهلکی بر پیکر امرالله تلقی نمود. پس از این ترهات و اراجیف در حالی که جامعه‌ی بهائیان آن ارض، که مؤسس آن را خود به شریعت الهیه خوانده، کلاً از وی متنفر و بیزار گشتند. در همان سرزمین که شاهد عظمت و جلال آن نور مبین بود با خذلان و خسران عظیم درگذشت و در ملک و ملکوت ذلیل و عویل گردید " (۴)

در آن بحبوحه‌ی طوفان نقض، تورنتون چیس ثابت و راسخ ماند و دیگر اعتنائی به خیرالله نکرد بلکه خود کلاس‌های او را ادامه داد. وقتی که اعمال و آمال خیرالله بر ملا شد و علناً بر ضد حضرت عبدالبهاء قیام نمود، هیکل مبارک چند نفر از مبلغین نامدار، یعنی جناب فاضل مازندرانی و میرزا حسن خراسانی و حاجی عبدالکریم طهرانی را به آمریکا اعزام فرمودند تا همجات و ترهات ناقضین امرالله را خنثی نمایند. در نتیجه تشکیلات و جلسات تحری حقیقت دائر گشت. پس از آن ۳ نفر، هیکل اطهر جناب ابوالفضائل گلپایگانی را به آمریکا فرستادند تا احبا را با تعالیم جمال مبارک آشنا سازد. دانشمند یگانه، حضرت گلپایگانی، شروع به تعلیم و تربیت احباب طبق موازین امری نمود و کلاس‌هایی چند تشکیل داد و به راهنمایی آنان پرداخت. دیری نپائید که جمع پراکنده بار دیگر مجتمع گشت و سر و صورتی یافت. در آن حین جناب تورنتون که کسب معارف امری کرده و اطلاعاتش فزونی یافته بود، خود به هدایت خلق مشغول و کلاس‌هایی جهت تزئید معلومات احبا تشکیل داد.

حضرت ولیّ امرالله در باره‌ی اعزام این مبلغین به آمریکا می‌فرماید:

" تعلیمات مستمره مولای حنون و صدور الواح و آثار منیعه و اعزام مبلغین و مأمورین مخصوص از طرف هیکل مبارک، مانند حاج عبدالکریم طهرانی و حاج میرزا حسن خراسانی و میرزا اسدالله و جناب ابوالفضائل و سیر و سفر نفوس مذکوره در نقاط مختلفه‌ی آن سامان، عرفانش تکمیل و ارکانش تقویت و روح امر در قلوب اعضایش جایگزین گردید " (۵)

وی نویسنده‌ای توانا بود و کتب و مقالات زیادی در معرفی امرالله نوشت و آئین بهائی را به عموم شناساند. از جمله در ۱۳ اپریل ۱۹۰۰ اولین

نشریه وی در باره دیانت بهائی چاپ و منتشر گردید. تورنتون مانند دیگر مؤمنین غرب آرزوی زیارت حضرت عبدالبهاء را داشت لذا در سال ۱۹۰۵ عریضه‌ای به حضور حضرت مولی‌الوری نوشت که ۱۰ سال قبل که هیچ بهائی آمریکائی به شرف ایمان فائز نگشته بود، من مؤمن شدم و امیدوارم که به حضور مبارک مشرف شوم. وقتی که عریضه تورنتون چیس به لحاظ مبارک حضرت عبدالبهاء رسید و آن را قرانت فرمودند، اجازه تشرف به تورنتون عطا فرمودند. وی در دسامبر همان سال با تتی چند از مؤمنین عازم مسافرت ارض اقدس شد. آنان پس از توقف ۵ روزه در بندر ناپل، با کشتی اوسینا به بندر اسکندریه در مصر وارد و از آنجا با کشتی آسودان به بندر حیفا وارد گردیدند. تورنتون چیس در کتاب تألیفی خویش به نام " در اتلال جلیل " چنین نوشته است: پس از ۴ روز اقامت در حیفا، با ماشین یکی از احبا، از سواحل زیبای حیفا گذشته به عکا رسیدیم، وقتی ماشین متوقف گردید خادمین بیت مبارک که در انتظار ورود ما بودند، ما را به داخل منزل راهنمایی کردند. هنوز باورمان نمی‌شد که در منزل مولای خود حضرت عبدالبهاء می‌باشیم، آنان با محبت و روئی گشاده ما را از چند پله بالا برده در محوطه سرگشاده‌ای داخل کردند و محلی که اطاق مبارک واقع بود به ما نشان داده گفتند که منتظر قدوم حضرت عبدالبهاء باشیم. بعد از دقایقی چند، هیکل اطهر با وقار و جلال وارد اطاق گشته آغوش محبت گشودند و ما را در بغل گرفته بوسیدند و خوش آمد گفتند. سپس اجازه جلوس عنایت فرمودند و خود آن حضرت نزدیک ما نشستند و از احوال و چگونگی مسافرت سنوال فرمودند. آنگاه مجدداً از ورود، ما که به سلامت آن راه طولانی را طی کردیم و وارد ارض اقدس شدیم اظهار

خرسندی و سرور فرموده با ما دست دادند و از اطاق خارج شدند. (۶)
تورنتون در باره‌ی بیت مبارک حضرت عبدالبهاء می‌نویسد: آن منزل از
یک طرف نزدیک سجن مبارک حضرت بهاء‌الله و از طرف دیگر
مُشرف به منزل حاکم عکا بود که سربازان و محافظین حکومت پیوسته
مراقب و در رفت و آمد بودند. به فاصله‌ی بسیار کمی از بیت مبارک،
دیوار سجن اعظم که توپ‌های عثمانیان در آن تعبیه شده بود و ورای آن،
ساحل دریای مدیترانه به چشم می‌خورد. خیمه مبارک در گوشه باغ دیده
می‌شد، آن محلی بود که حضرت مولی‌الوری، از زائرین و شخصیت‌های
مهم دولتی دیدن می‌فرمودند. حضرت عبدالبهاء دائماً ملاقات کننده
داشتند، به همین جهت رفت و آمد اشخاص از دید حاکم پوشیده نبود زیرا
پنجره‌ی اطاقش روبروی خیمه مبارک بود. ترجمه به مضمون

ایادی امرالله جناب ذکرالله خادم در باره‌ی حضرت شوقی افندی ربّانی از
خاطرات جناب تورنتون چیس که در سال ۱۹۰۷ به حضور حضرت
عبدالبهاء در عکا مشرف گردیده چنین نقل قول نموده: تورنتون چیس
علیه رضوان الله در شرح تشرف به حضور حضرت مولی‌الوری در سنه
۱۹۰۷ میلادی در " کتاب در اتلال جلیل " در یکی دو موقع نام مبارک
حضرت شوقی ربّانی را ذکر می‌نماید. یکی موقعی که هیکل مبارک، در
آن ایام صباوت، در سر میز نهار، جزء دوازده نفر حاضرین، از جمله
جناب میرزا محمد قلی، برادر جمال مبارک در محضر حضرت
مولی‌الوری حضور داشته‌اند. و دیگر در موقعی که در باغچه‌ها مشغول
تفرج بودند. در صفحه‌ی پنجاه، کتاب خویش به تمثال آن " نو گل باغ
ملاحظت " که حُسنش به اتفاق جهان گرفت مزین نموده. (۷) تورنتون
مدت ۵ روز در سجن اعظم حضور حضرت عبدالبهاء مشرف بود.

خواهش‌های نفسانی را فراموش نمود، و در عوالم روحانی و معنوی سیر
و حرکت می‌کرد. در قسمت دیگری از کتابش به نام در اتلال جلیل
می‌نویسد که: همیشه در موقع صرف غذا در محضر مبارک حاضر بودیم و
آن وقت بود که هیکل اطهر چند دقیقه‌ای استراحت می‌فرمودند و بیاناتی
ایراد می‌نمودند. معمولاً صحبت‌های مبارک با اسرار طبیعت و زندگی و
خدمت به نوع بشر شروع می‌گشت و آخر الامر به تشریح تعالیم اب آسمانی
خود، حضرت بهاء‌الله می‌پرداختند و اگر سؤالی از محضر مبارک می‌شد
پاسخ مقتضی ولی در نهایت سادگی بیان می‌فرمودند. در آن لحظات بود که
ما و دیگر زائرین از فرمایشات مبارک لذت می‌بردیم، به طوری که خود را
فراموش می‌کردیم که در حضور مولای خود هستیم. روزی به زیارت
شمایل حضرت بهاء‌الله نائل شدیم، شمایی که حاکی از عظمت و جلال و
قدرت الهی بود، که هرگز از یاد نخواهم برد و فراموش نمی‌شود. تورنتون
از آخرین ملاقاتش با حضرت عبدالبهاء چنین حکایت می‌کند: روزی
هیکل مبارک به اطاق ما تشریف فرما شدند و با محبت فرمودند که سفر
شما به واسطه‌ی دشمنان و عهد شکنی ناقضین به انتها رسیده. شما به
سلامتی به وطن خود بر می‌گردید و آن چه در این چند یوم مشاهده نمودید
برای دیگران بازگو کنید و سعی نمائید که به هدایت خلق مشغول شوید، و
سبب اتحاد دیگران گردید. جناب بالیوزی ایادی امرالله، می‌نویسد: پس از
بازگشت آقای تورنتون چیس از سفر ارض اقدس، شرکت بیمه، ایشان را به
سافرانسیسکو منتقل کرد تا بیشتر به کارهای شرکت رسیدگی نماید. یکی از
منشیان شرکتی که تورنتون مرتب به آنجا رجوع می‌کرد و رفت و آمد داشت،
نوشته است که: هر وقت تورنتون چیس به شرکت ما می‌آمد، همه کارکنان
مشتاقانه به ملاقاتش می‌شتافتند و از وی تجلیل می‌کردند. او صورتی بشاش و

وجهی خندان داشت که همگان وی دوست داشتند و از اخلاق و رفتار و منش وی ستایش می‌نمودند. ترجمه به مضمون (۸)

وی در سال ۱۹۱۹ "کتاب ظهور دیانت بهائی" را تألیف کرد. این کتاب بدون شک، کتابی است مستدل و با ارزش. تورنتون به واسطه‌ی شغلش، اکثراً در سفر بود. به هر شهری که وارد می‌شد امر مبارک را به مردم ابلاغ می‌نمود. وقتی که متحری حقیقی می‌یافت، وی را به تشکیلات بهائی دعوت می‌نمود و ترتیب تزئید معلومات او را می‌داد. اکثر مؤمنینی که توسط تورنتون ایمان آورده به دیانت بهائی گرویدند بعداً خود مبلغ شدند. خانم مرضیه گیل در شرح حال او می‌نویسد: آقای جان بوش که توسط تورنتون ایمان آورد، با هم دوست صمیمی شدند و هر زمان که تورنتون به سانفرانسیسکو می‌رفت با جان بوش به هتل‌های مختلف می‌رفتند و در باره‌ی مواضع مختلف صحبت و گفتگو می‌نمودند. تورنتون مردی بلند بالا و پُر اشتها بود زیرا عادت داشت که بعد از غذای شب، ۲ تا ۳ بستنی میل نماید. حدود ۱۱ شب که می‌شد به جان می‌گفت، فکر می‌کنم که وقت رفتن و استراحت کردن است، آنگاه دست در دست هم، از هتل خود به طرف هتل جان به راه می‌افتادند. در آن هتل تا ۱ بعد از نصف شب مذاکره می‌نمودند و بعد جان به وی می‌گفت، فکر می‌کنم که وقت رفتن و استراحت کردن است، و با هم به هتل تورنتون می‌رفتند. یک شب اتفاق افتاد که آن دو نفر تا ساعت ۴ صبح چند مرتبه به هتل‌های یکدیگر رفتند و از این که نزدیک صبح شده خسته نشدند. ترجمه (۹)

وی در روز ۳۰ سپتامبر سال ۱۹۱۲ در لوس آنجلس، بعد از یک هفته بیماری به ملکوت ابهی صعود فرمود. ولی قبل از فوتش کلیه‌ی کتب و

نوشتجاتش را به دوستش جان بوش سپرد، اما قبل از این که، جان به لوس آنجلس برسد، همسر تورنتون همه را آتش زد و از بین برد.

حضرت عبدالبهاء روز ۴ اکتبر ۱۹۱۲ از صعود وی مطلع گشته فرمودند: "این شخصیت محترم، اولین مؤمن آمریکا بود، صادقانه به امر بدیع خدمت نمود، خدمات ممتازهاش تا ابد مخلد و جاویدان خواهد ماند" هیکل مبارک در سفر آمریکا، روز شنبه ۱۸ اکتبر، ساعت ۱ بعد از ظهر، همراه ۲۵ نفر از احباب به گورستان انگل ود رسیدند و در نهایت سکوت، و آرامی، به قبر تورنتون نزدیک گشتند و پس از گذاردن دسته گلی روی قبر او، بالای قبر ایستادند و توجه به طرف شرق فرموده دست‌های مبارک را به طرف آسمان بلند نموده مناجات غرائی تلاوت فرمودند. در آن مناجات هیکل مبارک به خدمات صادقانه، زیارت اماکن مقدسه اش در عکا، بازگشتش به آمریکا و تبلیغ امرالله تا لحظه‌ی صعود اشاره فرموده، در انتهای مناجات فرمودند بارالها، وی را غرق انوار فرما. پس از تلاوت مناجات، بیاناتی به این مضمون ایراد فرمودند:

"این شخصیتی است که هرگز فراموش نخواهد شد. مقام ایشان در حال حاضر معلوم نیست اما در آینده، بسیار عزیز و گرامی خواهد شد.

خورشیدش برای ابد تابان و اخترش همیشه نورانی خواهد ماند" همان شب در جلسه‌ای مقام شامخ وی را اینگونه ستودند و فرمودند:

"هر قدر ممکن است، لا اقل یکبار در سال، شما باید توجه خالصانه به قبر او نمایید. روح وی از صداقت و وفای دوستانش شاد و سبب خوشحالی وی در ملکوت خواهد شد. دوستان الهی باید بهم محبت نشان دهند، چه در زنده بودن و چه بعد از صعود"

جناب هوارد مک نات

حضرت ولیّ عزیزو محبوب امرالله در لوح قرن می‌فرمایند:

" هوارد مک نات، آرتور دوج، ایزابلا بریتیتگهام، لیلیان کپت، پول دیلی، چستر تاچر، و هلن گودال، این ذوات مقدسه... نامشان پیوسته در صفحات تاریخ با تأسیس و استقرار شریعت‌الله در خطه‌ی آمریک توأم و همعنان خواهد بود " (۱)

هیگل مبارک در کتاب قرن بدیع آقای هوارد مک نات را جزو ۸ نفر مؤمنین اولیه در آمریکا قلمداد فرمودند، که علم امرالله را در آن اقلیم بلند و با جان و مال به تبشیر و ابلاغ کلمه‌الله قیام نمودند. این نفوس نورانیه از جمله کسانی بودند که خداوند ظهورشان را در سیاه چال مظلم و متعفن طهران به حضرت بهاء‌الله وعده فرموده بود. قوله جلّ جلاله:

" در شبی از شب‌ها در عالم رؤیا از جمیع جهات این کلمه‌ی علیا اصغاء شد: انا ننصرک بک و بقلمک لا تحزن عما ورد علیک و لا تخف ائک من الامنین. سوف یبعث الله کنوز الارض و هم رجال ینصرونک بک و باسمک الذی به احیاءالله افئدة العارفين " (۲)

مضمون بیان: ترا به تو و قدرت قلمت نصرت خواهیم نمود. مبدا از آنچه وارد آمده اندوهگین یا بیمناک شوی چه که در پناه حفظ الهی هستی. بزودی خداوند گنجینه‌های زمین را مبعوث خواهد کرد و آن نفوسی هستند که به نصرت تو و نام حیات بخش تو قیام خواهند نمود.

هوارد مک نات یکی دیگر از حواریون حضرت عبدالبهاء است که در سال ۱۸۹۸ بشارت ظهور حضرت بهاء‌الله را در نیویورک، از

روز یکشنبه هیگل اطهر در آخرین بیانات خویش اطمینان دادند که: "قلبی پاک و مطهر داشت. من به او علاقه‌ی شدیدی داشتم. هیچ آرزویی جز خدمت به امر نداشت. خیلی به من نزدیک بود و در آستان الهی مقبول. به همین علت جمالبارک وی را داخل در ملکوت ابهی فرمودند. در حال حاضر غرق دریای لطف و مکرمت الهی است " ترجمه به مضمون (۱۰) روی سنگ مرقدش جملاتی از حضرت عبدالبهاء بدین مضمون حک گشته:

"این مقام نورانی و مقدّس تورنتون چیس است که مانند ستاره درخشان در عوالم الهی تا ابدیت می‌درخشد " (۱۱)

یاد داشت‌های جناب تورنتون چیس

- ۱- قرن بدیع صفحات ۵۰۸ و ۵۰۹
- ۲- قرن بدیع صفحه‌ی ۵۰۷
- ۳- قرن بدیع صفحه‌ی ۵۱۶
- ۴- قرن بدیع صفحه‌ی ۶۵۲
- ۵- قرن بدیع صفحه‌ی ۵۱۶
- ۶- در اتلال جلیل صفحه‌ی ۲۷
- ۷- بیاد محبوب صفحه‌ی ۴۶
- ۸- حضرت عبدالبهاء به لسان انگلیسی صفحه‌ی ۶
- ۹- برخی از مؤمنین اولیه‌ی در غرب صفحه‌ی ۵
- ۱۰- نجم باختر جلد ۴ شماره‌ی ۱۱ صفحه‌ی ۲۲۵
- ۱۱- نجم باختر جلد ۴ صفحه‌ی ۲

دکتری اهل سوریه به نام ابراهیم خیرالله شنید و بلافاصله خود و خانمش مری مک نات، مقام مظهریت کلی الهی را شناختند و اقبال نمودند. تصدیق آن دو وجود مبارک در جلسه‌ای که در منزل آقای آرتور دوج در نیویورک منعقد گشته بود صورت گرفت. جناب دوج که قبلاً در شیکاگو اقبال کرده بود، جلسات تبلیغی در خانه‌اش دائر می‌کرد و از این راه عده‌ی کثیری را در جرگه‌ی مؤمنین وارد نموده بود. جناب مک نات از این که دکتر ابراهیم خیرالله، مبلغش چنین ادعائی نمود و مغرور و مطرود گردید ناراحت و غمگین شد ولی ثابت و راسخ در امرالله باقی ماند و به اراجیف او اعتنائی نکرد بلکه از وی دوری گزید و او را ترک نمود. زیرا ناظر به این بیان مبارک حضرت ولیّ مقدّس امرالله بود قوله:

" اگر احباً توجه داشته باشند که عظمت دیانت مقدسشان بستگی به توانائی اشخاصی که خدمت می‌کنند ندارد، بلکه منوط به قلوب پاک افرادی است که صادقانه با روح فداکاری، در نهایت فروتنی قائم به خدمتند. خداوند به چنین اشخاص، عنایتی مبذول می‌فرماید که هر گز تصور آن را هم در ضمیرشان نمی‌نمودند " (۳)

جناب مک نات که مدت ۴ سال از ایمانش گذشته بود از نیویورک به شهر بروکلین نقل مکان کرد و خود و خانمش منزل جدید را در اختیار تشکیلات امری گذاردند تا جلسات و کلاس‌های مختلف ترتیب دهند. وی از ابتدای ایمانش دریافت که برای فهم و درک آیات و الواح می‌بایستی زبان نزولی آیات را فرا گیرد. لذا شروع به تحصیل زبان فارسی و عربی نمود و در اندک مدتی چنان پیشرفت کرد که ترجمه‌ی کتاب مستطاب ایقان را عهده دار گشت و با شوق و ذوق بسیار به انتها رسانید. در این مقام شایسته است که شمه‌ای از بیانات مبارکه را در باره‌ی نفوذ امرالله

در غرب بیان گردد. تا معلوم شود که طلعات مقدّسه، از آغاز ظهور حضرت ربّ اعلیٰ، چنین بشاراتی را وعده و پیش بینی نموده بودند که به زودی امرالله در نقاط مختلفه‌ی غرب رسوخ و نفوذ خواهد کرد.

حضرت ولیّ مقدّس و محبوب امرالله در لوح قرن می فرمایند:

" استقرار شریعت سمحه‌ی بیضا، در خطه‌ی آمریک، هنگامی که نیر پیمان تازه زمام مهام را به دست گرفته و با طوفان مهیب نقض و موانع و مشاکل لایحسی مواجه بود، به درجه‌ای خطیر و مهیمن است که بیان از وصفش عاجز و بنان از تحریرش قاصر است و چون به آثار منیعه‌ی حضرت نقطه اولی روح الوجود لمظلومیة الفداه مراجعه نمائیم، معلوم گردد که آن وجود اقدس از بدو نشنه‌ی امر حضرت رحمان، که باب اعظم بر وجه عالم مفتوح گردید. تحقق این نصرت عظمی را در کتاب قیوم الاسماء پیش بینی فرموده " (۴)

حضرت ربّ اعلیٰ در کتاب قیوم الا اسماء، به این بیانات احلی ناطق:

" یا اهل المغرب اخرجوا من دیارکم لنصرالله... فاصبحوا فی دین

الله الواحد اخواناً علی خطّ السّواء " (۵)

طلیعه‌ی تحقق وعود مبارک یک سال بعد از صعود جمال ابهی مصداق پیدا کرد و آن چه در باره‌ی نفوذ امرالله از شرق به غرب نبوت فرموده بودند ظاهر و آشکار گردید. و قوای مکنونه‌ی در هویت حقیقت این امر اعظم، بر عالمیان هویدا گشت و پرتو انوار شمس حقیقت که در پس ابرهای تیره و تار افق شرق پنهان بود، بر غرب تابید و عاقبت امر الهی به سیر طبیعی و حقیقی خود ادامه داد.

حضرت ولیّ بی‌همتای امرالله در این باره می‌فرمایند:

" جمال اقدس ابھی بنفسه المقدس عن الكائنات راجع به ظهور آثار الہی و نفوذ کلمہی ربانی در آفاق غربیہ، به این بیان اعلیٰ متکلم قوله جَل کبریانه " أنه اشرق من جهة الشرق و ظهر فی الغرب آثاره " و همچنین " لو یسترون النور فی البرّ أنه یظهر من قطب البحر و یقول أنى محیی العالمین " و به شرحی که در تاریخ نبیل مسطور، هیکل قدم در ایام نزدیک به صعود می فرمودند... شمس حقیقت اگر از افق غرب اشراق نموده بود و این آثار و انوار از آن جهات به اقلیم ایران و سایر بلاد شرق ساطع می گشت، واضح و معلوم می شد که اهل غرب چگونه امرالله را استقبال می نمودند. ولی مردم ایران قدر این عطیہی کبری و نعمت بی منتهی را ندانستند " (۶)

جناب مک نات در ماه اپریل سال ۱۹۰۵ میلادی به همراهی یکی از دوستانش، خانم جولیا گراندی، سفری به ارض اقدس نمود و به زیارت محبوبش، حضرت مولی الوری نائل گردید. خانم گراندی در کتاب تالیفی خویش به نام " ده روز در ضیاء عکا " خاطرات شیرینی از آن سفر که همراه آقای مک نات بوده به رشته تحریر در آورده. وی می نویسد:

در بیت مبارک عبدالله پاشا، در سجن اعظم عکا، به زیارت روی دلجوی حضرت عبدالبهاء موفق گشتیم. یکروز طلعت میثاق بدون اطلاع قبلی به ملاقات ما تشریف آوردند و بیان داشتند که امشب جلسہای بر گزار خواهد شد که دوستان از ہمہی نقاط حضور دارند. این کمال خوشحالی من است که ببینم دوستان شرق و غرب بالاتفاق دور هم جمع شده اند. ان شاء الله قبل از این که ہمہی جهانیان تحت نظام واحد در آیند و تمامی ملت‌ها و نژادهای مختلف با هم حکم فامیل پیدا کنند، احبای الہی در همه جا با هم متحد و متفق شده باشند. سپس رو به جناب مک نات

نموده فرمودند نظر شما چیست؟ ایشان جواب دادند من در مقابل ارادہی الہی چه عرض کنم؟ مجدداً به آقای مک نات فرمودند ممکن است که شما امشب نطق نمایند؟ وی گفت که این افتخار من است ولی من دوست دارم گوش بدهم. مرا ہمیشہ برای ایراد نطق و خطابه دعوت می کنند ولی من دوست دارم که ہمیشہ بشنوم. هیکل اطهر فرمودند که، امیدوارم که پیوسته گوش دهید، ہمیشہ بشنوید و سامع باشید و ہمہ وقت با قدرت روحانی صحبت کنید. در آنشب مجمع بزرگی در تالار وسیع بیت مبارک منعقد گردید. حضرت عبدالبهاء همچنان که مشغول پذیرائی بودند می فرمودند این شام مبارکی است زیرا در ظل الطاف جمال مبارک مجتمع شده ایم. یکی از میهمانان عالیقدر آن ضیافت جناب میرزا اسد الله اصفهانی بود که در سال ۱۸۹۸ به دستور حضرت عبدالبهاء، جسد مطهر حضرت باب را سالمأ به ارض اقدس رسانید و از سال ۱۹۰۰ در ملاقات‌های مکرر خود در شهرهای مختلف آمریکا، احبا را از اراجیف ناقصین، بالأخص ابراهیم خیرالله، محافظت کرد. میرزا اسدالله اصفهانی، در آن شب جناب مک نات را به حاضرین چنین معرفی نمود: جناب مک نات یکی از برادران روحانی ما در آمریکا است که خداوند به وی قوہای عنایت فرموده که ارواح را مجذوب و هدایت می کند، سخنانش مانند قوہی مغناطیسی، همه را جذب می نماید و به سر چشمہی هدایت دلالت و راهنمایی می کند. جناب مک نات در حالی که به اطراف می نگریست گفت، در چهرہی یکایک احباب، تصویر جمال مبارک را می توان مشاهده نمود، حضرتش در بین ما است من عکس شماها را برای احبای آمریکا تحفه می برم. روز بعد حضرت عبدالبهاء فرمودند که، من هر گز ضیافت دیشب را فراموش نخواهم کرد. علت سرور من ملاقات با

شما است. شما باید در آمریکا چنین جلساتی منعقد کنید. روزی جناب مک نات در اثنای زیارت به عرض رساند که آرزو می‌کنم که آن چنان که من چهره مبارک را مشاهده می‌کنم، می‌توانستم آن را برای احبا منعکس نمایم. هیکل مبارک فرمودند که صورت من، محبت و عنایت من است. آنرا ببر و بگو در چهره‌ی یکدیگر آنرا مجسم سازند. بهار ۱۹۲۲ حضرت عبدالبهاء در لوحی که به اعزاز خانم جولیت تامسون نازل فرمودند مرقوم داشتند " از طرف من به خانم مک نات بگو که هر گز لحظه‌ای تو و شوهر عزیزت را فراموش نخواهم کرد و پیوسته برایتان دعا می‌کنم و تأییدات الهیه را برایتان ملتسم" ترجمه به مضمون (۷)

روز ۱۱ اپریل سال ۱۹۱۲ وقتی که کشتی سیدریک، حامل حضرت عبدالبهاء در بندر نیویورک لنگر انداخت عده‌ی زیادی از مؤمنین و مؤمنات آمریکا برای عرض تکبیر ورود مبارک، در اسکله حاضر بودند. هیکل مبارک با ارسال پیام محبت آمیزی به احبا دستور دادند که به منازل خود مراجعت نمایند تا شب در جلسه، آنان را ملاقات فرمایند. فقط جناب مکانات و جناب میلز برای راهنمایی مبارک ماندند. ۳ روز پس از ورود مبارک در ۴ اپریل کشتی تیتانیک، بزرگترین سفیه‌ی دریائی در آن ایام، به طور ناگهانی به کوه یخ برخورد کرد و ۱۵۰۰ نفر جان خود را از دست دادند. حضرت عبدالبهاء به جناب مک نات فرمودند

"آیا همه چیز پایدار خواهد ماند؟ اگر تمام ثروت دنیا و قصور زیبا و زخارف عالم و خوشی‌های جهان را به تو بدهند، آیا عاقبت خوبی را تأمین خواهد کرد؟ من برای تو دنیای ملکوت و عالم سرور حقیقی می‌خواهم. دنیای ابدیت را برایت آرزو می‌کنم...از من خواسته شده بود که با کشتی تیتانیک سفر کنم ولی قلبم راضی به آن نشد " (۸)

چند ماه قبل از صعود مبارک، هیئت منتخبه ساختمان مشرق الاذکار امریکا کتاب ترویج صلح جهانی را تحت نظارت جناب مک نات چاپ و منتشر نمود. در این مجموعه اکثر نطق و خطابات حضرت عبدالبهاء جمع آوری و در دسترس عموم قرار گرفت. او و همسر فداکارش، تا آخرین دقایق عمر گرانمایه‌اشان مورد عنایات حضرت عبدالبهاء بودند. ان فدائیان جمال جانان، چند سال بعد در تصادف ماشین مجروح شدند و به بیمارستان انتقال یافتند ولی معالجات سودی نبخشید و طیر روح آن سنجذبان درگاه کبریا به ملکوت راز پرواز کرد. آقای مک نات در ۲۶ دسامبر ۱۹۲۶ و ماری یک ماه قبل از او در میامی صعود نمودند.

جناب محمود زرقانی که در سفر غرب در معیت حضرت عبدالبهاء بود شرحی از ملاقات احبا در منزل جناب مک نات چنین نوشته است:

روز دوم رجب (۱) چون نظر به رجای احباب برای گرفتن عکس متحرک به بروکلین، منزل جناب مک نات تشریف بردند. اول عکس ورود مبارک با سرعت و سیر اتومبیل و تعظیم و تکریم احبا و استقبال آنها بود. ثانی عکس مشی و خرام طلعت محبور و فرمایشات با ملازمین حضور که می فرمودند: " ملاحظه‌ی قدرت جمال قدم و نفوذ اسم اعظم نمایند که ما را با اهل آمریکا به این نحو الفت و اتحاد داده. اگر جمیع قوای عالم جمع می‌شد، ممکن نبود به این درجه قلوب منجذب گردد و ماها در چنین محفلی به این محبت مجتمع شویم و به دل و جان یکدیگر را دوست داریم، ببینید قدرت بهاءالله چه کرده و اهل شرق و غرب را چگونه محب یکدیگر ساخته. اگر قدرت او نبود، تشکیل این محفل غیر ممکن بود. الحمدالله جمیع متحد و متفق و یک قلب و یک روح هستیم...آیات او باهر است. قدرت او کامل است. الطاف او شامل است.

رحمت او وافر است" (۹) حضرت مولی‌الوری در سفر غرب و نزول اجلال به شهر بروکلین چندین بار به منزل آقا و خانم مک نات تشریف بردند و در تمام ایام توقف مرکز پیمان در منزل ایشان، احبا دسته دسته به حضور مبارک مشرف می‌شدند. معمولاً رسم بر این بود که صبح‌ها به ملاقات احباب اختصاص داشت و بعد از ظهرها دوستان غیر بهائی و آنان که متحری حقیقت بودند مشرف می‌گشتند. نطق مبارک در منزل آقای و خانم مک نات، در بروکلین در ۱۷ جون ۱۹۱۲ این خطابه در آن مجمع جمله به جمله ترجمه گردید:

" مژده باد مژده باد که نور شمس حقیقت طلوع نمود. مژده باد مژده باد که صهیون به رقص آمد. مژده باد مژده باد که اورشلیم الهی از آسمان نازل شد. مژده باد مژده باد که بشارت الهی ظاهر گشت. مژده باد مژده باد که اسرار کتب مقدسه اکمال گردید. مژده باد مژده باد که یوم اکبر الهی ظاهر شد. مژده باد مژده باد که علم وحدت عالم انسانی بلند گردید. مژده باد مژده باد که خیمه‌ی صلح اکبر موج زد. مژده باد مژده باد که نسیم رحمانی وزید. مژده باد مژده باد که سراج الهی روشن شد. مژده باد مژده باد که در این قرن اعظم جمیع اسرار و نبوات انبیا ظاهر و هویدا گشت. مژده باد مژده باد که بهار کرمل بر آفاق تجلی نمود. مژده باد مژده باد که شرق و غرب دست در آغوش یکدیگر شدند. مژده باد مژده باد که آسیا و آمریکا مانند دو مشتاق دست به یکدیگر دادند " (۱۰) در لوحی به اعزاز خانم و آقای مک نات می‌فرمایند:

"ای دو یار عزیز، نامه شما رسید الحمدلله مسرور و خوشحال و مورد رضای الهی هستم. امروز هر کس در ظل میثاق است در حفظ و حمایت حضرت، منان است زیرا تأیید ملکوت ابهی شامل حالشان است

ولی آنان که از ظل میثاق خارج گشتند چون محروم از شمس حقیقتند، مانند ظل زائل و کف دریا، نیست و نابودند... زمانی که به گرین ایگر رفتم یک نفر هندی بُت پرست، عده‌ای را دور خود جمع نموده هر روز صبح قبل از طلوع آفتاب، پای پیاده به طرف درختی سرازیر می‌شدند و با شتاب خود را به آن رسانیده سجده می‌کردند. بعداً مبالغی از آنها اخذ نمود و به هند فرار کرد... دست نیاز به سوی حق بلند کرده برای شما و خانم عزیزتان طلب تأیید و توفیق می‌طلبم" ترجمه به مضمون (۱۱)

یاد داشت‌های جناب هوارد مک نات

- ۱ - قرن بدیع صفحه‌ی ۵۰۹
- ۲ - جزوه‌ی معرفی حضرت بهاء‌الله صفحه‌ی ۹
- ۳ - توقیع مبارک ۱۲ دسامبر ۱۹۴۳
- ۴ - قرن بدیع صفحه‌ی ۵۰۱
- ۵ - منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه‌ی اولی صفحه‌ی ۳۷
- ۶ - قرن بدیع صفحات ۵۰۱ و ۵۰۲
- ۷ - برخی از مؤمنین اولی‌ه‌ی غرب صفحه‌ی ۳۸
- ۸ - نجم باختر جلد ۴ صفحه‌ی ۲۱۰
- ۹ - بدایع الآثار - سفرنامه‌ی مبارک صفحات ۱۲۶ و ۱۲۷
- ۱۰ - مجموعه‌ی خطابات حضرت عبدالبهاء صفحه‌ی ۴۵۶
- ۱۱ - نجم باختر جلد ۱۱ صفحه‌ی ۲۴۰

جناب رابرت ترنر

حضرت ولیّ امرالله در لوح قرن در باره‌ی رابرت ترنر می‌فرماید:

" عنایات و الطاف هیکل مبارک نه تنها جاذب قلوب دوستان بود بلکه مغناطیس حبش، افنده‌ی بیگانگان را نیز مفتون و مجذوب می‌ساخت. چنان که گماشته‌ی خانم هرست، موسوم به رابرت ترنر، از نژاد سیاه، در اثر زیارت جمال پیمان و ملاحظه‌ی جلال و عظمت آن نیر تابان، شیفته و حیران گردید و در حلقه‌ی مؤمنین وارد شد. و او اولین نفسی است که از بین سیاه پوستان آمریکا، در ظل این امر اعظم درآمد و به این عنایت عظمی مفتخر گردید. مراتب اشتیاق و انجذاب این خادم سیاه به درجه‌ای بود که حتی پس از این که، خانم ولینعمتش که او را بی نهایت محترم و گرامی می‌داشت، به نحو غیر منتظری متوقف گردید و از ادامه طریق عشق، که خود به طیب خاطر و علاقه وافر اختیار نموده بود باز ماند، ابداً در حرارت و نورانیت وی تأثیر نکرد و به هیچ وجه از میزان ذوق و شوق و وله و محبتی که الطاف مبارک حضرت عبدالبهاء در قلب او ایجاد کرده بود نکاست، بلکه در خلوصش ثابت‌تر شد و در جذبه و شورش راسخ‌تر گردید " (۱)

یکی دیگر از مُحبان کوی محبوب و عاشقان طلعت محبور، اولین سیاه پوست مؤمن آمریکائی، جناب رابرت ترنر است که در جامعه‌ی آن اقلیم مورد تعزیز و تکریم همگان بود و در تبلیغ و انتشار امرالله کوشا و جاهد. بذر محبتی که از دیدار حضرت مولی‌الوری در قلب پاکش کاشته شد تا آخرین دم حیات پر ثمرش، وی را یک پارچه شعله‌ی سوزان نمود و همه‌ی وجودش را تسخیر کرده. رابرت همه را چون جان دوست

می‌داشت و به همگان عشق می‌ورزید. این سیاه پوست سفید قلب، احبا را شیفته خلق و خوی نیک و صبورش نموده و متحریان حقیقت را جذب و فریفته می‌کرد. شرح تصدیق و ایمانش به دیانت بهائی خود سرمشقی برای همه نسل‌های آینده خواهد بود. زیرا وی کمی قبل از سال ۱۸۹۸ که خانم لوا گتسینگر در سانفرانسیسکو به دیدن ولینعمتش خانم هرست، همسر سناتور جورج هرست، رفت و وی را از امر بدیع مطلع ساخت و سبب ایمان و اقبالش به دیانت بهائی گردید، رابرت ترنر در همان مکان خدمتگذار خانم هرست بود و به صحبت‌های آنان گوش می‌داد. وی پس از استماع آن سخنان، از همان زمان حب جمال جانان و عشق حضرت عبدالبهاء زمام امور، از کفش ربود و مشتاق زیارت طلعت میثاق گشت. جناب لوئیس گرگوری ایادی ممتاز سیاه پوست آمریکائی، می‌نویسد که رابرت پس از شنیدن مکالمات اربابش با خانم گتسینگر، شیفته‌ی اصول و مبانی امر گشت و پس از مطالعه‌ی چند کتب امری ایمان آورد.

حضرت ولیّ امرالله در باره‌ی خانم هرست، ولینعمت رابرت ترنر فرمودند

" در سال ۱۸۹۸ خانم فوبه هرست، که به احساسات و عواطف نوع خواهی و بشر دوستی معروف و در اوقات مسافرت خانم گتسینگر به کالیفرنیا، به وسیله مشارالیها به امر مبارک اقبال نموده بود، مشتاق زیارت روضه‌ی مبارکه‌ی علیا و تشریف به ساحت اقدس حضرت عبدالبهاء گردید و نیت خویش را با جمعی از دوستان از جمله دکتر گتسینگر و همسر وی و دکتر خیرالله و قرینه‌اش در بین نهاد و آنان را دعوت نمود که در این ضیافت تاریخی با وی هم قدم شوند و به هیئت اجتماع، به کوی محبوب شتابند. بنا بر این شخصاً وسائل سفر را مهیا

ساخت و نفوس مذکوره به کمال حب و شوق به صوب اروپ رهسپار گردیدند... این هیئت مجله، اولین زوار بقعه‌ی احدیه، که عددشان به ۱۵ نفس بالغ، به ۳ دسته تقسیم شدند. دسته اول که دکتر گتسینگر و خانم گتسینگر در عداد آنها بودند، در تاریخ ۱۰ دسامبر ۱۸۹۸ به مدینه‌ی محصنه‌ی عکا ورود نمودند و به محضر انور طلعت من طاف حوله الاسماء مشرف گشتند و از کاس لقای میثاق سرمست شدند. این تماس که بین مرکز عهد و پیمان حضرت بهاءالله و رافعین و محبین جدید امر مقدّسش در غرب حاصل گردید و هیجان و احساسات لطیفه‌ی روحانیه‌ای که هنگام تقبیل عتبه‌ی مقدّسه‌ی علیا برای آن عشاق جمال ابهی دست داد و افتخار عظیمی که به وفود در ضریح مقدّس و مضجع انور اقدس، در ملازمت هیکل میثاق، نصیب آنان گردید و شور و ولهی که در اثر عنایات و الطاف مبارک در مدت کوتاه تشرف، در قلوبشان ایجاد شد و شعله‌ی محبت و انجذابی که نصایح و تعالیم الهیه در زجاجه‌ی وجودشان برافروخت، کلاً بر افتتاح فصل جدید و دور بدیعی در ترقی و توسعه‌ی امرالله و تبشیر و تأسیس ملکوتالله، در اقالیم باختر دلالت می‌نمود که مساعی و مجهودات جلیله‌ی بعضی از همین زائرین و قیام و انقطاع سایر دوستان الهی در غرب، عظمت و اهمیت آن را در سنین مؤخره واضح و آشکار گردانید " (۲) دسته دوم این گروه شامل خانم‌های می بولز، پیرسن، آپرسن، تورنبرگ و جناب رابرت ترنر روز ۱۶ فوریه ۱۸۹۹ به حیفا وارد و به زیارت حضرت عبدالبهاء مشرف گشتند. معلوم است که این دیدار و ملاقات چه اثری در قلب تنها سیاه پوست گروه گذارد. این حواری حضرت عبدالبهاء، مدت ۵ روز میهمان طلعت انور و مورد عنایت و محبت خاص هیکل مبارک بود، به طوری

که همراهان ایشان بیان داشته‌اند. احساسات روحانیه و شور و ولهی که در اثر این تماس، در آن مدت قلیل، برای این زائر بقعه‌ی مبارکه روی داد، وی را تحت تأثیر جلال و عظمت هیکل انو الهی قرار داد و شعله‌ی عشق و محبتش افزون گردید. زیارت روضه‌ی مبارکه‌ی علیا در معیت سرکار آقا و تقبیل آن آستان مقدّس بر شوق و انجذابش بیافزود.

ایادی امرالله جناب لوئیس گرگوری شرح اولین ملاقات جناب رابرت ترنر و احساساتش را از زیارت هیکل اطهر چنین می‌نگارد: به محض این که رابرت برای نخستین بار چشمش به جمال بیمثال طلعت و هاب افتاد، در مقابل اقدام مبارک به زانو در آمد و در نهایت جذب و ابتهال عرض نمود ای مولای من، من قابل این درگاه نیستم. هیکل اطهر با نهایت محبت وی را از زمین بلند فرمود و مانند پدری مهربان در آغوش الطاف و عنایت گرفت. خانم بولز شرح آن تشرف را چنین نگاشته: روز بعد از ورودمان حضرت عبدالبهاء در اطاقی که مشرف به دریای مدیترانه بود ما را احضار فرمودند. هیکل مبارک همچنان که از پنجره به دریا نگاه می‌فرمودند پرسیدند «آیا همه حاضرید؟ رابرت کجاست؟» تازه ما متوجه شدیم که رابرت غایب است. در همین لحظه رابرت وارد شد. هیکل مبارک از جا بر خاستند و به وی خوش آمد گفتند و رو به طرف رابرت فرموده در نهایت بشاشت با لحنی ملکوتی فرمودند "خدا ترا خیلی دوست دارد که سیاه پوست آفریده، با قلبی چون برف سفید. طلعت میثاق، به رابرت اطمینان دادند که چنانچه تا آخر حیات، در امرالله ثابت و راسخ باشد وی را بابتی برای دخول همه‌ی نژادها در ملکوت الهی قرار خواهند داد " (۳)

و اما خانم هرست، ولینعمت آن خادم عزیز، که با شور و اشتیاق ایمان آورد، در بازگشت به آمریکا، در مکاتیب خود چنین مرقوم داشت.

" آن ۳ روز که در محضر مبارک گذراندم، از بزرگترین و تاریخی ترین ایام حیات من محسوب است... قلم از وصف آن هیکل اقدس عاجز و بیان از توصیفش قاصر است، همین قدر از اعماق قلب معتقدم که او است مولا و آقا و سید ما. بزرگترین افتخار و عزت و شرف و منقبت من در آن است که در این جهان به درک محضر انورش فائز شدم و دیده از وجه منیرش روشن کردم... بدون تردید عباس افندی، مسیح این عصر و هادی و منجی این نسل است. و با وجود مقدّسش، ما را انتظار ظهور جدیدی نه، و ترصد مسیح دیگری نیست... باید اعتراف کنم که مرکز عهد و میثاق، شگفت انگیز ترین نفسی است که در حیات خویش ملاقات نموده و یا در عالم ناسوت انتظار ملاقات دارم. نفوذ و قدرت عظیمی که در آن طلعت اقدس موجود و به نفوسی که به فیض دیدارش موفق، إلقاء می‌نماید، غیر قابل تشریح است و به تصور و ادراک در نیاید. من به تمام قلب و روان به آن ذات مقدّس ایمان دارم و امیدوارم آنان که رانحی حیات از قمیص یوسف میثاق استشمام نموده‌اند و خود را در زمره‌ی محبین و مستظلمین در ظل حضرتش می‌شمارند، جمیع، عظمت و جلال او را دریابند و لسان به مدح و ثنایش بگشایند، زیرا به یقین مبین او است ابن‌الله و اوست نفسی که روح آب سماوی در وجود مبارکش متجلی و مشرق است " (۴)

حضرت عبدالبهاء روز هفتم اکتبر ۱۹۱۴ در جمع احبا فرمودند:

"خانم هرست زن بسیار متموله‌ای است، خیلی هم با حب و اشتعال بود ولی پدر دکتر فرید او را مخمود نمود. ماهی ۵۰ دلار از خانم

هرست می‌گرفت. به او نوشت که ۵۰ دلار کم است. خانم هرست هم راحت شد همه‌ی مواجب‌ها را برید " (۵)

ولینعمت جناب رابرت ترنر، یعنی خانم هرست، با وجودی که از مر کناره گرفته بود ولی به حضرت عبدالبهاء عشق می‌ورزید و زمانی که هیکل اطهر در اسفار تبلیغی غرب به کالیفرنیا تشریف بردند، آن خانم ز حضرت مولی‌الوری تقاضا نمود تا با همراهان میهمان وی باشند. مرکز میثاق به خاطر این که این دعوت خالصانه بود، پذیرفتند و به قصر ایشان تشریف بردند. همراهان مبارک نیز در همان قصر اقامت داشتند. خانم هرست که علاقه‌اش نسبت به هیکل میثاق کم نشده بود، سعی نمود تا هر چه بیشتر دوستانش را به حضور مبارک معرفی نماید. حضرت عبدالبهاء، به مدت ۳ روز در آن منزل اقامت فرمودند و دوستان خانم هرست را ملاقات نمودند. روز اوّل ورود مبارک عده‌ی نسبتاً زیادی در قصر خانم هرست دعوت شدند. در آن مجمع آن خانم محترمه از طلعت وهّاب درخواست تلاوت مناجاتی را نمود که ۱۴ سال قبل، حضرت عبدالبهاء آن را در موقع زیارتش، تلاوت فرموده بودند. مرکز عهد الهی در ایام توقف در قصر خانم هرست در باره رابرت ترنر با وی گفتگو و از آن عاشق صادق یاد نمودند. خانم هرست شخصاً هیکل مبارک و همراهان را با اتومبیل به سانفرانسیکو برد. حضرت عبدالبهاء در بین راه برای آن خانم تشریح فرمودند که اشخاصی که چشم به مال دیگران دارند و به عناوین مختلفه پول از مردم دریافت می‌نمایند بهائی نیستند. و در لوحی که به اعزاز جناب راندال در سال ۱۹۲۰ مرقوم فرمودند، اشاره به خدمات نوع دوستی و حمایت از فقرا و تأسیس مؤسسات عام المنفعه آن خانم فرموده بیان داشتند: "علی رغم جدائیش از تشکیلات امری،

خدماتش به امرالله عظیم و مهم است و بدون شک دعای خیر رابرت ترنر سبب آمرزش ولینعمتش خواهد شد " (۶)

رابرت ترنر علیرغم اعمال ناقضین و عهد شکنان میثاق، از صراط مستقیم منحرف نگردید بلکه بیش از پیش بر اشتعال و انجذابش افزود گشت و بر خلاف ولینعمتش شعله فروزان ایمانش فزونتر گردید. وی همیشه عنایات و الطاف حضرت عبدالبهاء را در ایام زیارت به خاطر می‌آورد و در خدمت و عبودیت ساعی و جدی‌تر می‌شد. در سال‌های اولیه‌ی نفوذ امر در غرب، اعمال خلاف برخی از مؤمنین مشکلاتی فراهم کرده بود و در نتیجه امتحانات الهی پیش آمد و تعدادی مطرود و مبعوض گشتند ولی رابرت، از زمانی که خانم گتسینگر با ولینعمتش در باره‌ی امر مبارک مذاکره می‌نمود و وی آن گفتگوها را شنید، تا پایان عمر شریفش سفینه‌ی امرالله را ترک نکرد و از محبتش به دیانت بهائی نکاست. مدتی بعد از زیارت ارض اقدس، بیمار و بستری شد و تحت مراقبت دوستان غیر بهائیش به مداوا پرداخت ولی طولی نکشید که مرغ روحش قصد آشیانه‌ی رحمانی نمود و به ملکوت ابهی صعود کرد. رابرت ترنر در بیمارستان در آخرین دم واپسین، نام حضرت بهاءالله را بر زبان راند و قبل از این که به خاک سپرده شود میرزا علی قلی خان نبیل الدوله انگشتر مخصوص میت را، در انگشتانش جای داد علیه رضوانالله.

حضرت ولیّ مقدّس امرالله ، در لوح قرن در باره‌ی خاطرات زیارت یکی دیگر از زائرین اولیه‌ی عتبه‌ی مقدسه‌ی علیا، مانند رابرت ترنر، از کیفیت آخرین لحظاتی که در محضر مبارک حضرت مولی‌الوری مشرف بوده چنین می‌نگارند قوله عزّ جلاله :

" به قوت و عظمت تعالیم مبارکش، خوف به ایمان و ضعفان به قدرت، و حزنمان به سرور، تبدیل شد. از فرط عشق و محبت آن دلبر احدیت، خود را فراموش کردیم و چون برای استماع بیانات در مقابل آن وجود اقدس نشستیم، بعضی از دوستان از شدت عشق و غلیان احساسات، اشگ شوق از دیده جاری ساختند. آن تسلی دهنده‌ی قلوب، آنان را نوازش فرمود و دلداری داد و امر فرمود اشگ از دیدگان بزدايند و به مواهب الهیه مسرور و شادمان باشند. ولی دل‌ها نه چنان شیفته‌ی آن مه تابان و منجذب آن یار مهربان بود، که سکون و آرامش میسر گردد و غلبه بر جذبات شوقیه مقدر. لهذا هیکل اقدس، مجدداً با اظهار عنایت و عطوفت لایتناهی، فرمودند گریه نکنید، گریه نکنید و تأکید فرمودند که تا اشگ از دیده‌ها پاک نشود و صدور به محبت محبوب مطمئن نگردد صحبت نخواهند فرمود و ما را تعلیم خواهند داد" (۷)

یاد داشت‌های جناب رابرت ترنر

- ۱ - قرن بدیع صفحه‌ی ۵۱۳
- ۲ - قرن بدیع صفحات ۵۰۹ و ۵۱۰
- ۳ - برخی از مؤمنین اولیه‌ی امر در غرب صفحه‌ی ۱۷
- ۴ - قرن بدیع صفحه‌ی ۵۱۲
- ۵ - خاطرات حبیب جلد ۲ صفحه‌ی ۱۲۹
- ۶ - برخی از مؤمنین اولیه‌ی امر در غرب صفحات ۱۸ و ۱۹
- ۷ - قرن بدیع صفحات ۵۱۱ و ۵۱۲

خانم هلن گودال

حضرت عبدالبهاء در باره‌ی خانم هلن گودال می‌فرمایند:

" ارزش خانم گودال هنوز معلوم نیست، در آینده روشن خواهد شد. جز خدمت امر، فکر دیگری در سر ندارد. خداوند حزانگی در دنیا پنهان دارد که چون وقتش فرا رسد، آشکار می‌شود. او هم یکی از این گنجینه‌ها است " (۱)

خانم هلن گودال در شهر مین، در آمریکا به دنیا آمد. وی از کودکی استعدادی فوق‌العاده و هوش و ذکاوتی خارق‌العاده داشت. او در سال ۱۸۶۴ به سانفرانسیسکو نقل مکان نمود و به سمت معلمی اطفال مشغول به کار گشت. ۴ سال بعد با جناب ادوین گودال ازدواج کرد در نتیجه دخترش اِلا، در سال ۱۸۷۰ دیده به جهان گشود. اِلا می‌نویسد که مادرم، زیرک و فتن و خیلی دانا و عاقل بود و علاقه‌ی بسیاری به مسائل مذهبی داشت به این جهت هر جا افکار جدید و فلسفه‌ی تازه‌ای می‌یافت بی‌درنگ بدان سو می‌شتافت تا گمشده‌ی خود را پیدا کند.

وی در سال ۱۸۹۸، میلادی هنگامی که امر مبارک به وسیله‌ی لوا گتسینگر و شوهرش به کالیفرنیا رسید و لوا مبلغه‌ی شهیره، در منزل خانم هرست جلسات تبلیغی دائر کرده بود، هلن گودال به شرف ایمان نائل شد و شیفته‌ی امر مبارک گردید. و این همان سالی بود که خانم لوا گتسینگر، مادر روحانی غرب، بشارت ظهور حضرت بهاء‌الله را به خانم هرست داد و منجر به تصدیق و ایمان مشارالیها گشت، در همین احوال بود که خانم لوا گتسینگر و شوهرش، دکتر گتسینگر و برخی دیگر از مؤمنین منجمله ابراهیم خیرالله و قرینه اش، بنا بر دعوت خانم هرست،

رهسپار ارض اقدس شدند و از خانم هلن دعوت به عمل آوردند تا با آنها همسفر گردد. ولی هلن به واسطه‌ی اشتغال به معلمی نتوانست در این سفر همراه آنان باشد ولی علاقه‌اش نسبت به این امر اعظم زیاد بود و دقیقه‌ای آرام نداشت تا بلکه بتواند بیشتر با تعالیم مبارک آشنا شود. تابستان آن سال سفری با دخترش اِلا به نیویورک رفت و به وسیله‌ی یکی از احبای سوریه. به نام آنتم حداد آن چرا که در جستجویش بود یافت. با این برخورد که توفیق رفیقش شد، بی‌نهایت شیفته‌ی تعالیم مبارک گردید و به تشکیل جلسات تبلیغی همت گماشت. (۲)

پس از مدتی که در نیویورک بودند نامه‌ای از خانم هرست دریافت داشتند که اصرار نموده بود که هلن و دخترش، پس از کسب اجازه از ساحت انور مرکز میثاق، حضرت مولی‌الوری، به ارض اقدس، مشرف گردند. لذا طی عریضه‌ای که تقدیم نمود اجازه تشریف خواست و صبر نمود تا اجازه‌اش واصل گردد. اِلا و خانم هیلر دو دختر جوان در ماه فوریه سال ۱۸۹۹ به قاهره پرواز کردند تا به جمع زائرین عتبه‌ی مقدسه‌ی علیا پیوستند و به صوب ارض اقدس حرکت کردند. اما به واسطه‌ی بروز نقض عهد از جانب اغصان و ناحیه منتسبین مبارک و موانعی که فراهم کرده بودند، این گروه به ۳ دسته تقسیم گردیدند. اِلا و هیلر در دسته‌ی سوم یعنی آخرین گروه به زیارت مولای عزیز نایل شدند. پس از چندی اِلا به واسطه‌ی ازدواجش با دکتر چالز کوپر، به نام خانم اِلا کوپر نامیده شد. بعد از گذشت ۳۳ سال از نخستین زیارت تاریخیش به قبله‌ی اهل بها، روضه‌ی مبارکه‌ی علیا، و وفود به ساحت مقدس حضرت عبدالبهاء و تشریفش به حضور یگانه خواهر سرکار آقا، حضرت ورقه‌ی مبارکه‌ی علیا، و نیز شرح لحظات شیرینی که از

ملاقات حضرت شوقی افندی، در سن ۲ سالگی نصیبش شده بود، در کتابی چنین نوشت: این دسته از زائرین که در آن سفر تاریخی، مملو از روح و ریحان و سرشار از الطاف و عنایات حضرت عبدالبهاء شده بودند و زیارت آستان مقدس حضرت بهاءالله در آنان اثر مطلوبی گذارده بود، در بازگشت از ارض اقدس به ممالک و دیار خود، شروع به تبلیغ و نشر نفحات نمودند و به هدایت و راهنمایی متحریان حقیقت پرداختند و بر اثر هم عالیه و کوشش‌های مستمر آنان، به تدریج امر حضرت بهاءالله در آن صفحات تمکن تام یافت و نفوذ کلمه‌الله در قلوب صافی‌های مردم آن نواحی رخنه نمود. و آن قدر پیشرفت کرد که مورد توجه مرکز میثاق قرار گرفت. لذا هیکل اطهر، اراده فرمودند تا شخصاً به آن صفحات مسافرت و به اعلان امر اقدس ابهی مشغول شوند. ولی مشکلات موجود، مانع از حرکت بود. تا بالاخره در سال ۱۹۰۷ میلادی انقلاب جوانان ترک به ثمر رسید و خلافت و سلطنت عثمانیان منقرض شد و مرکز عهد، از چنگال آن قوم ظلوم و جهول نجات یافت. و بذر ایمانی که در قلوب اهالی اروپا و آمریکا از دیدار مولای خود غرس شده بود، به ثمر رسید، و طلعت پیمان، به آن خطه رهسپار گردیدند. (۳)

در آن ایام مبلغین در آمریکا اطلاعات زیادی از امر نداشتند زیرا اغلب الواحی که از یراعه‌ی طلعت میثاق به افتخار احبای آن اقلیم نازل می‌گردید و یا آنهایی که به وسیله‌ی احبای شرق ارسال می‌شد، به قدر کافی ترجمه نگشته بود، از این رو، هر وقت لوحی بدستشان می‌رسید دور هم جمع می‌شدند و آن را مطالعه می‌نمودند. اکثر جلسات امری در منزل خانم هلن گودال در اکلند تشکیل می‌شد و رسم بر آن بود که هلن یک لوح را تا آخر تلاوت می‌کرد و اگر پرسشی می‌شد. وی به سؤالات

دیگران پاسخ می‌داد. در سال ۱۹۰۷ اجازه‌ی تشریف ایشان به دستش رسید. لذا مادر و دختر ابتدا از کالیفرنیا به فرانسه وارد و ۱۹ دسامبر از پاریس به مصر و بالاخره روز ۴ ژانویه سال ۱۹۰۸ وارد عکا گردیدند. این اولین تشریف خانم گودال و دومین تشریف دخترش، الا کوپر به ساحت مقدس مولای عزیز بود. آنها در کتابی که به نام تعالیم روزانه در عکا نوشتند شرح پر هیجان زیارت به حضور حضرت عبدالبهاء را که به مدت ۴ هفته به طول انجامید، چنین نگاشتند: میرزا اسدالله اصفهانی و یکی دیگر از احباب، ما را در دروازه‌ی عکا ملاقات و به بیت مبارک راهنمایی کردند. ما از پله‌های زیادی بالا رفتیم تا به اطاق حضرت عبدالبهاء نزدیک شدیم. قبل از اینکه وارد اطاق شویم، صدای مسرت آمیز هیکل مبارک را شنیدیم که امر به دخول فرمودند. به محض ورود مورد استقبال قرار گرفتیم که به ما خوش آمد گفتند و از احوال احبای آمریکا و فرانسه پرسش نمودند و چون ما تحیات هر یک را به عرض مبارک رساندیم چهره مولای عزیز، از خوشحالی برق می‌زد. هیکل میثاق هر روز به اطاق ما تشریف می‌آوردند و ما را برای صرف نهار دعوت می‌فرمودند. چندین مرتبه فرمودند از حضور شما در سر میز خوشحالم زیرا شما کنیزان حضرت بهاءالله هستید. وقتی شما را می‌بینم خوشحال می‌شوم زیرا شماها را دوست دارم. روزی موقع صرف نهار در باره‌ی ساختمان اولین مشرق‌الاذکار آمریکا و اهمیت آن سخن گفتند که این بنا، در کنار دریاچه‌ی میشگان خواهد بود و اضافه نمودند که برخی چیزهای دنیوی اثرات معنوی دارد. مثلاً مشرق‌الاذکار یک ساختمان است ولی اثرات روحانی آن نه فقط برای آنهایی است که آنرا ساخته‌اند، بلکه اثرات معنوی برای همه جهانیان خواهد بود. آنگاه در

بارهی فداکاری فرمودند که بزرگترین فداکاری فراموش کردن نفس انسان است، همان طوری که فداکاری حضرت مسیح، در حواریون اثر گذاشت امیدوارم فداکاری حضرت بهاءالله در شما نیز ظاهر گردد. اگر شما تعالیم جمالبارک را کاملاً به مورد اجرا گذارید و به آن عمل نمائید، مطمئن باشید که فضل الهی شامل حالتان خواهد شد. (۴)

موقع دیگری خانم گودال به عرض مبارک رسانید که جناب تورنتون جیس، اول من آمن آمریک، می‌گفت وقتی در عکا بودم، دنیای خارج را زندان تصور می‌کردم ولی در سجن اعظم در قلعه‌ی محصنه‌ی عکا که زندان بود، آزاد می‌پنداشتم. هیکل اطهر فرمودند این سجن آزادی است چون روح محبت و یگانگی در آن است. حضرت عبدالبهاء گاهی اجازه می‌دادند که هلن و اِلا به پشت بام قلعه رفته، مناظر زیبای دریای مدیترانه، حیفا و دیگر نقاط را نظاره کنند. روزی حضرت عبدالبهاء از آنان سؤال فرمودند که: " اگر از شما بخواهند که در این سجن بمانید و اینجا را ترک نکنید چه می‌گویند؟ و چه احساس می‌کنید؟ " هر دو جواب دادند که ما خیلی خوشحال خواهیم شد اگر برای همیشه در خدمت سرکار آقا بسر بریم ولو این که در بدترین شرایط ممکنه باشد

« هیکل میثاق تبسم فرمودند و پرسیدند: " اگر از شما بپرسند که چرا اینجا آمده‌اید چه جواب خواهید داد؟ " به عرض مبارک غصن اعظم رساندند که به پشت بام این قصر می‌رویم و با صدای رسا فریاد کنان علت آن را به سمع همگان می‌رسانیم. حضرت مولی‌الوری تبسم کنان به هر دو آنها فرمودند: " شما در حال سکوت هم فریاد می‌زنید، صدای شما در آینده شنیده خواهد شد. صدای حضرت مسیح تا ۳۰۰ سال که از شهادتش گذشته بود خاموش بود " (۵)

هلن گودال و اِلا کوپر "مادر و دختر" در ژانویه سال ۱۹۰۸ پس از بازگشت به وطن به فعالیت امری خود پرداختند. پنج ماه که از آن تشریف گذشت، بشارت آزادی محبوب آفاق حضرت عبدالبهاء و سایر زندانیان از سجن عکا به گوش آنها رسید در نتیجه بر سرور و مسرت آنها افزوده گشت. اگر چه هلن گودال یک سال بعد شوهرش را از دست داد و با پسرش، آرتور به سانفرانسیسکو به منزل دخترش رفت ولی خانه اکلند را فروخت بلکه برای تشکیلات بهائی در اختیار احبا قرار داد زیرا حضرت مولی‌الوری آن منزل را آشیانه طیور عرشی نام نهاده بودند. هنگامی که در سال ۱۹۱۰ محفل مقدس روحانی آن سامان تشکیل گردید از هیکل مبارک پیامی واصل شد که فرمودند:

" ای احبای الهی و یاران رحمانی، این محفل مقدس روحانی، بسیار به موقع تشکیل گردید. امیدوارم مغناطیس تأیید گردد. اگر این محفل ثابت و مستقیم ماند، به قدری نورانی شود که چون ماه تابان در افق ابهی نورانیت و درخشندگی گیرد " (۶)

یک ماه پس از این که هلن گودال به سانفرانسیسکو رفته بود، تلگرافی از حضرت عبدالبهاء دریافت نمود که مولای عزیز آرزوی احبای کالیفرنیا را پذیرفتند و به آنجا تشریف خواهند آورد. وی شب و روز مشتاق زیارت دلجوی محبوبش بسر می‌برد تا این که هیکل مبارک با ۴ نفر از احبای ایرانی و یک نفر از خدام ژاپنی به نام فوجیتا به اکلند وارد و در منزل ایشان نزول اجلال فرمودند. هیکل مبارک اجازه فرمودند که هلن هر روز صبح و شام در حضورشان حاضر شود و از موهبت زیارت برخوردار گردد. حضرت عبدالبهاء همیشه از خدمات مادر و دختر تمجید می‌فرمودند حتی در موقع مراجعت فرمودند:

" اغنام الهی را به دست تو می‌سپارم " و در نیویورک فرمودند:

" در کالیفرنیا باغی احداث کردم که باید محفوظ بماند " (۷)

هلن گودال عضو برجسته‌ی هیئت ۹ نفری برای ساختمان مشرق‌الاذکار انتخاب شد و در بین دوستان موفق به جمع آوری اعانات گردید. وی و دخترش اِلا کوپر به اتفاق خانم اِلا بیلی در معیت حضرت عبدالبهاء به شیکاگو عزیمت نموده در همان هتلی که طلعت پیمان اقامت فرمودند آنها نیز منزل کردند، تا روزانه از نزدیک بتوانند وجه منیر حضرت عبدالبهاء را زیارت کنند و لحن ملیحش را در سالن هتل در جمع احبا و دوستان بشنوند. روزی هیکل اطهر در اطاق خویش سبدی پر از گل ملاحظه فرمودند، که باعث سرور و حیور خاطر مبارک گردید. تقدیم کننده گلها کسی جز خانم هلن گودال نبود. هیکل اقدس، هلن گودال و صبیبه اش، خانم اِلا کوپر و خانم اِلا بیلی را احضار و از تقدیمی آنان اظهار مسرت نموده با تبسمی شیرین و آسمانی به آنها فرمودند:

" شما برای من از گل عزیزتر هستید، زیرا شما گل زنده‌اید و این گل‌ها فقط رنگ دارند. از دیدن شما خیلی خوشحالم. وقتی قلوب پاک‌اند مرا سرور می‌کنند. ما برای این در دنیا هستیم، که قلوب را پاک کنیم. من به استراحت اهمیت نمی‌دهم و راحت نمی‌جویم. وقتی قلوب منزّه گردید، دیگر سایر امور مهم نیست " (۸)

این خادمه‌ی مؤمنه‌ی صادق‌ه‌ی امرالله، آنی از فعالیت غفلت نمی‌کرد و در تشکیل کلاس‌ها و جلسات تبلیغی کوشا و ساعی بود. وی مسافرت‌های طولانی به سواحل پاسفیک کرد و در ایجاد محافل جدید و استحکام بنیان عهد و میثاق حضرت بهاءالله فعالیت بسیار داشت. هلن گودال در اولین کنگره‌ی بین المللی بهائی که در پاناما در سال ۱۹۱۵ تشکیل شد به اتفاق

دخترش راه طولانی را طی کرد تا در تنظیم برنامه کنفرانس شرکت نماید. وقتی که مشکلات پیش می‌آمد همیشه می‌گفت:

" بسیار خوب بسیار خوب، قیام از ما، تأنید از حضرت عبدالبهاء "

در سال ۱۹۲۰ آخرین تاج افتخار بر فرقش نهاده شد که با اذن مبارک به ارض اقدس مشرف گردید و جبین بر آستان روضه‌ی مبارکه حضرت بهاءالله و عتبه‌ی مبارکه سائید و به راز و نیاز مشغول گشت و دعای خیر برای همه احبای عالم نمود. این زیارت اخیر به ساحت مولای عزیز ؛ حنون، جثه‌ی ضعیف و نحیف وی را قوتی جدید بخشید. به طوری که در مدت ۳۰ روز تشریف خود، ایام را در کمال صحت و سرور گذراند به حدی که هیکل اطهر در حیفا فرمودند: " خانم گودال خیلی ضعیف شده بود ولی مجدداً سلامت خود را باز یافت و قوت گرفت حالا دیگر آثار ضعف در وی ظاهر نیست. ولی امیدوارم قوت روحانی یابد، این قوت حقیقی است. قوت جسمانی بالآخره از بین خواهد رفت ولی قوت روحانی به خود، ضعف راه ندهد. الحمدالله که او قوت روحانی دارد و برای او همیشه موسم بهار است. روز او همیشه روشن است و در آن تاریکی راه ندارد، او همیشه غرق در نور خواهد بود " (۹)

خانم دکتر فروغ ارباب باره‌ی وی چنین نوشته است:

یکی دیگر از صفات برجسته‌ی خانم گودال، اطاعت محض از فرمان حضرت عبدالبهاء بود. چه در هنگام تشریف در آمریکا و چه در هنگام تسویب ساختمان مشرق‌الاذکار و جمع آوری اعانات که امتحان خود را به خوبی داد و با آن همه فعالیت و هجرت، یاد نیک خویش را در اذهان باقی گذارد. پس از صعودش نیز نامش پاینده و برقرار است. الواحی که به افتخار او و دخترش، خانم کوپر نازل گردیده، مقام و منزلت دو روح

خانم ایزابلا بریتینگهام

حضرت ولیّ امرالله در مورد خانم ایزابلا بریتینگهام چنین می‌فرمایند :
" از جمله نفوس مبارکه، که در سنوات اولیّه‌ی اعلام امرالله در آن اقلیم "آمریکا" دعوت الهی را اجابت و حیات پر انوارشان را در سبیل اعلاء کلمةالله و نشر نفعاتالله و خدمت عهد و میثاقالله صرف نمودند.. ایزابلا بریتینگهام ..." است. (۱)

ایزابلا یکی دیگر از حواریون ممتاز و برجسته حضرت عبدالبهاء است که در جامعه‌ی غرب مورد تکریم و تعزیز و مایه‌ی افتخار احبای آن دیار بود، زیرا در تبلیغ امرالله و نشر نفعاتالله کوشا و جاهد و در جلب قلوب افراد غیر بهائی مستعد و ماهر بود. وی آنی از تبلیغ متحریران حقیقت غافل نبود، بلکه پیوسته با خُلق و خوی رحمانی و روش و سلوک روحانی اوقات خویش را صرف خدمت می‌نمود. در عکا به زیارت قبله‌ی اهل بها، مطاف ملاء اعلی، روضه‌ی مبارکه‌ی علیا و به دیدار غصنالله‌الاعظم، حضرت عبدالبهاء نایل و دیده‌ی عنصری را به لقای هیکل مبارک روشن کرد و در مراجعت در بیت تبلیغی در اکلند شرکت نمود و با مبتدیان صحبت و مذاکره می‌کرد. ایزابلا مسئول ارسال و ایصال مکاتیب احباب به ارض اقدس بود و با مبلغین و مشوقین در سراسر جهان ارتباط و مکاتبه داشت. در سال‌هایی که خورشید تابان امرالله به خطه آمریکا تابید و گلستانی بس زیبا مملو از گل‌های رنگارنگ در آن کشور وسیع بوجود آمد، گل زیبای دیگری در آن اقلیم بشکفت که اسباب حیرت و تعجب عالم امر گردید. این گل زیبا و این نوگل بوستان الهی که نامش ایزابلا بریتینگهام بود، چون اختری تابان در

مجسم را معلوم می‌دارد. وقتی که خبر صعود حضرت عبدالبهاء به سمع هلن گودال رسید، از مفارقت هیکل اقدس، خیلی محزون گردید و گفت کاشکی من هم در همان موقع می‌مردم. پس از صعود مبارک کم کم قوای جسمانی وی تحلیل رفت تا صبح روز ۱۹ فوریه ۱۹۲۲ کمی ۳ ماه بعد از صعود حضرت عبدالبهاء، مرغ روحش به جنت ابهی پرواز کرد، تا در جوار مولای خود محل گیرد. (۱۰)

یاد داشت‌های خانم هلن گودال

- ۱ - اختران تابان جلد ۱ صفحه‌ی ۲۰۴
- ۲ - اختران تابان جلد ۱ صفحه‌ی ۲۰۵
- ۳ - حیات حضرت عبدالبهاء صفحه‌ی ۷۳
- ۴ - برخی از مؤمنین اولیّه‌ی غرب صفحه‌ی ۲۴
- ۵ - تعالیم روزانه در عکا صفحه‌ی ۳۹
- ۶ - اختران تابان جلد ۱ صفحه‌ی ۲۰۸
- ۷ - اختران تابان جلد ۱ صفحه‌ی ۲۰۹
- ۸ - اختران تابان جلد ۱ صفحه‌ی ۲۰۳
- ۹ - اختران تابان جلد ۱ صفحه‌ی ۲۱۰
- ۱۰ - اختران تابان جلد ۱ صفحه‌ی ۲۱۱

آسمان امر الهی درخشیدن آغاز کرد و نامش کراراً از لسان حضرت عبدالبهاء، غصن الله الاعظم، به بزرگی و عظمت جاری گردید. جامعه بهائیان امر در غرب به وجودش افتخار می‌کردند زیرا بذر معرفت‌الله را در کمال درایت و دانائی بر قلوب مستعد می‌افشاند و اثمار مفیده به بار می‌آورد. چه بسا از نفوس مختلفه‌ی مؤمنه، که مادر روحانی خویش را همیشه به خاطر داشتند و خدمات برجسته و رفتار پسندیده‌ی او را سرمشق خویش قرار می‌دادند و هر یک به سهم خود جزو افراد برجسته‌ی جامعه گردیدند. از زمانی که در عکا به حضور مبارک حضرت مولی‌الوری مشرف شد، حیات نوینی را آغاز کرد و چون کوهی نار مشتعل گردید. در مراجعت از ارض اقدس بیانات مبارکه را که آموخته بود به احبای الهی و مبتدیان تعلیم می‌داد. هنگام تشریف فرمائی مرکز پیمان به آمریکا، همواره ملازم رکاب مبارک بود و مورد الطاف و عنایات، قرار داشت. (۲)

با ارض اقدس ارتباط کامل داشت و چنان مورد عنایت مرکز میثاق بود که به وسیله‌ی ایشان الواح احبای امریک را ارسال می‌فرمودند. مدت ۷۰ سال در این جهان بزیست و شبی را بدون خدمت امر الهی سر بر بالین ننهاد. آنقدر در خدمت آستان مبارک کوشا بود که حضرت ولی‌ امرالله، نام این کنیز مقرب را جزو حواریون حضرت عبدالبهاء ذکر فرمودند.

ایزابلا در تاریخ ۲۱ فوریه سال ۱۸۵۲ در نورستن، پنسیلوانیا در خاندانی مشهور و از سلاله‌ای که همه افرادش از شخصیت‌های به نام آمریکا بودند، دیده به جهان گشود. جد اعلایش جناب جان مورتون یکی از امضاء کنندگان استقلال ایالات متحده و عمه‌اش مادر زوجه‌ی رئیس جمهور آمریکا، ابراهیم لینکلن، و پدرش یکی از خوش صداترین

خوانندگان طراز اول جشن‌های آزادی آن کشور محسوب و از محبوبیتی خاص برخوردار و از جمله‌ی اساقفه بزرگ کلیسای اپیکسل بود. ایزابلا، از عنایت مخصوصی طلعت میثاق برخوردار گشت زیرا وی از جمله‌ی مشعلداران امر و مبلغ جانفشان عظیم دور مبارک بود که در رساندن بشارت آنین یزدانی در کالیفرنیا و سایر ایالات آمریکا سعی وافر مبذول داشت. ایزابلا، در سال ۱۸۸۶ در سن ۳۴ سالگی با جیمز بریتینگهام ازدواج کرد و ۱۲ سال بعد یعنی در سال ۱۸۹۸ برای اولین بار در یک جلسه تبلیغی در شهر نیویورک شرکت نمود. وی عاشق مطالعه مطالب و مواضع کتب دینی از جمله، تورات و انجیل بود و پیوسته آن دو کتاب مقدس را قرائت می‌کرد و نکات لازمه‌ی در آن را یاد داشت می‌نمود و به حافظه می‌سپرد، در نتیجه‌ی استمرار مطالعه کتب عهد قدیم و جدید، و ممارست در معانی آنها، دریافت که حضرت مسیح و سایر انبیای عظام قبل از وی، در کتب مقدسه خود، بشارت به ظهور کلی الهی، به نام حضرت بهاء‌الله داده‌اند، لذا با دیانت بهائی آشنا گشت و پس از اندک مدتی مظهریت حضرت بهاء‌الله را به عنوان پیامبر الهی در این عصر قبول نمود و از همان نخستین روزهای تصدیق و ورود به جامعه‌ی بهائی، شروع به تبلیغ نمود و به شهرهای مختلف سفرهای تبلیغی و تشویقی می‌کرد و به ملاقات احبا می‌رفت. وی در سال ۱۸۹۹ به الیزابت استوارت، دختر برادرش، بشارت ظهور بدیع را ابلاغ کرد و او که دختری پای بند مذهب بود بلافاصله ایمان آورد و از ایزابلا فقط سوال نمود که آیا در این دیانت کسی هم شهید گشته؟ حضرت عبدالبهاء در آخرین لوحی که به اعزاز ایزابلا نازل فرمودند، به وی بشارت می‌دهند که افرادی که او تبلیغ نموده، همگی در امر مبارک مستقیم و ثابت قدمند،

زیرا نیت و هدف وی در تبلیغ آنان این بوده که، کسانی را که تبلیغ می‌کند به عهد و میثاق الهی پای بند و استوار باقی بمانند. لذا این نیت خیر جامعه‌ی عمل پوشید و تبلیغ شدگان به عهد خود وفا کرده ذیل مقدّس امرالله را رها ننمودند. (۳) ایزابلا به فرموده‌ی حضرت ولیّ امرالله " چند هفته بعد، در خلال فاجعه‌ی طوفان نقض و حکم زندانی شدن حضرت عبدالبهاء، در مدینه‌ی عکا، وارد ارض اقدس گردید و به زیارت حضرت مولی‌الوری نائل شد و با همه‌ی مشکلات و موانعی که ایجاد گشت، توانست آستان مقدس حضرت بهاءالله را زیارت نماید" (۴) وی در مقاله‌ای که در باره‌ی ظهور حضرت بهاءالله منتشر کرد، تجربیات خویش را از آن زیارت بهجت اثر و ملاقات طلعت پیمان چنین نگاشت: در مدینه‌ی محصنه‌ی عکا، آیتی از آیات الهی وجود دارد که حق تعالی، جمیع حقایق بزرگی و اصالت و نجابت، فضائل و مناقب را در وی به ودیعه نهاده. حضرت عبدالبهاء مرکز عهد اوفای بی‌مثیل و عدیل حضرت بهاءالله است. قوای روحانی و ملکوتی، عشق و محبت، سرور و آرامش، تواضع و عبودیت، صلح و صفا و بالآخره لطف محضرش، انسان را متحیر و مندهش می‌سازد. شناسائی مقام والایش و وظیفه‌ی هر انسان واقعی است، زیرا رمز ظهور آب سماوی، جمال اقدس ابهی را باید در ید قدرتت دانست و راز پیروزی امر بدیعی را در هیکل عنصری آن فرید دهر و وحید عصر، یعنی هیکل میثاق طلعت عبدالبهاء جستجو نمود.

وی در همان مقاله اضافه می‌کند که روزی حضرت بهاءالله به ابوالقاسم، باغبان باغ رضوان، امری را رجوع می‌فرمایند. لحظه‌ای بعد حضرت عبدالبهاء که در همان باغ تشریف داشتند با دیدن ابوالقاسم، از وی

می‌خواهند که برای خدمتی، به عکا برود. ابوالقاسم به حضور جمالقدم مشرف شده به عرض می‌رساند که سرکار آقا امر فرمودند که به عکا بروم. حضرت بهاءالله می‌فرمایند بسیار خوب، شما باید هر چه سرکار آقا امر کرده‌اند انجام دهید زیرا هر چه ایشان امر کنند همان است که من می‌گویم " او من است، و من او، تفاوتی بین ایشان و من نیست " (۵) خانم بریتینگام در باز گشت از آن زیارت پر ثمر، بیش از گذشته همت در تبلیغ امرالله نمود و هر کس را که تبلیغ می‌کرد اسامیشان را جهت حضرت عبدالبهاء می‌فرستاد. به طوری که حضرت عبدالبهاء می‌فرمودند " ایزابلا بهائی تراش شده است" یکی از افراد برجسته‌ای که توسط وی ایمان آورد، خانم دکتر سوزان مودی بود که سال‌ها در جلسات تبلیغی شرکت می‌کرد ولی هنوز قلبش به نور ایمان منور نگشته بود، تا این که در سال ۱۹۰۳ در ملاقاتی که در نیویورک با ایزابلا کرد به درجه‌ی ایمان و ایقان فائز شد. حضرت عبدالبهاء دکتر سوزان مودی را امة‌الاعلیٰ ملقب و متباهی فرمودند. این کنیز عزیز الهی به دستور مبارک به ایران رفت و خدمات طولانی ممتازه‌اش مورد قبول و رضای حضرت ولیّ مقدّس امرالله نیز قرار گرفت و او را به عنوان پزشک، معلم و مبلغ ستودند. حضرت عبدالبهاء الواح کثیری به اعزازش نازل فرمودند و در بهار سال ۱۹۰۴ به یکی از سئوالاتش چنین پاسخ فرمودند «این که در باره‌ی امتحانات و مشکلاتی که مردم در شهرهای امریکا با آن مواجه‌اند نوشته بودید، بدان که سختی‌ها و مصائب روز بروز در تزايد خواهد بود. مردم درمانده و وامانده و سرگردان بی‌سر و سامان خواهند شد. درهای مسرت و خوشی بالمره بسته شده، جنگ و خونریزی وحشیانه‌ای، به وقوع خواهد پیوست. ناراحتی و غم و اندوه،

نکبت و بدبختی، از شش جهت آنان را احاطه می‌کند، تا الزاماً به سوی خدا روگردان شوند. بعد از آن ناملايمات، اختر شادی و سرور افق عالم را منور می‌کند و فریاد یا بهاء الابهی و یا علی‌العلی از هر کرانه مرتفع می‌گردد، این وقوعات حتمی است " ترجمه به مضمون (۶)

در سال ۱۹۰۶ خانم ماری رول به جامعه بهائی فیلادلفیا پیوست و خانم ایزابلا ۳ روز را در منزل ماری رول گذراندند. جیمز بریتینگهام، شوهر ایزابلا، در سال ۱۹۰۹ پیامی را که در جلسه تبلیغی عمومی در نیویورک ایراد کرده بود منتشر کرد. هر چند که وی به واسطه‌ی شغلش نمی‌توانست با همسرش به مسافرت‌های تبلیغی برود، ولی وسایل راحتی ایزابلا را چنان فراهم نموده بود که وی به آسانی بهر کجا که لازم بود سفر می‌نمود، چنانچه در ماه اکتبر همان سال، برای بار دوم راهی ارض اقدس شد و جبین به آستان روضه‌ی مبارکه و مقام مقدس اعلی نهاد و برای موفقیت خود و همسرش دعا کرد. زمانی که حضرت عبدالبهاء در مصر تشریف داشتند قبل از این که سفر مبارک را به غرب آغاز فرمایند، در لوحی به افتخار ایزابلا، مرقوم داشتند: ترجمه به مضمون

" اگر احبای نیویورک و سایر شهرهای آمریکا در بین خود الفت و اتحاد و محبت و یکرنگی بر قرار کنند و با روحانیت با دل و جان یکدیگر را دوست بدارند و قلباً و لساناً با هم متحد و متفق گردند، ناگهان عبدالبهاء را در میان خود ملاحظه خواهند نمود " (۷)

در پنجم ماه نوامبر ۱۹۱۶ در خطابه‌ای که خانم ایزابلا بریتینگهام در باره عهد و میثاق حضرت بهاء‌الله در جمع حاضرین در کنفرانسی که تشکیل شده بود ایراد کرد، اشاره به ۵ فقره الواح حضرت عبدالبهاء نمود و آنها را پنج فقره الواح مهمه ملکوتی دانست که خطاب به احبای شمال

آمریکا نازل گشته و همه را به اجرای آن فرمان و دستورالعمل تشویق و ترغیب فرموده‌اند. وی اوایل سال ۱۹۱۷ چند ماهی را در آریزونا گذراند. در بدو ورودش به شهر داگلاس، یکی از مبتدیانی که تازه تصدیق نموده بود، جلسه‌ای در کانون نسوان مسیحی آن شهر ترتیب داد تا خانم ایزابلا خطابه‌ای در جلسه افتتاحیه آن انجمن ایراد کند و تعالیم حضرت بهاء‌الله را برای شرکت کنندگان تشریح و بیان نماید. وی به مدت دو هفته در منزل همان خانم در شهر داگلاس بسر برد و با تبلیغ عده‌ای موفق به تشکیل اولین محفل مقدس روحانی آن شهر گردید و در همان مدت قلیل، توانست امر مبارک را به ۱۵۰ نفر ابلاغ نماید. وی در همه‌ی امور، حتی در رژیم غذایی از هیکل مبارک پرسش و استمداد می‌کرد. روزی در اطاق خانم امیلیا کالینز در باره خانم بریتینگهام صحبت می‌کردیم. ایادی امرالله خانم امیلیا کالینز برای ما تعریف کرد: در سال ۱۹۰۵ وقتی که ایزابلا بریتینگهام در کالیفرنیا به ملاقات ما آمد، روز بعد از ورودش، شوهرم که تا آن وقت با احبای زیادی مواجه نگشته بود، میز صبحانه را آماده کرد و من آن چه را که تصور می‌نمودم برای ایشان مناسب است، تهیه کرده منتظر ورود ایشان شدم، وقتی ایزابلا وارد اطاق شد و میز رنگین را مشاهده کرد، با کمی نگرانی گفت: سرکار آقا فرمودند که سبب بخورم. در این وقت شوهرم با نهایت احترام و محبت به وی گفت که بهتر است به هتل تشریف ببرید. (۸) خانم مرضیه گیل نویسنده مشهور عالم بهائی و خادمه‌ی جان فشان، در نامه‌ای مرقوم داشت که: خانم ایزابلا بریتینگهام می‌گفت، حضرت عبدالبهاء به وی فرموده‌اند که به دوستان خود سفارش نمایند که تا هر هنگام پرتقال میل می‌کنند، کمی هم از پوست آنرا نیز میل نمایند. هیکل مبارک، در لوحی که اواخر

سال ۱۹۲۰ خطاب به خواهران، جسی و اتل رول نازل فرمودند مرقوم داشتند که به خانم بریتینگهام بگوئید:

"ای منادی ملکوت ابهی، هر زمان که فرصت نمودی و موقعیت به شما اجازه داد سفری به ایالت فیلادلفیا بنمائید تا در ضمن ملاقات احبا و یاران الهی، رایحه‌ی عشق و محبت را در آن شهر منتشر کنید" (۹)

در آخرین سفری که ایشان به منزل خانم رول به فیلادلفیا رفت، یک سری سخنرانی رادیویی در باره‌ی صلح واقعی ایراد نمود، بدون این که نامی از امر بهائی ببرد. وی در آن سخنرانی صریحاً اعلان داشت که تنها راه برقراری آرامش در این جهان پر آشوب، صلح واقعی بین ملل و دول دنیا است. در یکی از همین سخنرانی‌ها اظهار داشت که باید موجهی از معنویات و روحانیات قلوب تشنه‌ی ساکنین زمین را سیراب نماید، تا از طریق اجرای اوامر الهی و تعالیم اب سماوی، اساس اختلافات و ریشه بیگانگی از بیخ و بُن بر طرف گردد و به جای آن یگانگی بر قرار شود.

ایزابلا بریتینگهام، مبلغه‌ای مقتدر و خدوم امرالله، که جامعه‌ی غرب به وجودش مفتخر بود، و بذر معرفت‌الله را در کمال محبت و خلوص نیت در قلوب صافی و مستعد متحریان حقیقت می‌افشاند، در اواخر شب ۲۸ ژانویه سال ۱۹۲۴ پس از ۲۵ سال خدمت و تبلیغ و فداکاری و از خود گذشتگی، در منزل خانم رول به ملکوت ابهی صعود نمود و مرغ روحش از این جهان ترابی به آشیانه ملکوت باقی پرواز نمود. اوایل شب یازده فقره نامه به هر یک از دوستانش به خانم جسی رول دیکته کرد. خانم جسی می‌نویسد: آنان که ایزابلا را می‌شناسند و او را ملاقات نموده‌اند، لبخند شیرین و تبسم‌های ملیح وی را به خاطر دارند، ولی در

شب صعود، لبخندش تعلق به این جهان فانی نداشت. بلکه از عالم بالا خبر می‌داد. چند هفته بعد، عکس دوست داشتنی او زیب نجم باختر بود. در ژانویه ۱۹۰۸ حضرت عبدالبهاء به خانم هلن گودال و دخترش الا کوپر، که در عکا به حضور مبارک مشرف بودند فرمودند:

"تحت مرا به خانم بریتینگهام ابلاغ دارید و بگوئید که خدمات صادقانه‌اش به این امر اعظم، همیشه در نظرم می‌باشد. آن خدمات در دفتر کائنات و کتاب مقدس الهی ثبت گشته و هرگز فراموش نخواهد شد. عنقریب شرح خدماتش در دفتر این عالم با ستایش و تجلیل نوشته می‌شود، تا همه آن را بخوانند" ترجمه به مضمون (۱۰)

حضرت ولی‌بی‌همتای امرالله، تصویر وی را عنایتاً در قصر بهجی، در عکا نصب نمودند و به مناسبت تبلیغ و خدمات جاودانیش، او را از جمله‌ی حواریون حضرت عبدالبهاء محسوب و منعوت فرموده اند. دکتر یونس خان می‌نویسد: عموماً هر وقت که فتنه‌ای تازه بر پا می‌شد و تضییقاتی شدیدتر به ظهور می‌رسید، وعده نصرت را سریع‌تر می‌فرمودند و طولی نمی‌کشید که مصداق مواعید مبارک ظاهر می‌گشت. مخصوصاً جنگ خندق را مکرر مَثَل می‌زدند که اصحاب سُست عنصر حضرت رسول، باور نکردند که به زودی به فتوحات عظیم نایل شوند منجمله به ایران آمدند، به نعمت‌های غیر مترقبه رسیدند، همگی گفتند: «هذا ما وعدنا رسول الله»... در غرب، همه خبرها آنجا بود و سر و کار این عبد با آنها. از سیل عرایضی که می‌آمد معلوم بود، از یک طرف پیشرفت تبلیغ، و از طرف دیگر، رقت اهل بها بر مظلومیت سرکار آقا. مثلاً یکی از مبالغات آن زمان امه‌الله بریتینگهام بود. وقتی که در بحبوحه‌ی گرفتاری آمد، چند روزی مشرف شد و مظلومیت مبارک را مشاهده نمود، همین که برگشت

چنان منقلب و منجذب شد که در آمریکا نفوس را دسته دسته به شریعت الهی دلالت کرد. همه هفته عریضه اعترافیهای چندین نفر را می‌فرستاد... ایزابلا به قدری تبلیغ می‌کرد که یک روز وقتی که ترجمه‌ی عریضه و عرایض اعترافی تلامیذش را تقدیم کردم فرمودند، "جمال مبارک شیخ سلمان را بابی تراش نامیده بودند، زیرا هر وقت از ایران می‌آمد عده کثیری اسامی مقبلین را تقدیم می‌نمود و رجای نزول می‌کرد، حالا خانم بریتینگهام هم بهائی تراش ما است هیچکس این قدر تبلیغ نکرده است" (۱۱)

یاد داشت‌های خانم ایزابلا بریتینگهام

- ۱- قرن بدیع صفحه‌ی ۵۰۸
- ۲- اختران تابان جلد ۱ صفحه‌ی ۲۲۶
- ۳- برخی از مؤمنین اولیّه‌ی امر در غرب صفحه‌ی ۱۳۱
- ۴- قرن بدیع صفحه‌ی ۴۸۶
- ۵- برخی از مؤمنین اولیّه‌ی غرب صفحه‌ی ۱۳۲
- ۶- برخی از مؤمنین اولیّه‌ی غرب صفحه‌ی ۱۳۴
- ۷- برخی از مؤمنین اولیّه‌ی غرب صفحه‌ی ۱۳۶
- ۸- برخی از مؤمنین اولیّه‌ی غرب صفحه‌ی ۱۳۷
- ۹- نجم باختر شماره‌ی ۳ صفحه‌ی ۴۶۰
- ۱۰- برخی از مؤمنین اولیّه‌ی غرب صفحه‌ی ۱۳۸
- ۱۱- خاطرات ۹ ساله‌ی عکا صفحات ۱۶۷ و ۱۶۸

جناب دکتر آرتور برانز

یکی دیگر از حواریون ممتاز و مشهور حضرت عبدالبهاء، دکتر آرتور برانز است که شرح خدمات تبلیغیش به امر مبارک در کشور آلمان و خلوص و جانفشانی‌ش در نشر معارف بهائی، مورد ستایش و عنایت حضرت غصن‌اعظم، و غص ممتاز قرار گرفت و به افتخار ابدی مخلد و جاودان گشت. او در سال ۱۹۲۰ میلادی، تحقیق و تحری در باره دیانت بهائی را آغاز کرد و با شرکت در جلسات تبلیغی و ملاقات با احبا موفق به تصدیق و ایمان به شریعت حضرت بهاء‌الله گردید. دکتر برانز در قریه بی ورن از قراء سرسبز و خوش آب و هوای کوهستانی سوئیس، از پدر و مادری مسیحی متولد شد. دوران کودکی و خرد سالی را در همان قریه زیبا و فرح انگیز در نهایت رفاه و آسایش با والدین خود سپری نمود و به تحصیلات مقدماتی ادامه داد. دخترش آنا ماری می‌گفت که پدرم از نوجوانی خلقی سلیم و آرام و هوش و ذکاوتی وافر داشت و علاقمند به کسب معلومات و اطلاعات بهداشتی بود. بهمین سبب در جوانی شروع به مطالعه کتب طبی نمود. به گردش و کوه پیمائی در جبال سر سبز سوئیس نیز علاقه داشت. پس از فراغت از تحصیلات ابتدائی و متوسطه وارد دانشکده‌ی طب شد و با کوشش و جد و جهد به تعلیم و فراگیری این فن مشغول گشت و با درجه‌ی ممتاز از دانشگاه سوئیس، به دریافت دکترای خود در رشته روان پزشکی مفتخر گردید. آرتور در دوران تحصیل در دانشگاه با ادوارد فورال، فرزند بزرگ نابغه عالم بهائی، پرفسور هانری آگست فورال، آشنا گشت. پروفسور هانری فورال از دانشمندان برجسته و

شخصیت‌های بزرگ و مشهور علمی جهان می‌باشد. درباره‌ی این چهره جاودان جهان علم، باید گفت که تحقیقات جامع و عمیقش در همه متون علمی و کتب دائرة المعارف گیتی به چشم می‌خورد. پژوهش‌های گسترده و جالب او در امور زندگانی حشرات به ویژه در باب زندگی مورچگان، شهرت و محبوبیت فراوانی برایش به ارمغان آورد. وی در روز ۲۸ جولای سال ۱۹۲۱ طی عریضه‌ای به ساحت حضرت مولی‌الوری، نظریات خود را در باره‌ی حقیقت الوهیت، خلقت، اسرار مکنونه‌ی در طبیعت، و مسائل دیگر علمی مرقوم و آنها را به حضور طلعت میثاق تقدیم داشت. حضرت عبدالبهاء در تاریخ ۲۱ سپتامبر همان سال (۱۹۲۱) لوح مفصل و منیعی که حاوی حقیقت الوهیت، اسرار کائنات، قوای فکری و قوای عقلانی انسان، و به طور خلاصه در مورد همه سؤالات و نظریاتش نازل فرمودند که چنین آغاز می‌گردد:

« جناب پروفیسور محترم دکتر فورال معظم علیه بهاء الله الابهی »

هوالله، ای شخص محترم مفتون حقیقت، نامه شما که ۲۸ جولای ۱۹۲۱ مورخ بود رسید. مضامین خوشی داشت و دلیل بر آن بود که الحمدالله هنوز جوانی و تحری حقیقت می‌نمائی. قوای فکریه شدید است و اکتشافات عقلیه پدید... قوای عقلیه از خصائص روح است، نظیر شعاع که از خصائص آفتاب است. اشعه آفتاب در تجدد است و لکن نفس آفتاب باقی و بر قرار. ملاحظه فرمائید که عقل انسانی در تزاید و تناقض است و شاید عقل به کلی زایل گردد و لکن روح بر حالت واحده است و عقل، ظهورش منوط به سلامت جسم است. جسم سلیم، عقل سلیم دارد ولی روح مشروط به آن نه، عقل به قوه روح، ادراک و تصور و تصرف دارد ولی روح، قوه آزاد است. عقل به واسطه محسوسات، ادراک

معقولات کند و لکن روح، طلوعات غیر محدوده دارد. عقل در دائره‌ی محدود است و روح غیر محدود. عقل ادراکات به واسطه قوای محسوسه دارد، نظیر باصره و سامعه و ذائقه و شامه و لامسه و لکن روح آزاد است چنان که ملاحظه می‌نمائید که در حالت یقظه و حالت خواب سیر و حرکت دارد. شاید در عالم رؤیا حل مسئله‌ای از مسائل غامضه می‌نماید که در زمان بیداری مجهول بود. عقل به تعطیل حواس خمسه از ادراک باز می‌ماند و در حالت جنین و طفولیت عقل به کلی مفقود، لکن روح در نهایت قوت است و انسان با شعور طبیعت، از حوادث ماضیه بی‌خبر و انسان با خبر طبیعت، از وقایع آتیه جاهل...» (۱) این لوح قبل از صعود، نازل شده بود و چون صعود واقع گردید، توسط حضرت ولیّ امرالله ترجمه گردید و برای پروفیسور فورال ارسال گشت. آرتور برانز که دوستی و رفاقتش از زمان تحصیل در دانشگاه با ادوارد، پسر فورال شروع شده بود، سبب گشت تا وی بتواند در تابستان و ایام تعطیل دانشگاه، با خانواده آنها رفت و آمد داشته باشد. و در ضمن می‌توانست از نظریات صائب و ارزنده، و دانش پروفیسور فورال نیز سود جوید و سؤالات و مشکلاتش را در میان گذارد.

فورال زمانی به امر مبارک مؤمن گشت که در اوج شهرت و معروفیت علمی بود. او در ایام کهولت در سن ۷۲ سالگی با تعالیم حضرت بهاءالله آشنا شد و هنگامی که در منزل دختر خود مارتا، در کارلسروهه، بسر می‌برد به مطالعه چند کتب امری پرداخت، در نتیجه دیانت بهائی را پذیرفت. (۲)

بالآخره آرتور در اثر استمرار ایاب و ذهاب در آن خانواده، دل در گرو مارتا، دختر فورال بست و با برادرش ادوارد، این راز را در میان

نهاد. مارتا نیز که شیفته و فریفته شخصیت ممتاز و حسن رفتار آرتور شده بود با ازدواج وی موافقت نمود. سر انجام با رضایت پروفیسور فورال، آرتور و مارتا ازدواج کردند و عروس و داماد جشن عروسی خود را در همان قریه بی ورن بر پا نموده ماه عسل را در دامنه سر سبز و خرم و زیبای سلسله جبال سوئیس گذراندند. در سال ۱۹۱۹ دکتر برانز به شهر کالسروهه، به آلمان نقل مکان نمود و به عنوان روان پزشکی مشغول به کار گردید. وی در شهر اخیر در اندک مدتی مشهور و به خاطر خدمات اجتماعی به جامعه‌ی کالسروهه، به عنوان یکی از برجسته ترین اعضای شورای شهر انتخاب و بسیار مورد توجه و احترام اهالی قرار گرفت. دختر نیک اختر آرتور و مارتا، یعنی آنا ماری، چنین مقدر شده بود که در آینده جزو فاتحین نقشه ده ساله‌ی جهاد کبیر اکبر، و مادر روحانی کشور بلغارستان گردد. او پایه گذار تشکیلات بهائی در زمانی که آن کشور تحت سلطه و سیطره‌ی نظام کمونیستی بسر می‌برد گردید و به نام مادر روحانی اقلیم بلغارستان محسوب شد. شرح حیات پر افتخار آناماری، دختر حواری حضرت عبدالبهاء و نوه دختری نابغه عالم بهائی، پروفیسور هانری فورل را در کتابی که این عبد در زمان مهاجرت در کشور بلغارستان تألیف و تقدیم ساحت رفیع بیت العدل اعظم نمودم، ثبت گشته است.

آناماری شرح حیات پدر بزرگوارش، آرتور برانز، را برای نگارنده این سطور چنین تعریف کرد: پدرم بر اثر معاشرت با دانیم، ادوارد، و رفاقت و دوستی که از زمان تحصیل بینشان ایجاد شده بود، تعطیلات تابستان را به منزل ما می‌آمد و چون علاقه‌ی مفراطی به مطالعه و کسب اطلاعات علمی داشت، ساعت‌ها با پدر بزرگم، پروفیسور فورل، صحبت و مذاکره می‌نمود و بر معلومات خویش می‌افزود. پدر بزرگ

می‌گفت که آرتور جوانی آراسته و مؤدب و مهربان است و در مسائل علمی از من کمک و یاری می‌گیرد و من چون وی را شایق و مستعد می‌بینم از مصاحبتش لذت می‌برم و او را در مسائل غامض و پیچیده‌ای که در علم پزشکی دارد کمک و یاری می‌کنم. آرتور در خانواده ما از محبوبیت خاصی برخوردار است. حسن اخلاق و شیم مرضیه وی همه ما را شیفته و فریفته خود کرده است. من او را مثل فرزندان خود دوست دارم و به او احترام می‌گذارم. به همین خاطر وقتی فهمیدم که دخترم، مارتا، نیز به او علاقمند گشته با ازدواجشان موافقت کردم.

آناماری، در وصف مادرش مارتا، می‌گفت که مادرمان خیلی رئوف و مهربان بود و اغلب در کارهای اجتماعی و امور خیریه مشارکت و فقرا و یتیمان را کمک و معاضدت می‌نمود و سعی می‌کرد تا غمی را از دلی بزدايد. ما در آلمان زندگی ساده‌ای داشتیم، زیرا پدرم مخالف تجملات و تشریفات ظاهری بود. وی مرد کار و علاقمند به مسائل دینی و فلسفی بود. وقتی که والدینم تصدیق امر مبارک کردند بطور چشمگیری فعالیت خود را در جامعه‌ی بهائی آغاز نمودند. منزلشان مجمع یار و اغیار گشت و مبتدیان بسیاری در آن منزل فائز به ایمان شدند.

دکتر آرتور فی الحقیقه نفس مبارکی بود. با آن که در مقام علمی و اجتماعی، سرشناس و دارای شخصیتی ممتاز و برجسته بود ولی قلبی رئوف و مهربان و وجهی بشاش و نورانی داشت. مرد کار و عمل بود و پیوسته می‌کوشید تا خدمتی به امر حضرت بهاءالله نماید. ولی افسوس که عمر گرانمایه‌اش کوتاه بود. زیرا در عنفوان جوانی و شهرت در تصادفی جان عزیز خود را از دست داد. احبا در ماتم و غم فرو رفتند و برایش اشک ریختند. چگونگی آن واقعه تأسف آور که یار و اغیار را دچار بحت

و اندوه نمود و در مرگش عزا دار و سوگوار کرد و از عظمت روح متعالی و مقدّسش به نیکی یاد نمودند، از زبان دخترش، آناماری می‌شنویم آناماری برای نگارنده جریان آن تصادف را چنین تعریف کرد: من ۷ ساله بودم که پدر را از دست دادم. خانواده ما که ۶ نفر شامل ۳ پسر و ۲ دختر و مادرمان بود بی سرپرست ماندیم. همه ساله در روز اوّل سپتامبر که روز تولد پدر بزرگم، پروفیسور فورل بود همه فامیل و دوستان، دور هم جمع می‌شدیم و مراسم تولدش را با شادی و سرور بر گذار می‌کردیم. به همین خاطر روز اوّل سپتامبر سال ۱۹۲۵ همگی به منزل پدر بزرگ رفتیم و خود را آماده جشن نمودیم. پدرم همان روز به وسیله قایق موتوری که داشت، روانه جشن گردید ولی در بین راه در اثر تصادف در رودخانه رون غرق شد و در آن حادثه در گذشت. جشن تولد به جلسه سوگواری تبدیل شد. وی اضافه نمود که بعد از فقدان پدرم، مادرمان تمام قوای خود را صرف اداره امور خانواده و تربیت ما نمود و در تشکیلات امری کالسروهه فعالیت بسزائی داشت چنانچه به زودی محور جمعیت بهائی شهرمان گشت و به نمایندگی کانونشن ملی انتخاب و همان سال به عضویت محفل مقدّس روحانی ملی آلمان بر گزیده شد.

او به عنوان عضو فعال جامعه‌ی آلمان با احبای ایران، عراق، آمریکا، فلسطین، انگلستان، هلند، سوئیس و آفریقا شروع به مکاتبه نمود در نتیجه، باعث تقویت روحیه بهائیان آن اقالیم گشت. هنگامی که نازی‌ها به مصادره کتب امری مبادرت کردند و تشکیلات بهائی را غیر قانونی شمردند، مادرم برای پیروزی امر تلاش فراوان نمود. تا سر انجام در سال ۱۹۴۸ با کمال ایمان و ایقان به ملکوت جاودانی شتافت تا در کنار آرتور عزیزش حیات بعدی را از سر گیرد. وی در وصیتنامه‌ای که برای

فرزندانش به جای گذارد همه ما را تشویق به خدمت و تبلیغ نمود و نوشت: بهترین هدیه‌ای که به شما داده‌ام امر بهائی است، هر چه می‌خواهم به شما بگویم در آن هست، و به گفتن چیزهای دیگر نیازی نیست. (۳) در این مقام شایسته است که از دختر آرتور برانز و خدماتی را که نامبرده بر اثر اقدام پدرش نمود یاد شود تا معلوم گردد که آناماری پا به پای پدر، قدم گذارد و در بحبوحه‌ی تسلط حکومت نازی‌ها در بلغارستان، و پس از آن، سلطه و سیطره‌ی حکومت کمونیستی و بلشویکی در آن کشور، در حالی که در سنین بالای ۶۰ سالگی رسیده بود و مدت ۱۰ سال عضو محفل مقدّس روحانی ملی آلمان و ۸ سال اخیر منشی آن محفل مقدّس بود، به بلغارستان مهاجرت نمود و پایه گذار تشکیلات بهائی و مادر روحانی این سرزمین پس از جنگ جهانی دوم گردید و چون بین سال‌های ۱۹۷۴ و ۱۹۸۴ چهار مرتبه به کشور مالداوی که تحت حکومت شوروی و جزو نقشه ۱۰ ساله جهاد کبیر اکبر بود رفت، از جانب بیت العدل اعظم الهی فاتح آن اقلیم محسوب گشت و نام مبارکش در لوحه ذهبی ثبت و افتخار ابدی برایش در بر داشت. (۱۴۰) در کتاب محاضرات تألیف فاضل جلیل عبدالحمید اشراق خاوری، چنین مذکور است: آگست فورال اصلاً سوئیسی و از معاریف علما و دانشمندان این عصر بشمار می‌رود. مشارالیه در باره‌ی زندگانی مورچه، تحقیقات سهمه دارد که در دائرة المعارف‌های معروف جهان، در ذیل تحقیق در باره‌ی مورچه، از کتب او استفاده کرده‌اند. و نامش را هم ذکر نموده‌اند که بعد از مرگش انتشار یافت و صریحاً خود را بهائی خوانده است .

خانم لیلیان کپیس

حضرت عبدالبهاء در شرفیابی، قبل از عزیمت به ایران به او فرمودند:
" من ترا برای خدمت به ایران می‌فرستم تا آن که تمام دوستان و
جمیع مردم ترا تمجید کنند و ثابت شود که ما در تمام امور با هم متحد
هستیم و جمیع بشر را به یک نحو دوست داریم و در این راه تحمل
مصائب و مشکلات می‌نمائیم " (۱)

لیلیان کپیس، در سن ۲۱ سالگی به امر مبارک مؤمن گشت و این سرآغاز
زندگانی پر اثر و ثمر او محسوب شد. آن امه‌ی موقنه که روح مشتاقش
وی را به ارض اقدس و ملاقات حضرت عبدالبهاء و زیارت روضه‌ی
مبارکه کشانید، پس از آن دیدار، روح جدیدی یافت. و کمر به خدمت امر
مبارکش بست. لیلیان در سال ۱۹۱۱ به دستور مولایش برای تعلیم و
تربیت دختران به ایران آمد و در مدرسه دخترانه‌ی طهران، مشغول
خدمت گردید. در آن ایام مدرسه‌ی دخترانه در طهران نبود، و دختران از
نعمت سواد و بهداشت سالم، محروم بودند. این خانم ملکوتی از بدو ورور
و اشتغال به کار، پیوسته سعی و کوشش نمود تا دختران جوان و نسوان
بهائی را تعلیمات بهداشتی بیاموزد و به آنان راه و رسم حفظ الصحه را
تعلیم دهد. این عزیز حضرت عبدالبهاء مدت، ۹ سال با جانفشانی و علاقه
به دوشیزگان و نسوان بهائی خدمت نمود و در این راه جان خود را فدای
خواهران ایرانی و اوامر مطاعه‌ی طلعت میثاق کرد.

اینک مختصری راجع به مدرسه‌ی دخترانه‌ی تربیت طهران، که آن قدر
مورد عنایت حضرت عبدالبهاء، مرکز عهد و پیمان جمال ابهی بود و
حضرتش این دختر جوان آمریکائی را برای خدمت در آن، به ایران

در کتاب موسوم به هزار و یک شب تألیف محمد علی جمال زاده که
در سال ۱۳۲۶ هجری شمسی در طهران به طبع رسیده است در جلد اول
صفحه ۲۳ در ذیل شماره ۳۳ در خصوص پروفیسور فورال نوشته است:
اگوست فورال از علمای به نام سوئیس که در سال ۱۹۳۱ میلادی وفات
نموده وصیتنامه‌ای دارد که از طرف جمعیت " فکر آزاد بین المللی " در
همان موقع در شهر لوزان از بلاد سوئیس به چاپ رسیده است. فورال در
آن وصیتنامه، در خصوص مذهب خود چنین نوشته است:

من با مذهب آزاد و دنیائی بهائیان که هفتاد سال پیش در مشرق زمین از
طرف یک نفر ایرانی "حضرت" بهاء‌الله نام تأسیس گردیده است در
سنه‌ی ۱۹۲۰ در شهر کارلسروه آشنا شدم و آن را مذهب حقیقی،
نیکی، اجتماعی و انسانی تشخیص دادم که بدون کشیش و اصول جامدی،
افراد بشر را در روی این کره حقیر خاکی، به یکدیگر نزدیک می‌سازد.
به همین نظر بود که من نیز بهائی شدم. آرزوی قلبی من این است که این
مذهب بماند و رواج یابد که نفع و صلاح نوع بشر در آن است. (۵)

یاد داشت‌های جناب دکتر آرتور برانز

- ۱ - مجموعه‌ی خطابات مبارکه صفحات ۶۹۱ - ۷۰۱
- ۲ - تاریخ امر در بلغارستان صفحه‌ی ۱۳۴
- ۳ - تاریخ امر در بلغارستان صفحات ۱۳۵ و ۱۳۶
- ۴ - تاریخ امر در بلغارستان صفحه‌ی ۱۴۰
- ۵ - محاضرات صفحات ۱۰۷۴ . ۱۰۷۵

اعزام فرمودند سخنی گفته شود. در تاریخچه‌ی مدرسه‌ی بنین تألیف جناب عباس ثابت چنین می‌خوانیم: مدرسه‌ی تربیت بنین به همت میرزا حسن ادیب طالقانی ایادی امرالله و نیز به کوشش محمد خان منجم و دکتر عطاءالله بخشایش و آصف الحکماء در حدود سال ۱۳۱۷ هـ ق تأسیس و در حدود سال ۱۳۲۱ قمری به دستور دولت بسته شد. (۲) پس از تأسیس مدرسه‌ی پسرانه‌ی تربیت در طهران، که به سعی و پشتکار دکتر عطاءالله بخشایش افتتاح گشت، تشویقات و پشتیبانی حضرت عبدالبهاء به مؤسسين و نظارت دقیق آن حضرت، حتی در تعیین ساعات دروس، روش تدریس، موارد تحصیلی، و دستور ارسال گزارش مرتب امور و پیشرفت مدرسه، اقدام به تأسیس مدرسه‌ی دخترانه در طهران گشت. حضرت عبدالبهاء با نزول الواح و ارسال مرتب به ایران، بیش از پیش افکار و آراء احبا را به سوی این مقصد عالی رهنمون گشتند. قوله

"در صورتی که امر بر این دائر شود که تعلیم و تربیت به یکی از پسر یا دختر داده شود، باید تنها دختر را از تعلیم و تربیت بر خوردار نمود... این بنات وقتی آید که مادر گردند و اولاد پرور شوند و اول مربی طفل مادر است، زیرا طفل مانند شاخه سبز و تر، هر طور تربیت شود نشو و نما نماید. اگر تربیت راست گردد، راست شود و اگر کج، کج گردد (۳) حضرت ولیّ مقدّس و محبوب امرالله در لوح قرن اشاره می‌فرمایند:

"هنگامی که مکاتب و معاهد علمیه عملاً در آن مملکت وجود نداشت و تعلیماتی هم که در مؤسسات دینیّه داده می‌شد بی نهایت ناقص و محدود بود، از طرف یاران ایران به تشکیل مدارس بهائی اقدام و با تأسیس مدرسه بنین و بنات در مدینه طهران، قدم اول در راه خدمات فرهنگی جامعه بر داشته شد. و از آن پس با احداث مدارس تأئید و

موهبت، در همدان و وحدت بشر در کاشان و سایر تأسیسات تربیتی مشابه در بارفروش و قزوین، دایره‌ی آن خدمات اتساع پذیرفت" (۴)

طرز اداره امور آن مدرسه چنین بود که صبحگاه پس از نواختن زنگ مدرسه، شاگردان همه در صف‌های مربوط به کلاس خود، در حالت احترام قرار می‌گرفتند. در ابتدا رئیس مدرسه، ناظم و کلیه معلمان اعم از بهائی و غیر بهائی، در نهایت انتظام و احترام به جای خود مستقر می‌شدند. در این سکوت روحانی صبحگاهی، یکی از شاگردان که صدای خوشی داشت جلوی صف دانش آموزان می‌ایستاد و با لحن دلنشین مناجات تلاوت می‌کرد.

این مؤسسه فرهنگی بهائی، روز به روز رو به کمال گذاشت به قسمی که در همان سال‌های اول تأسیس، کلاس‌هایی برای بزرگسالان باز نمود و پس از کسب اجازه از وزارت معارف، برای سواد آموزی خانم‌های جوان بهائی و غیر بهائی اقدام مؤثری مبذول داشت. لیلیان به عنوان مدیر مدرسه حفظ نظم و دیسیپلین را از اساسی‌ترین روش خود قرار داد. تنبیه بدنی را در مدرسه قدغن و ممنوع کرد ولی در عوض تشویق را سر لوحه اقدامات خویش ساخت. این روش که به پیروی از تعالیم بهائی مجری می‌شد، مورد رضایت والدین اطفال قرار گرفت و از این که کودکانشان در چنان محیط سالم تربیت می‌شوند خرسند بودند. لیلیان با شاگردان ادیان دیگر، فرقی نمی‌گذاشت و رعایت مذاهب و احترام ادیان مختلفه را می‌نمود. این دختر با وفای ملکوتی و پاک گهر آمریکائی؛ که به امر حضرت عبدالبهاء برای تدریس و مدیریت مدرسه دخترانه‌ی تربیت طهران به ایران آمد. پس از ۹ سال که با عشق و علاقه خالص، همراه فداکاری در آن ایام پر محن و نامناسب، خدمت نمود. در سن ۳۰ سالگی، جان خود را فدای اوامر مرکز میثاق کرد.

وی یوم چهارشنبه ۹ آذر ماه ۱۲۹۹ شمسی مطابق ۹ شهر القول سنه ۷۹ بدیع به ملکوت ابهی صعود نمود و از طرف حضرت شوقی ربّانی جزو ۱۹ نفر حواریون حضرت عبدالبهاء محسوب و عکس زیبایش در کتاب عالم بهائی جلد ۳ صفحه ۸۴ به چاپ رسید. پس از صعودش گر چه هیکل مبارک سرباز دیگری را به میدان فرستادند، لیکن وی هرگز از دل‌ها بیرون نرفت. تشییعی که از خانم لیلیان کپیس به عمل آمد در آن زمان بی‌سابقه بود... تقریباً ۵۰۰ نفر از زن و مرد برای احترام و تشییع جنازه آن مرحومه حاضر شدند. تمام شاگردان مدرسه تربیت با لباس سیاه و دسته‌های گل در دو طرف کالسکه حامل جسد مطهرش که از گل پوشیده بود صف بسته، حرکت نمودند. برف به شدت می‌بارید و هوا سرد و یخبندان بود. در موقع حرکت به قدری حزن انگیز بود که چشم عابری را محزون می‌ساخت. تا آن زمان در ایران چنین تشییع عظیمی دیده نشده بود. تقریباً ۱۰۰ درشگه که قبلاً تهیه شده بود همراه چند اتومبیل تا ورقائیه که محل دفن بود حرکت کردند. شاگردان مدرسه خطابه‌ای قرائت کردند. خانم لیلیان در دل همه جای داشت و فدای همه گردید تا به موهبتی عظیم رسید. (۵)

در این مقام قسمتی از نامه خانم الیزابت استوارت در باره صعود کنیز عزیز الهی خانم لیلیان کپیس و صندوق جمع آوری اعانات مشارالیه جهت مدرسه تربیت دخترانه‌ی طهران، که از مجله نجم باختر مورخ ۲۲ مارچ ۱۹۲۲ اقتباس گردیده، مفاد به مضمون درج می‌نمایم.

پس از کسب اجازه از محفل مقدّس روحانی، اقدامات شروع شد. در این وقت حضرت عبدالبهاء توسط دکتر لطف‌الله حکیم، چنین پیامی برای دکتر مودی فرستادند: دکتر مودی عزیز مطمئن به تأییدات الهیه و موفقیت خود در این سبیل باش، هیکل مبارک در حق شما دعا می‌فرمایند

و مسرور از اقدامات شما هستند مطمئن باشید. وی با کمی شاگردان مدرسه را شروع و حالیه بیش از ۲۰۰ نفر شاگرد و ۱۲ تا ۱۴ معلم دارد. در حال حاضر دکتر مودی سعی در جمع آوری اعانات برای صندوق یاد بود لیلیان کپیس است تا هر چه زودتر نیت خیر وی بر آورده شود. هیکل مبارک حضرت عبدالبهاء به ما فرموده بودند که:

" مدرسه تربیت طهران باید سرآمد مدارس جهان گردد و نمونه‌ای

بارز از تحصیل و تعلیم شود » ترجمه به مضمون (۶)

حضرت عبدالبهاء در قسمتی از لوح مبارکی خطاب به دکتر عطاءالله خان بخشایش، در باره اعلان روزنامه‌ای در مورد ورود خانم لیلیان کپیس به مدرسه‌ی تربیت دخترانه‌ی طهران و دستور ارسال فعالیت آن مدرسه به حضور مبارک چنین فرموده‌اند.

" مدرسی که به نام بهائیان گشوده گردد باید در نهایت انتظام و

اداب و ترویج فضل و کمال باشد تا از سایر مدارس ممتاز گردد و سزاوار انتساب به جمال مبارک باشد.. لایحه این مدرسه را از برای من ارمغان بفرست تا از قرانتش دل و جان شادمان گردد و همچنین روزنامه‌ای که اعلان معلمه امه‌الله میس لیلیان در مدرسه تربیت بود ملاحظه گردید. از آن نیز سرور و حبور حاصل شد " (۷)

پس از صعود امه‌الله کپیس، مدرسه‌ی تربیت بنات از ترقی و پیشرفت و توسعه لازم باز نایستاد و همان طوری که جناب دکتر بخشایش در مشروحه خود اشاره فرموده بودند، این مدرسه که از آغاز سال‌های اول تأسیس، حضرت مولی‌الوری مدیرانی آمریکائی برای آن انتخاب می‌فرمودند، با سایر خدمتگذاران دلسوز و دانشمند مانند امه‌الله وفائیه مدحت، اولین مدیر غیور و با همت مدرسه و امه‌الله روح انگیز فتح اعظم

خانم سارا فارمر

حضرت عبدالبهاء در لوحی خطاب به خانم سارا فارمر می‌فرماید:
" ای امه‌ی موقنه الهی، به خدا اعتماد کن، او یقیناً با تائیدی
ملکوتی ترا کمک خواهد کرد که عقول عموم متحیر و افکار دانشمندان
عالم متعجب گردد. جام صهبای الست در دست گیر و با ید قدرت، پرچم
صلح عمومی را بر افراز و عشق و محبت را در بین ملل عالم منتشر
ساز. قسم به خدا، که عبدالبهاء با تو است و روحش در گرین ایگر
حاضر است. از ساحت الهی رجا می‌کنم که گرین ایگر را جنت ابهی کند،
تا آهنگ بلبلان تقدیس از آن مسموع گردد و ندای وحدت عالم انسانی
در آن بلند شود " (۱)

خانم سارا فارمر آمریکائی، مؤسس و پایه گذار مدرسه‌ی تابستانه‌ی
گرین ایگر است. این امه موقنه در سال ۱۸۹۲ در کنگره مذاهب کلمبیا
که در واشنگتن تشکیل گردید شرکت جست. آن کنگره عظیم، هم زمان
با چهارصدمین سال آزادی آمریکا منعقد گردید. هدف آن کنگره ایجاد
روح محبت و دوستی بین مذاهب مختلفه عالم و ایجاد اصلاح و سازش
بین افراد و گروه‌های دینی و تفاهم در امور مذاهب مختلفه بود، به همین
مناسبت، از کسانی که این نظریه و هدف را دنبال می‌کردند دعوت به
عمل آمد تا در آن کنگره شرکت نمایند. خانم سارا فارمر بانویی نوع
دوست و خیرخواه بود و همیشه این موضوع را در مد نظر داشت و
شایق بود تا انجمنی به این مناسبت بر قرار سازد تا افراد مختلف و
مذاهب متنوعه و شعوب کثیره عالم گرد هم آیند و راه حلی مسالمت آمیز
و یکنواخت در این زمینه پیدا کنند. این علاقه آن کنیز الهی انگیزه‌ای بود

و همچنین معلمات دانا و خردمند، روز به روز در جامعه فرهنگی ایران
نامش والاتر و شهرتش بالاتر می‌گرفت.

چه که روش اخلاقی مدرسه که با معلمین بهائی اداره می‌شد،
موجباتی بود بر اعتماد مردم تا به منظور تحصیل و کسب ادب راستین
نونهال خود را به این مدرسه بسپارد. آخرین رئیس این مدرسه که از
آمریکا به امر حضرت ولیّ محبوب و یگانه امرالله به ایران آمد و تا
آخرین روز تعطیل این مؤسسه فرهنگی به خدمت خود در غایت دلسوزی
ادامه داد، امه‌الله میس ادلید شارپ بود. (۸)

یاد داشت‌های خانم لیلیان کیس

- ۱ - اختران تابان جلد ۱ صفحه ۲۲۲
- ۲ - تاریخچه‌ی مدرسه‌ی تربیت بنین صفحه ۳۰
- ۳ - رساله‌ی تعلیم و تربیت صفحه‌ی ۸۶
- ۴ - قرن بدیع صفحه‌ی ۶۱۰
- ۵ - اختران تابان جلد ۱ صفحه‌ی ۲۲۴
- ۶ - نجم باختر جلد ۷ صفحه‌ی ۳۰۸
- ۷ - تاریخچه‌ی مدرسه‌ی تربیت بنین صفحه‌ی ۷۲
- ۸ - تاریخچه‌ی مدرسه‌ی تربیت بنین صفحه‌ی ۸۲

تا وی در آن مجمع بزرگ مذهبی شرکت نماید و از نظریات فضلالی ادیان با خبر گردد. کانونشن کلمبیا چند روزی منعقد و دانشمندان و فضلالی ادیان مختلف عقاید و نظریات خویش را بیان و اعتقادات مذهبی خود را ضمن ایراد خطابه، به شنوندگان عرضه داشتند و سپس با امیدواری هر چه تمامتر به اوطان خود مراجعت نمودند. همه آنان یک دل و یک زبان اقرار کردند و بر این عقیده استوار شدند که اساس و ریشه‌ی همه ادیان عالم، یکی است و تفاوتی در اصل و مبدا آنها نیست. شرکت کنندگان نیز هم عهد و پیمان شدند که در بازگشت به کشورهای خود اساس این وحدت را پایه ریزی و بر این قرار فعالیت نمایند.

سارا فارمر پس از بازگشت از کنفرانس در نقطه بسیار خوش آب و هوا و زیبایی که سرسبز و خرم بود، مزرعه‌ای بزرگ و مناسب برای آن هدف عالی و عظیم، در الیوت، در ایالت مین خریداری کرد و اعلان داشت که این محل مرکز اجتماعی خواهد بود که روح اخوت و برادری را تقویت نماید و افراد مختلف ادیان بتوانند عقاید خود را در آن محل آزادانه بیان دارند.

با خرید این مزرعه در کنار رودخانه پیس کاتاکا، که بومیان آن را رودخانه نور می‌نامند "چون اشعه آفتاب مانند طلا در آن منعکس می‌شود" راه برای ایجاد کنفرانس‌های بین ادیان باز شد و جماعات زیادی که طالب این اصل مهم بودند در آن شرکت می‌جستند. دو سال بعد کنفرانس‌های سالیانه آن مجمع و مرکز بزرگ علمی و فرهنگی، نه تنها در آمریکا و کانادا، بلکه در تمام دنیا مشهور گردید و روحانیون مذاهب مختلفه در آن محل به ایراد سخنرانی پرداختند. در سال ۱۸۹۴ در یکی از آن جلسات، شاعر به نام آمریکا، جناب جان گرین لیف، پیشنهاد کرد، حال که در این محل سر سبز ذکر ادیان می‌شود، چه خوبست که نام این

مکان را گرین ایگر بنامیم. از آن تاریخ بی‌عده خانم فارمر اسم آن مزرعه را گرین ایگر گذاشت. خانم دکتر فروغ ارباب می‌نویسد: هر کجا نام سارا فارمر ثبت شده، گرین ایگر هم با وی ذکر شده. مثل این است که نام آن دو، یک لغت را تشکیل داده‌اند، زیرا در سراسر دنیا، همه در نطق‌ها و سخنان خود، صحبت از زیبایی آن محل خوش آب و هوا می‌کنند و اکثری به گرین ایگر قدم گذارده و از طراحی دست طبیعت در آن نقطه از آمریکا، در شگفت گردیده‌اند. درختان و اشجار و سبزی‌هایی که مانند فرش زمردین از کنار رودخانه پیس کاتاکا تا امتداد جاده‌ها ادامه دارد و به آن محل روح افزا منتهی می‌شود، زیبایی خیره کننده‌ای دارد که باعث شده نام گرین ایگر و یا به فرمایش حضرت عبدالبهاء نام گرین عکا بر او گذارده شود. (۲)

با تأسیس این مرکز و تشکیل سمینارهای مختلف مذاهب و معرفی هر یک از ادیان توسط فضلالی آن، در حقیقت، نیت خیر خانم فارمر جامه عمل پوشید و برنامه‌های آن، گسترش یافت و کلیه صحبت‌ها و خطابه‌ها بر اساس احتیاجات و خواسته‌های شرکت کنندگان ایراد می‌شد و همه به یک موضوع، یعنی برادری و برابری و اخوت ختم می‌گشت. چندی که از تأسیس گرین ایگر گذشت خانم فارمر در سال ۱۹۰۰ میلادی به امر مبارک آشنا شد. متعاقباً به محضر مولای عزیز، حضرت مولی‌الوری شتافت و دیده به دیدار مبارک روشن نمود و از اماکن متبرکه دیدن و به زیارت روضه‌ی مبارکه و قبله اهل بها نایل گشت. ملاقات طلعت میثاق و بیانات عنایت آمیز مبارک، باعث تقویت بنیه‌ی ایمانی خانم سارا فارمر شد و تشخیص داد که تنها در ظل امر حضرت بهاء‌الله است که می‌توان اتحاد و اتفاق بین افراد بشر و وحدت نظر، در میان ادیان برقرار سازد. لذا مزرعه و تأسیساتش را وقف دیانت بهائی نمود.

حضرت ولیّ محبوب و بیهمتای امرالله در این باره می‌فرمایند:

"دیگر از امام رحمان که به خدمات مهمه موفق گردید، سارا فارمر است که از سنین قبل یعنی از سال ۱۸۹۴ میلادی در گرین ایگر، در ایالت مین، به تأسیس کنفرانس‌های تابستانه اقدام و به تشکیل مرکزی جهت فحص و تحقیق در ادیان و ایجاد اخوت و اتحاد در بین ملل و اجناس مختلفه مبادرت کرده بود. خانم مذکور پس از ورود در ظل امرالله و تشریفش به ارض اقدس در سال ۱۹۰۰ میلادی، کلیه آن تأسیسات و تشکیلات را در اختیار پیروان امرالله قرار داد و وقف مصالح شریعت الله نمود" (۳)

هیكل مبارک در همان توفیق متذکر می‌گردند که مزرعه روستائی و چندین قطعه اراضی شامل محل مخصوص واقع در گرین ایگر در ایالت مین، که به قدم حضرت عبدالبهاء مزین گردیده بود جزو اوقاف بهائی در آمد و جزو اماکن مذهبی شناخته شد، به همین علت از رسوم مالیات معاف گشت و اسناد آن به نام محفل مقدّس مرکزی آمریکا ثبت گردید.

در سال ۱۹۰۴ جناب ابوالفضائل گلپایگانی، نویسنده صاحب قلم، دانشمند و مبلغ بزرگ بهائی به آنجا دعوت شد تا تعالیم الهی را به شرکت کنندگان تدریس و تفهیم نماید. در نتیجه اقامت ایشان در مدرسه تابستانه گرین ایگر و تعلیماتی که با روح محبت به حضار می‌داد، عده کثیری را طالب این انین عزیز نمود. اوقات ذی‌قیمت آن جناب ماه‌هائی بود که همه ساله در گرین عکا صرف می‌نمود یعنی بنا به امر حضرت عبدالبهاء به آنجا تشریف می‌برد و در این محل که مدرسه تابستانه احبای آمریکا است، جمعی از یاران از نقاط مختلف جمع می‌شدند و به دور آن شمع محبت پروانه وار می‌گشتند. در گرین ایگر بود که جناب ابوالفضائل چون

بحر زخار به اطراف گوهر افشانی می‌کرد و یار و اغیار را از بیانات خود سرمست می‌نمود. ایشان در مرقومه مورخ ۲۲ ربیع الثانی ۱۳۲۱ هجری قمری می‌نویسد: در سال ۱۳۲۱ هجریه که من در آمریکا به امر مبارک حضرت مولی‌الوری عازم گرین ایگر که از متنزهات و بیلاقات مقاطعه نیو انگلند است گشتم و قریب دو ماه در آن مصیف اقامت نمودم، جناب علیقلیخان نبیل الدوله به دستور حضرت عبدالبهاء جهت ترجمه همراه من بود. حال خانم فارمر هم خوب بود. خود خانم سارا فارمر به مجالس تشریف می‌آوردند و همه امور این بیلاق را به نفس‌ها رسیدگی می‌فرمایند، بلکه گاهی هم خودشان در مجالس گفتگو می‌نمایند. خلاصه آن که امور گرین عکا از جزئی و کلی، چه کوچک و چه بزرگ به صواب دید خود خانم سارا فارمر بود و ایشان منزل و محل استراحت هر نفسی را تعیین می‌نمودند که کجا باشد، کجا نهار و شام میل کند و در چه ساعتی گفتگو نماید و خطابه وی چقدر طول بکشد. گرین عکا در صحرائی واقع شده است، از سهول شمالیه ممالک متحده و مسافت فی مابین گرین عکا و مدینه نیویورک با اقطار، تقریباً هفت هشت ساعت و تا شهر بستن سه تا چهار ساعت است. هوای گرین ایگر خنک و لطیف است. تمام این صحرا سبز و خرم و مزین به ازهار و ریاحین و اشجار و اعشاب مزروعه و طبیعیه است. رودی از وسط این صحرا جاریست که بومیان آن را "رودخانه نور" می‌نامند. محافل عمومیه از هر دینی تشکیل می‌گردد و از هر مذهبی در غایت حریت در آن تکلم می‌کنند. (۴)

خانم سارا فارمر هنگام تشریف به محضر مبارک غصن اعظم، حضرت عبدالبهاء از حضور طلعت میثاق استدعا و رجا نمود که به خدماتی فائز و مفتخر شود که مورد رضای حضرت بهاءالله باشد. هیكل اطهر او را

در خدمات امری هدایت فرمودند. وی همچنان موفق و مؤید در آن خدمات بود و حضرت مولی‌الوری کمال رضایت را از ایشان داشتند.

خانم فروغ ارباب در کتاب اختران تابان در این مورد می‌نویسد:

خاطرات خوش و فراموش نشدنی گرین ایگر، هنگامی به درجه اعلی رسید که در تابستان ۱۹۱۲ میلادی حضرت عبدالبهاء جَل اسمه الاعلی در آن مکان مقدس نزول اجلال فرمودند. چه روز بزرگ و عظیمی بود و چه خاطره فراموش نشدنی و فرح انگیزی. تمام شهر را آئین بسته و چراغانی کرده بودند. اعلاناتی که حاکی از ورود آن مُنادی صلح و صلاح و منجی عالم انسانی بود، به در و دیوار و اماکن عمومی در همه جا دیده می‌شد. گروه دانشمندان و معلمین که برای ایراد خطابات در مجمع ادیان و تدریس در مدرسه‌ی تابستانه حضور داشتند و کلیه شرکت کنندگان در آن انجمن روحانی، در معبر آن هیکل مقدس صف بستند. احبب اشک شادی می‌ریختند و دوستان کف می‌زدند و گل بر قدوم مبارکش نثار می‌کردند. عده‌ای آن مکان را زمین مقدس نامیدند چون نور الهی در آن مکان درخشیدن گرفت و عظمت امر مبارک گوشزد علما و فلاسفه گردید و جملگی بر تجلیل آئین اعظم و هیکل اطهرش معترف و به ذکر و ثنا و ستایش و تمجید پرداختند. از سطوت بیانات و مشی و خرام مبارک حضرت مولی‌الوری، خانمی مدهوش گردید و رئیس کنفرانس از شدت انقلاب درونی، گونه را به آب دیده تر ساخت. (۵)

هنگام تشریف فرمائی مبارک به گرین ایگر خانم فارمر رنجور و ضعیف شده بود و قادر به حرکت نبود. هیکل مبارک حضرت عبدالبهاء به منزل او تشریف برده به عیادت ایشان پرداختند. چون آن خانم عزیز آن وجود اطهر را زیارت کرد چنان حالتی داشت که هر قلبی را به رقت

می‌آورد، مراحم هیکل اقدسش او را حیات تازه و روح جدید بخشید و بیانات تسلی بخش مبارک وی را آرام کرد. هنگام مراجعت نیز به نزد او تشریف بردند و آن امه موقنه باز هم بر قدوم مبارک افتاد و گریست و مورد عنایات لا یُحصی گردید. در سال ۱۹۱۲ خانم فارمر مریض و ناتوان شد و دیگر قادر به اداره امور و مدیریت گرین ایگر نبود، لذا آن محل را به گروه هیئت مدیره مدرسه، به سرپرستی جناب راندال و خانمش واگذار کرد. جناب راندل که در صفحات گذشته شرح خدماتش به عنوان حواری حضرت عبدالبهاء ثبت گشته، با کمک خانمش روت، به اداره امور مدرسه پرداختند و با صرف وقت و پرداخت مبالغ زیادی، بر وسعت و گسترش آن مزرعه همت گماشتند و ساختمان‌های جدیدی را بنا نمودند. از جمله مهمانخانه و چای خانه مدرنی ساختند و بر عظمت و زیبایی محل افزودند. حضرت عبدالبهاء در باره آن محل فرموده بودند

"إن شاء الله باید در آینده گرین ایگر مرکز بزرگی برای اتحاد بشر و صلح عمومی و وحدت عالم انسانی گردد و وسیله ای برای اتحاد قلوب، و سببی جهت بهم پیوستن شرق و غرب باشد. گرین ایگر باید در این راه قدم‌های مؤثری بر دارد و مرتباً این گونه کنفرانس‌های سالیانه را ادامه دهد. شکی نیست که گرین ایگر، به نور اتحاد و اتفاق روشن خواهد شد" ترجمه به مضمون (۶)

گرین ایگر با آن وضع، ده الی دوازده سال ادامه داشت و در آن مدت اتفاقات بسیار مهمی در آنجا روی داد. هیکل مبارک دستور فرمودند که کم کم گرین ایگر تبدیل به یک مدرسه تابستانه بهائی گردد. این دستور پیش بینی شده تحقق پذیرفت و مدرسه پس از مرگ خانم فارمر هم ادامه یافت و علمای امر چون فاضل مازندرانی در سال ۱۹۲۰ میلادی و پس

از ایشان عده‌ای از خانم‌های مبلغات و دانشمندان غرب به آن مکان مقدس رفته بیاناتی ایراد کردند. در سال ۱۹۲۵ بنا بر پیشنهاد یکی از احبای نیویورک و موافقت حضرت ولیّ محبوب امرالله هفدهمین کانونش بهائیان آمریکا و کانادا در آن محل تشکیل گردید و این خود، نشانه آن بود که منویات خانم فارمر و درخواست او به هنگام تشریف به حضور مولایش تحقق پذیرفته بود. دکتر افروخته در باره‌ی خانم سارا فارمر می‌نویسد: " بعضی عرایضی بود که کیفیت مخصوصی داشت. مثلاً برخی از عرایض بود که عُرفا و اهل تصوف چیزهایی می‌نوشتند که استعارات و رموز مخصوصی داشت. هیچ کس غیر از وجود مبارک به حقیقت آنها پی نمی‌برد. اما وقتی که جواب آنها را ترجمه می‌نمودم مطالب کشف می‌شد. یکی از آن استعاره نویس‌ها که پیوسته در عالم خلسه بود و در حال مکاشفه و رؤیا عریضه عرض می‌کرد، امه‌الله میس فارمر بود. که مرکز گرین عکا را ایجاد نمود و بسیاری از پیش‌گویی‌هایش تحقق یافت و به عرصه شهود آمد. تحقیقات و استدلالات ایشان شباهت تامی به بیانات مؤمنین دوره اول حضرت نقطه اولی روح ماسواه فدا داشت که اسرار و رموز بسیاری از گفته‌های متقدمین را کشف می‌نمود. (۷)

در سال ۱۹۲۵ کانونش ملی و کنفرانس سالیانه گرین ایگر تشکیل گردید و از احبای آمریکا و کانادا دعوت به عمل آمد تا در آن محل حضور یابند. در آن جمع جناب ویلیام هنری راندال، رئیس هیئت مدیره گرین ایگر نطق افتتاحیه آن جلسه تاریخی را چنین آغاز نمود: خانم فارمر مادری بود مهربان که با عشق و محبت خویش که به گرین ایگر می‌ورزید، این کودک نوزاد را به وجود آورد و با همت و پشتکار و فداکاری بسیار آن را به سوی موفقیت پیش برد و کارهای امروز ما را

پایه گذاری کرد. و هنگامی که خود از اداره امور عاجز و ناتوان گردید آن را به دست هیئت مدیره سپرد. مجاهدات هیئت مدیره گرین ایگر، باعث گردید که پس از دوازده سال گرین ایگر به صحنه جدیدی وارد گشت که ما آن را بلوغ گرین ایگر می‌نامیم. در این مرحله جدید است که ما نامش را مدرسه تابستانه بهائی می‌گذاریم. از آن ببعد گرین ایگر در تحت اداره محفل ملی بهائیان آمریکا و کانادا قرار گرفت و مقام والای خود را به جهانیان نشان داد. متحریان شرق و غرب از هر نژاد و مذهب و فرقی مختلفه در این مکان مقدس مجتمع و از تعالیم اعظم الهی مستحضر می‌گردند و در آن اطاقی که هیکل مبارک قدم گذاردند، با همان وضع که جمال بی‌مثالش تشریف داشتند و اکنون باقی است، به عبادت می‌پردازند و مکانی را که پایه و اساس دانشگاه عظیم الهی در آن گذارده شده و آن محیط مفرح و زیبا را که طبیعتی بی نظیر و روح افزا دارد مشاهده می‌نمایند و به روح ابدی مؤسس آن، خانم سارا فارمر که حضرت ولیّ محبوب امرالله نامش را جزو حواریون حضرت عبدالبهاء ثبت فرموده درود می‌فرستند» ترجمه به مضمون (۸)

حضرت ولیّ محبوب امرالله در باره مدرسه گرین ایگر می‌فرمایند "اما آثار قدرت و عظمت بی حد و حصری که طی اسفار غرب از هیکل حضرت عبدالبهاء لایح و مشرق گردید، اعظم و اجلای آن نصیب قاره آمریکای شمالی شد. فتوحات و انتصارات باهره جامعه متشکل امرالله در ایالات متحده و کشور کانادا از یک طرف، و استعداد و استقبال بی نظیر قاطبه ملت آمریک نسبت به پیام مبارک و عنایت و الطاف مخصوص طلعت انور به مقدرات درخشان و آتیه عظیم آن ملت، از طرف دیگر موجب آن گردید که وجود اقدس بدون توجه به صحت و سلامت

جناب آرتور دوج

حضرت ولیّ محبوب امرالله در وصف آرتور دوج می‌فرمایند:

" نفسی که لوای امرالله را در خطه آمریک بلند نمود، دکتری بود از اهل سوریه، موسوم به ابراهیم خیرالله که... جمع کثیری از طالبان حقیقت را در دائره‌ی محبین و طرفداران آئین نازنین وارد ساخت. از جمله نفوس مبارکه که در سنوات اولیّه‌ی اعلام امرالله در آن اقلیم، دعوت الهی را اجابت، و حیات پر انوارشان را در سبیل اعلاء کلمه‌الله و نشر نجات‌الله و خدمت عهد و میثاق‌الله صرف نمودند عبارتند از... آرتور دوج... این ذوات مقدسه مانند نجوم بازغه از افق عزت ابدیه طلوع نمودند و نامشان پیوسته در صفحات تاریخ با تأسیس و استقرار شریعت‌الله در خطه‌ی آمریک توأم و همعنان خواهد بود " (۱)

جناب آرتور دوج یکی از حواریون حضرت عبدالبهاء است که از جانب حضرت ولیّ مقدّس و بی‌همتای امرالله، نامش جزو حواریون آن حضرت ثبت و در کتاب عالم بهائی جلد ۳ عکس آن جانفشان طلعت میثاق، صفحه ۸۴ به چاپ رسیده. باید در نظر داشت که پیروان اولیّه‌ی هر دیانتی که در سال‌های نخستین اشاعه‌ی آن دیانت، آن را قبول و با اجرای تعالیمش سبب انتشار دین‌الله و اعلان امرالله می‌گردند، به نام حواریون یا حروف حی آن دوره نامیده می‌شوند. تعالیم مقدّسه مبشر این امر اعظم و شارع افخمش از لحاظ مقصد و هدف با کلیه‌ی ادیان سلف برابری دارد و همان سخنانی که حضرت عیسی بن مریم به حواریون خویش گوشزد فرمودند همان است که حضرت ربّ اعلیٰ به حروفات حی دور بیان فرمودند. برای روشن شدن مطلب، باید به بیانات حضرت

خویش اوقات گرانبها را صرف سیر و حرکت در نقاط مختلفه آن سرزمین وسیع به فرمایند... دیگر اظهار عنایت و طلب تأیید و موفقیت نسبت به کرسی آزاد خطابات موسوم به اپن فوروم، در گرین ایگر در ایالت مین در ساحل رودخانه پیسکاتاکا، که در آن محل عده کثیری از یاران رحمانی اجتماع نموده و مرکز مذکور بعداً به یکی از اولین مدارس تابستانه دوستان آمریک تبدیل گردید و در عداد یکی از مقدم ترین موقوفات امریه آن سامان در آمد " (۹)

یاد داشت‌های خانم سارا فارمر

- ۱ - اختران تابان جلد ۱ صفحه‌ی ۲۱۷
- ۲ - اختران تابان جلد ۱ صفحه‌ی ۲۱۲
- ۳ - قرن بدیع صفحه‌ی ۵۱۹
- ۴ - زندگانی ابوالفضائل گلپایگانی صفحات ۲۸۶ تا ۲۹۰
- ۵ - اختران تابان جلد ۱ صفحه‌ی ۲۱۵
- ۶ - اختران تابان جلد ۱ صفحه‌ی ۲۱۲
- ۷ - خاطرات ۹ ساله‌ی عکا صفحه‌ی ۱۵۸
- ۸ - عالم بهائی جلد ۱ صفحه‌ی ۹۱
- ۹ - قرن بدیع صفحات ۵۷۸ - ۵۸۰

عبدالبهاء که در الواح وصایای مبارکه در باره‌ی حواریون، منجمله آرتور دوج فرمودند توجه نموده که می‌فرمایند :

" به کلی خود و جمیع شوئن را فراموش کردند و ترک سر و سامان کردند و مقدّس و منزّه از هوی و هوس گشتند، از هر تعلقی بیزار شدند و در ممالک و دیار منتشر شدند و به هدایت من علی‌الارض پرداختند " (۲)
قبلاً اشاره گشت که، دکتر ابراهیم خیرالله که مبلغ آرتور دوج بود، عهد شکنی نمود و مغرورانه به خیال واهی، خود را از عنایاتی که به وی شده بود محروم کرد. و جزء دسته‌ی ناقضن وارد گشت

حضرت ولیّ امرالله در لوح قرن اشاره به همین مطلب می‌فرمایند:

" خیرالله که اولین قدم را در اعلاء کلمه الهی در خطه‌ی آمریک بر داشت و لواء شریعت‌الله را در مدینه‌ی شیکاگو بر افراشت، پس از باز گشت از ارض اقدس دچار انحراف گردید و به مخالفت مرکز پیمان قیام نمود و به تخدیش اذهان و تشنیت شمل یاران پرداخت و دوستان آن سرزمین را که تازه پر و بالی گشوده و قصد پرواز در آسمان امرالله نموده بودند، معرض امتحانات و افتتانات شدید قرار داد ولیکن جامعه‌ی بهائی آمریک از زوبعه‌ی امتحان متزلزل نگشت و از آشوب و انقلابی که آن نفس مغرور به معاضدت ناقض اکبر و جمعی دیگر از ناکثین میثاق برانگیخته بود افسرده و ملول نشد " (۳)

هیكل مبارک در همان سفر قویم می‌فرمایند:

" ابراهیم زنیم، آن عنصر مغرور و لنیم، که در مدت ۲۰ سنه در آمریک علم خلاف بر افراشت و بذر نفاق و عناد بکاشت و با نهایت جسارت و وقاحت، بیانات حضرت عبدالبهاء را العیاز بالله تعلیمات بی‌اساس خواند و دعوی نمود که مرکز عهد الهی و مبین منصوص

یزدانی، امر بهائی را بر خلاف مقصد حقیقی و منظور واقعی آن معرفی نموده و پرده بر حقایق امور کشیده است و همچنین مسافرت مبارک به آمریک را ضربت مهلکی بر پیکر امرالله تلقی نمود. پس از این ترهات و اراجیف، در حالی که جامعه‌ی بهائیان آن ارض، که مؤسسین آن را، خود به شریعت الهیه خوانده، کلاً از وی متنفر و بیزار گشتند. در همان سرزمین، که شاهد عظمت و جلال آن نور مبین بود. با خذلان و خسران عظیم در گذشت و در مُلک و ملکوت ذلیل و عویل گردید " (۴)

در این میان جناب آرتور دوج که مورد چنین امتحانات سختی قرار گرفت، دُچار شک و شبهه نگشت و به هذیانات دکتر ابراهیم خیرالله، توجهی ننمود. بلکه در نهایت استقامت و ثبات، به ردّ مقتریات وی پرداخت و چون کوهی آهنین ثابت و مستقیم در امرالله باقی ماند و مانند زر خالص، رخ بر افروخت. حضرت بهاءالله جل ذکره الاسماء در باره‌ی امتحانات می‌فرمایند
" امتحانات الهیه، همیشه در بین عباد او بوده و خواهد بود. تا نور از ظلمت، و صدق از کذب، و حق از باطل، و هدایت از ضلالت، و سعادت از شقاوت، و خار از گل، ممتاز و معلوم شود " (۵)
حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

" امتحانات مواهب الهیه هستند. باید به خاطر آن خداوند را شاکر بود... تا انسان به امتحان نیفتد، زر خالص، از زر مغشوش متمایز نگردد. عذاب آتش، امتحان است که زر خالص در آن رخ بر افروزد و مغشوش سوخته و سیاه گردد " (۶)

آرتور دوج علی‌رغم مخالفت‌های شدید ناقضین و ناکثین عهد شکن، کمر همت در تبلیغ نفوس بست و شب و روز به خدمت امرالله و هدایت نفوس پرداخت و زمانی که حضرت عبدالبهاء اسفار تبلیغی هرب را

شروع فرمودند، آن وجود ملکوتی را به منزلش دعوت نمود و این افتخار نصیب خانم و آقای دوج گردید تا مهماندار طلعت پیمان و مرکز عهد الهی و همراهان باشند. جناب محمود زرقاتی در این باره می‌نویسد:

آن روز مجمع عمومی منزل جناب دوج بود، بعد از آنکه نهار میل فرمودند، نطق مبارک در اجتماع ملل مختلفه در ظل قوه‌ی الهیه بود و نفوذ کلمه‌ی حضرت بهاءالله و احاطه امر حضرت ربّ اعلی، و چون جمعیت زیاد بود از یک طرف نفوس می‌آمدند، دست به دست مبارک داده رجای تأیید و برکت می‌کردند، و از طرف دیگر مرخص می‌شدند. بعضی در حال گریه بودند و برخی با تبسم و خنده. یکی شکر از تشریف می‌نمود، و دیگری استدعای توفیق در خدمت می‌کرد. (۷)

حضرت عبدالبهاء در تاریخ ۱۶ اپریل سال ۱۹۱۲ میلادی مطابق ۲۸ ربیع الثانی ۱۳۳۰ در نیویورک در ۲ نوبت در منزل جناب آرتور دوج نطق فرمودند.

نطق اول در مجلس اطفال نیویورک بتاريخ ۱۶ اپریل ۱۹۱۲ بود.

" به به چه اطفال مبارکی هستند، خیلی نورانیند، در وجوهشان انوار محبت‌الله باهر است. در حقشان دعا می‌کنم به قول حضرت مسیح، اینها اطفال ملکوتند، قلوبشان مثل آئینه در نهایت لطافت است. هر گاه قلوب بزرگان مثل اینها بشود خوبست. چقدر نورانیند، جمیع اطفال قلوبشان نورانی و پاک است. هیچ غل و غشی ندارند، مانند نهال‌های تر و تازه‌اند. من در حقشان دعا می‌کنم که هر یک شجره‌ی مبارکه شود و ثمرات طیبه بخشد " (۸)

خطابه دوم در منزل آنان در نیویورک عصر ۱۶ اپریل ۱۹۱۲ میلادی :
" خوب مجلسی است، قوای مادیه نمی‌تواند این گونه نفوس را الفت بخشد، و

به این درجه به سوی محبت و اتحاد کشاند. تا به حال مثل این انجمن منعقد نشده که نفوس از شرق بیایند و اهل غرب این گونه با نهایت محبت و یگانگی با آنها معامله و ملاقات نمایند. این فقط به یک قوه‌ی الهیه حاصل شده است. وقتی که حضرت مسیح ظاهر شد، در میان شعوب و فریق مختلفه الفت داد، در میان یونان و رومان و سریان و اجپسیان التیام داد، زیرا اختلاف و عداوت بین آن اقوام به درجه‌ای بود که، محال بود الفت و التیام حاصل شود، لکن حضرت مسیح به قوه‌ی الهیه کل را متحد و متفق فرمود. پس این الفت و محبت که حضرت بهاءالله در میان ما انداخته، نمی‌شود، مگر به قوه‌ی الهیه. عنقریب ملاحظه خواهید نمود که چگونه شرق و غرب دست در آغوش شود و علم وحدت عالم انسانی خیمه بر افرازد. جمیع ملل را این قوه در ظل خود جمع نماید. اسم ایرانی و آمریکائی نماید. نفوس به اسم انگلیزی و جرمنی افتخار نکنند. فرسای و عربی نامیده نشود. جمیع ملت واحده گردند، چنان که از هر یک سؤال نمائی که تو از چه ملتی، گوید انسانم و در ظل عنایت حضرت بهاءالله، خادم عالم انسانیم، لشکر صلح اکبرم. جمیع یک ملت و یک عائله و اهل یک وطن گردند، و این نزاع و جدال نماید...از

فضل و عنایت الهی امیدوارم که شما به روح جدیدی مبعوث شوید، به قوه‌ای قیام نمائید که آثار وحدت عالم انسانی و صلح اکبر و محبت الهی از این شهر به سایر بلاد تأثیر نماید، بلکه از آمریکا به قطعات دیگر سرایت کند. زیرا این مملکت خیلی استعداد حاصل کرده. امیدوارم چنانچه در مادیات ترقیات عظیمه نموده، قوه‌ی روحانیه، نیز حاصل نماید، فیوضات الهیه یابد، توجهشان به خدا باشد، همه خادم عالم انسانی گردند و انتشار فضائل انسانیه دهند تا انوار مدنیت آسمانی از اینجا به جمیع جهات بتابد. اورشلیم الهی نازل شود. فیض ملکوت احاطه نماید. امیدم

چنان است که در این میدان قوت شدید بنمائید زیرا خدا مُعین شما است، نفثات روح القدس مؤید شما است و ملائکه ملکوت حامی شما. یقین است که این فیوضات شما را احاطه خواهد نمود " (۹)

از جمله اقدامات آرتور دوج، در اختیار گذاردن منزلش جهت تشکیل جلسات امری و مشارکت خود و خانمش در هدایت نفوس به شریعت‌الله و نشر اعلان تعالیم مبارکه در روزنامه و جراید نیویورک بود. ایشان پیوسته احبا را تشویق و تحریص می‌نمود تا به ارض اقدس مشرف شوند. این تشویقات سبب گردید که دو پسر وی به نام‌های ویلیام و پُل که در سنین ۱۸ و ۲۰ سالگی بودند در نوامبر سال ۱۹۰۱ در بیت عکا به حضور مبارک حضرت عبدالبهاء مشرف و به زیارت روضه‌ی مبارکه، قبله اهل بها نایل گشتند و مدت ۹ روز مهمان حضرت مولی‌الوری بودند. در آن زمان حضرت شوقی افندی طفلی جمیل و کودکی زیبا حدود ۴ سالگی بودند که در میان بازوان آن دو برادر نیک اختر عکس گرفتند. این شمایل دلربا که سیمای معصوم آن " نوگل باغ ملاحات " را نشان می‌دهد، در کتاب " حضرت شوقی افندی از صباوت تا ولایت " تألیف نگارنده در صفحه ۱۹ به چاپ رسیده است.

دکتر یونس خان در باره‌ی تشریف پسران جناب دوج می‌نویسد:

احبای شرق، کم و بیش می‌آمدند و با احتیاط تمام مشرف می‌گشتند. اما برای احبای غرب موجبات پذیرائی فراهم نیست با این همه مفسده‌ها که بر پا شده و تهمت‌های سیاسی که وارد آورده‌اند، مفتشین دولت در کمین‌اند و ناقضین هم بهانه و مستمسک می‌جویند. آن ۳ باب خانه حیفا که در اجاره مبارک بود فسخ شد... و در قلعه‌ی محقر عکا هیچ محلی برای واردین وجود ندارد. هتل و مهمانخانه لایقی هم در آن شهر یافت نمی‌شد... در آن زمان که سجن اعظم تجدید شده بود، همه روزه عرایض

مشتاقانه رجای اذن تشریف، از آمریکا می‌رسید. اول کسی که بعد از بریکویل به زیارت فائز شد دو پسر های جناب دوج از اهل نیویورک بودند. این دو جوان ۱۸ و ۲۰ ساله بر حسب دستور مبارک مانند سایرین، با کلاه فینه‌ی عثمانی آمدند، چند روزی در یکی از اطاق‌های بالا پذیرائی شدند و تعالیم امری به قدر کفایت از والد ماجدشان که ۲ سال قبل در زمان آزادی در حیفا مشرف شده بودند داشتند... تعالیم امری و دروس اخلاقی از لسان مبارک هم می‌شنیدند اوقات تشریف آنان همواره سر سفره بود و سئوالات بسیاری هم نداشتند. با احبای ایرانی و مسافرین دیگر مشتاقانه ملاقات‌های محرمانه نمودند و بعد از ۹ روز با کمال خضوع و خشوع مرخص شده به وطن خود مراجعت نمودند. (۱۰)

پُل، یکی از فرزندان آرتور دوج در باره‌ی ایمان والدین خویش می‌نگارد پدرم زمستان سال ۱۸۹۵ در شیکاگو در باره‌ی دیانت بهائی از دکتری به نام دکتر برگس اطلاع یافت و چون به دنبال حقیقت بود کمی پس از جستجو و تفحص به آنچه می‌خواست دست یافت و این زمانی بود که خواهرم، آنا به تازگی فوت کرده بود. مادرم می‌گفت که آنچه آرتور را حفظ کرد و در مصیبت غم از دست دادن دخترش صابر گشت، الواح مبارکه در باره حیات بعد از مرگ بود که، توسط مبلغش، دکتر برگس، در اختیارش گذارد. پدر و مادرم پس از رسیدن به شیکاگو با ابراهیم خیرالله آشنا شدند. والدینم در نیویورک مجالس عیدیه در منزلشان منعقد می‌کردند و دائماً به خدمت امرالله و تبلیغ نفوس مشغول بودند. آنان سفری به ارض اقدس کردند و در عکا به حضور حضرت عبدالبهاء مشرف گشتند و اذن زیارت برای دو پسر خود گرفتند. که ما هم بعداً مشرف شدیم. با استقرار والدین در نیویورک اولین محفل روحانی تشکیل یافت و

جناب ویلیام هور

حضرت عبدالبهاء در لوح خانم هریس در باره‌ی ویلیام هور می‌فرماید:
" در باره‌ی جناب هور مرقوم داشته‌اید، حقیقتاً ایشان یکی از زائرینی بودند که در نهایت تبطل و تضرع به عتبه‌ی مبارکه‌ی علیا، قبله اهل بها مشرف گردید، کلام الهی را استماع نمود و به نار محبت‌الله مشتعل و فروزان شد و چون شعله آتش بر افروخت و به دیار خویش عودت نمود". (۱)

جناب ویلیام هور، یکی دیگر از حواریون ممتاز و برجسته حضرت عبدالبهاء است که برای نخستین بار در کنگره‌ی کلمبیا که در باره‌ی ادیان و مذاهب مختلفه، در ماه اکتبر سال ۱۹۸۳ در شیکاگو تشکیل گردید، با اسم دیانت بهائی آشنا گشت. در آن مجمع عظیم و کنگره رفیع، شخصی به نام هنری جوزف، اهل سوریه، ضمن بیانات خود اشاره کرد که چند ماه قبل در قصر بهجی، خارج از قلعه‌ی محصنه‌ی عکا، حکیمی عارف و مقدس از اهل ایران به نام حضرت بهاء‌الله، صعود کرد. وی رئیس فرقه‌ی بهائیان بود که در ایران پیروان و هواداران بسیاری دارد. او در وصیتنامه خود اعلان کرده که همه‌ی ابناء بشر حکم واحد دارند و تفاوتی در بین آنها نیست، همه برابر و برادرند که باید در نهایت محبت با هم امیزش کنند، بهمین جهت همه‌ی مردم، ملت‌ها، اقوام و نژادهای دنیا، در کلیه‌ی حقوق انسانی مساویند، او فرموده:

"همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار" پیروان حضرت بهاء‌الله، کلامش را آیات الهی می‌دانند که از جانب خداوند نازل گشته. بدین علت او را می‌پرستند و ستایش می‌کنند. سخنان هنری جوزف در آن کنگره که

نخستین فامیل بهائی، خانواده لیلیان کیپس بودند که به امر مبارک مؤمن گشتند. حضرت عبدالبهاء الواح کثیری به اعزاز پدرم نازل فرمودند و ایشان را مورد عنایت و محبت لایحسی قرار دادند. هفته قبل از صعودش که در روز ۱۲ اکتبر ۱۹۱۵ اتفاق افتاد، اعلانی در روزنامه به چاپ رسانید که روز ۱۷ اکتبر خطابه‌ای در باره‌ی ظهور حضرت بهاء‌الله ایراد خواهد کرد، ولی قبل از آن روز دعوت حق را لبیک وفا گفت و پس از بیماری حادی، به سرای باقی شتافت و از درد و رنج بیماری مهلك نجات یافت. ترجمه به مضمون (۱۱)

یاد داشت‌های جناب آرتور دوج

- ۱ - قرن بدیع صفحه ۵۰۸
- ۲ - الواح و صایای حضرت عبدالبهاء
- ۳ - قرن بدیع صفحه‌ی ۵۱۶
- ۴ - قرن بدیع صفحه‌ی ۶۵۲
- ۵ - تسلیم و رضا صفحه‌ی ۱۰۰
- ۶ - مجله‌ی پیام بهائی شماره‌ی ۳۲۵ صفحه‌ی ۴
- ۷ - بدایع الآثار - سفرنامه‌ی مبارک صفحه‌ی ۳۶
- ۸ - مجموعه‌ی خطابات حضرت عبدالبهاء صفحه‌ی ۳۲۹
- ۹ - مجموعه‌ی خطابات حضرت عبدالبهاء صفحات ۳۳۰ و ۳۳۱
- ۱۰ - خاطرات ۹ ساله‌ی عکا صفحه‌ی ۱۱۰
- ۱۱ - نجم باختر جلد ۵ شماره‌ی ۱۹ صفحه‌ی ۱۶۳

برای اولین بار نام حضرت بهاء‌الله را به سمع شرکت کنندگان رسانید، شور و غوغائی به پا کرد و عده‌ای را در پی تجسس و تحری حقیقت انداخت. ترجمه به مضمون (۲)

جناب ویلیام هور از جمله‌ی نخستین افراد آمریکا است که پس از استماع این اعلان، به جستجو افتاد و دیری نیانید که با مطالعه‌ی کتب دیانت بهائی و اطلاع از تعالیم مبارکه و شرکت مرتب در جلسات تبلیغی، به جامعه پیروان امر اقدس پیوست و از همان نخستین روزهای ایمانش به این دیانت، شروع به فعالیت و تبلیغ نمود و در همان کلاس‌های تبلیغی بود که وی با جناب تورنتون چیس، یکی دیگر از حواریون حضرت عبدالبهاء، که شرح حالش از قبل آمده، آشنا و دوست گردید و این رفاقت و دوستی تا آخر ایام حیات همچنان بین آنها برقرار بود، حتی در تبلیغ امرالله و نشر نفعات‌الله معاضد و مرافق یکدیگر بودند. جناب هور در اوایل تصدیق امر مبارک به نیویورک نقل مکان کرد و در آن شهر اقامت نمود. او یکی از اعضای فعال، در آن شهر گردید که با کوشش و همکاری برخی از مؤمنین و مؤمنات اولیّه، موفق به تشکیل نخستین محفل مقدّس روحانی نیویورک گشت. ترجمه به مضمون

وی می‌نویسد که در آن روزها تبلیغ امر مشکل بود زیرا عامه‌ی مردم با این دیانت آشنا نبودند و حتی نام آن را نشنیده بودند و آنان که به این دیانت ایمان آورده بودند، مورد تمسخر مردم قرار می‌گرفتند. ویلیام هور از جمله مؤمنینی بود که تردیدی به خود راه نداد بلکه تا نفس آخر ثابت باقی ماند. وی علاوه بر عضویت محفل روحانی نیویورک، به سمت یکی از اعضاء برجسته انجمن آن شهر نیز انتخاب گردید.

وی در سال ۱۹۰۰ میلادی سفری به ارض اقدس نمود و شرفیاب حضور طلعت پیمان گشت و به زیارت آستان روضه‌ی مبارکه‌ی موفق گردید. او از ۲۶ سپتامبر تا ۹ اکتبر به مدت ۲ هفته در اراضی مقدّسه توقف داشت و علاوه بر زیارت حضرت عبدالبهاء و اماکن مقدّسه، و تقبیل قبله‌ی اهل بها، حضرت بهاء‌الله و دیدار و آشنائی با احبای شرقی، مشام جان را از ملاقات با احباب معطر کرد و روح جدیدی یافت. وی در آن ۲ هفته به طور مستمر به زیارت حضرت مولی‌الوری مشرف و مورد عنایت و الطاف مرکز میثاق قرار گرفت و تعالیم بهیه امر مبارک را از لسان طلعت میثاق استماع می‌کرد. در آن ایام دانشمند عالی قدر بهائی، میرزا ابوالفضائل گلپایگانی در ارض اقدس بود و به اشاره مبارک از آن معلم روحانی نیز کسب معلومات و فیض روحانی می‌برد.

جناب هور در مواقع روپرو شدن با امتحانات الهی صابر و شاکر بود و می‌دانست که فرد بهائی روزانه مورد امتحان قرار می‌گیرد. از این رو به کلام الهی و بیانات حضرت عبدالبهاء در باره‌ی وقوع امتحانات اعتقاد کامل داشت. وی می‌گفت که کلام الهی را نباید به غلط تفسیر کرد و با اعتقادات شخصی مخلوط نمود. او مردی سلیم‌النفس و مهربان بود بهمین جهت دوستان بسیاری داشت که با نهایت الفت و محبت با آنان معاشرت و مصاحبت می‌کرد و در مواقع لزوم به کمکشان می‌شتافت. دکتر یونس خان افروخته در باره‌ی سفر جناب هور به ارض اقدس می‌نویسد:

وقتی که در بیروت به کشتی نشسته عازم حیفا شدیم، قیافه نورانی و روحانی یک نفر مسافر آمریکائی مرا چنان جلب نمود که با خود گفتم، این شخص یا بهائی است، یا لایق و سزاوار بهائیت است. آرزو داشتم که باب صحبتی باز کنم و زبان تبلیغ بگشایم. اما انقلاب دریا و انجذاب

التهاب نزدیکی به ارض مقصود مانع بود. تا این که به حیفا وارد شدم. دیدم مأمورین خدمات مسافری، ایشان و من را به بیرونی منزل مبارک در حیفا دلالت نمودند. این اولین بهائی غربی بود که من زیارت کردم و بعد از صرف نهار، همگی با کروسه عازم عکا شدیم. مسافت بین حیفا و عکا، همان مسافتی است که چند سال قبل طی نموده و هوای روح پرور فضا را به شوق و اشتیاق تمام استنشام نموده و به سمع روح آیات تهلیل و تمجید و ملانکه تقدیس را استماع نموده بودم و اینک مجدداً همان صدا و همان ندای ملکوت به گوش هوش می‌رسد. (۳)

اما یک فرق و تفاوت در میان هست و آن این است که در آن زمان بعد از چشیدن صهبای لقا، سرمست و سرشار طی مسافت می‌کردم، اما این دفعه، لب تشنه، به سوی عذب فرات می‌شتافتم. خلاصه این مسافرتی که ۲ ساعت بیشتر امتداد نداشت به نظر من طولانی تر از مدت مسافرت از ایران بود زیرا که گفته اند:

وعده وصل چون شود نزدیک آتش عشق شعله‌ور گردد

و به علاوه مجبور بودم که نقطه به نقطه این راه را که چند سال قبل برای من معرفی کرده بودند، به آقایان همسفرم بشناسانم. وقتی به دروازه عکا رسیدیم مستر هور را به درب خانه‌ی مبارک و ما را به مسافرخانه دلالت نمودند. طولی نکشید که ما را احضار فرمودند و در بیرونی مبارک به شرف لقا فائز و همه احساسات چند سال قبل که دفعه اول تشریف بود تجدید شد و بیانات شفقت آمیز مبارک روح و روان را تازه بخشید و بعد جناب هور مشرف شدند. اولین یوم و نخستین دفعه ترجمانی این عبد در محضر محبوب امکان در اینجا صورت گرفت. در آن ساعت سؤال و جواب ممتدی واقع نشد، مگر آن که اظهار عنایت بسیاری نسبت

به احبای آمریکا فرمودند، و وعده‌های نصرت و ارتفاع امرالله را دادند و مختصری هم از امتحانات الهی فرمودند و منزل ایشان و بنده را در همین اطاق بیرونی بالا، که مهمانخانه بود، مقرر فرمودند و از یوم بعد جناب هور سؤالاتی داشتند و جواب‌های مبارک را یاد داشت نمودند و بیشتر مذاکرات در سر سفره واقع می‌شد. یک روز که به مناسبتی ذکر نقض و بی وفائی ابراهیم خیرالله به میان آمد. مستر هور عرض کرد که، خیرالله با وجودی که ظاهراً باعث هدایت عده کثیری شده بود، معذالک به مجرد این که از ظل امر خارج شد، ابدأ زکری از او باقی نماند و هیچ اثر سوئی از نقض او، در آمریکا مشهود نگشت. حضرت عبدالبهاء فرمودند:

" بلی چون او تازه مرده است، هنوز آثار هیکل انسانی در او موجود، چندی دیگر خواهید دید که چه عفونتی از این هیکل به ظهور خواهد رسید، تا وقتی که بپوسد و متلاشی شود و فانی گردد. هر مُرده همین طور است. در ابتدا طراوت هیکل انسانی موجود، اما عفونتی بد به مشام می‌رسد که هر نفس زنده را مضمّنز می‌نماید " (۴)

همین که این تعبیر و تشبیه را حضرت عبدالبهاء بیان فرمودند، جناب ویلیام هور به خیال افتاد، و دستور مخصوصی برای رفع عفونت و محافظت یاران الهی، بتدریج از حضور یوسف میثاق دریافت و در آن چند روزی که مشرف بود، روز به روز بر اشتعال و انجذاب ایشان افزوده شد و در اثر تعلیمات مبارک، و نصایح مشفقانه طلعت عبدالبهاء، وقتی که مرخص شد یک نفر مبلغ مسلم کامل عیار بود، و بعدها در فتنه ناقضین در آمریکا، منشأ اثرات عظیمه واقع شد و خدمات باهره ایشان همواره مشهود و مذکور و مقبول و ممدوح بود.

در سال ۱۹۰۳ که بهائیان ایران در شهرهای مختلف مورد ظلم و جور متعصبین و حکام دولتی واقع شدند و در نتیجه، عده‌ای را شهید و اموالشان را غارت و زن و فرزندانشان را اسیر و به بند کشیدند، احبای شجاع آمریکا به حمایت آنان برخاستند. از آن جمله جناب ویلیام هور بود که با شجاعت و تهور بسیار، نامه‌های اعتراضیه و داد خواهی به شخص اعلیحضرت پادشاه و صدر اعظم ایران و مسؤلین مملکتی فرستاد و نیز عرایضی تلگرافی در احقاق حق برادران بهائی ایرانی مخابره نمود و از سلطان ایران در خواست کرد که به این نامه‌ها رسیدگی نموده رفع مظالم موجود بنماید. وی عین نامه پادشاه ایران را تقدیم مبارک نمود که مورد عنایت واقع گردید. دکتر یونس خان افروخته حکایت می کند که:

بسیار واقع می‌شد وقتی که بسته‌های عرایض را برای ترجمه عنایت می‌فرمودند، یکی دو تا را انتخاب نموده می‌فرمودند. اول این‌ها را ترجمه کن. از قرار معلوم خصایصی در آنها بود که موجب تقدم می‌گردید و در ظاهر معلوم نبود. یک روز که به طرف درب خانه می‌رفتم از دور مشاهده نمودم که مرحوم حاجی سیّد تقی منشادی، یک دسته عرایض عبوراً تقدیم نمود، همین که نزدیک شده تعظیم کردم، یکی از آن پاکت‌ها را از بین یک دسته عرایض انتخاب نموده فرمودند:

" این مکتوب رانحه‌ی خوشی دارد ببین چه نوشته است؟ "

چون فرمودند رانحه‌ی خوشی دارد، بلا اراده و اختیار پاکت را نزدیک مشام خود برده استشمام نمودم اما چیزی نفهمیدم. یک بار فرمودند " زود باش بخوان " فوراً پاکت را باز کرده از پشت سر مبارک روانه شدم. یک ورق کاغذ آبی و یک ورق سفید در جوف پاکت بود. به عجله و اضطراب صفحه‌ی آبی را نگاه کردم، باز فرمودند " بخوان ببین چه

نوشته است " چون از عجله و شتاب مبارک مضطرب بودم، از این صفحه آبی چیزی نفهمیدم، همین قدر از فحوای کلمات و هیمنه‌اش تصور کردم، ترجمه‌ی لوحی از الواح جمال مبارک است. لهذا آنرا پیچیدم و ورقه‌ی سفید را باز کردم، دیدم عریضه‌ی جناب ویلیام هور است. در بین راه سطر به سطر قرائت نموده ترجمه‌اش را به عرض طلعت اطهر رسانیدم. مفهوم آن که عریضه‌ی به مظفرالدین شاه، که در اروپا است، نوشته، مشعر بر، تقاضای عدالت پروری نسبت به بهائیان ایران، و بیان محبت و جانفشانی بهائیان غرب نسبت به خاک مقدّس ایران، و سواد آن را در جوف نامه تقدیم محضر مبارک کرده. پس از آنکه مطلب معلوم شد، مجدداً ورقه‌ی آبی را که سواد عریضه‌ی شاه بود و در وهله‌ی اول نفهمیده بودم، قرائت و ترجمه نمودم و بعد پاکت‌های دیگر را هم عنایت فرموده مرخص فرمودند بروم به مسافرخانه، این دو ورقه را به سرعت ترجمه و به حضور مبارک برسانم. مضمون مکتوب که به شاه نوشته بود به قدری فصیح و بلیغ و مهیمن بود که بنده ترجمه‌ای از اثر قلم اعلی تصور نموده بودم و روز بعد فهمیدم که این اشتباه به کلی بی موقع و بی‌جا نبوده است زیرا وقتی که روز بعد جواب مستر هور نازل می‌شد مشرف بودم و از لسان مبارک شنیدم که توصیف بسیاری از اقدام ایشان نموده. این کلمه در لوح ایشان نازل " تالله کانی القیت و انت کتبت " پس معلوم شد که حقیقتاً الهام بوده است. در ادامه گفتار می‌نویسد که:

در آن حین به یاد عریضه‌ی پدر مرحوم بریک ول، افتادم. آن عرایض را هم باز نکرده فرمودند " رانحه خوشی دارد " و امر به تعجیل در ترجمه آن می‌فرمودند. پس معلوم شد که خلوص و انجذاب مؤمنین سبب الهامات روحانی است و این است علت رانحه‌ی طیبه‌ی بعضی عرایض. (۵)

دوست صمیمی آقای هور جناب هوپر هریس، در مقاله‌ای در باره‌اش نوشته که در اواخر سال ۱۹۰۶ میلادی وقتی که حضرت عبدالبهاء تصمیم گرفتند که مبلغی از آمریکا به هندوستان، اعزام دارند تا در آن اقلیم وسیع به ابلاغ کلمه‌الله و نشر نفعات‌الله بپردازد، در لوحی خطاب به احبای آمریک مرقوم داشتند که این مأموریت را باید جناب ویلیام هور انجام دهد زیرا از هر حیث شایسته‌ی چنین امری می‌باشد. لذا احبا صندوق اعاناتی تهیه نمودند تا خرج مصارف این سفر گردد. طلعت میثاق در لوحی به این مضمون به اعزاز ایشان نازل فرمودند:

" الحمدلله وسائل سفر ایشان به هندوستان از هر جهت مهیا و آماده گشته. تحیت مرا به جناب ویلیام هور ابلاغ دارید، ایشان مورد علاقه و محبت من هستند، هرگز فراموش خواهند شد" (۶)

زمانی که جناب هور در عکا مشرف بودند، هیکل مبارک وی را به اطاقی که عکس ایشان به دیوار نصب شده بود بردند. حضرت عبدالبهاء مقابل آن عکس ایستادند و اشاره به آن، به لسان انگلیسی فرمودند:

" من جناب هور را خیلی دوست دارم، مرد بسیار خوبی است "

آقای ویلیام هور چند ماهی مریض و بستری بود، ولی اراده‌ای قوی و روحی تابناک داشت. پیوسته منتظر بود که سلامت خود را باز یابد و به خدمات فائقه‌اش ادامه دهد. وقتی که خبر غم انگیز صعود حضرت عبدالبهاء را شنید و دانست که مولایش وی را تنها گذارده، مرض او شدت یافت، به طوری که تا سر حد مرگ پیش رفت. روز به روز ضعیف تر و ناتوان تر می‌شد و مدام می‌گفت، محبوب من صعود نموده و از میان ما مفارقت فرموده.

بالآخره تاب و توانش به اتمام رسید و روز صعودش به ملکوت ابهی نزدیک شد. در آن وقت به دخترش، دورتی گفت: من احساس می‌کنم که به محبوب و مقصودم نزدیک می‌شوم. خانمش می‌گفت که من به ندرت چنین استقامتی را در کسی دیده‌ام زیرا با همه دردی و رنجی که داشت، لب به شکایت باز نکرد و صبر و شکیبایی خود را از دست نداد، ناله و فغان ننمود. ویلیام، همه را دوست داشت و به همه عشق می‌ورزید.

جناب ویلیام هور روز نهم ژانویه سال ۱۹۲۲ در قریه فن ود، در نیوجرسی، در منزلش به خواب ابدی فرو رفت. نویسنده مقاله مجله نجم باختر ضمن گزارش این خبر شرح مختصری در مجله درج نموده و چنین نگاشته: اگر چه دیگر او را در این دار فانی نخواهیم دید، ولی روح پر فتوحش در عوالم ملکوت، با درخشش خاصی جلوه گری می‌کند. زیرا روح القدس، پشتیبان او است و حضرت عبدالبهاء حافظ و ناظر آن روح پاک و مقدس است. کشیش محل، که از دوستان بسیار نزدیکش بود مراسمی را انجام داد و صلوة میت توسط احبا تلاوت گردید. در مراسم خاک سپاریش فضای محل، مملو از روحانیت بود. یکی از دوستان می‌گفت که احساس می‌کنم که روحش با ما است و در کلیه‌ی عوالم الهی زنده و جاوید خواهد ماند، زیرا جناب هور مردی مهربان و نوع دوست و علاقمند به کمک و معاضدت یار و اغیار بود. همه وی را به خاطر اخلاق نیکویش دوست داشتند و مورد لطف و محبت همگان بود. (۷)

زمانی که حضرت عبدالبهاء در آمریکا تشریف داشتند روز ۲۹ ماه می سال ۱۹۱۲ میلادی بنا بر درخواست جناب ویلیام هور به قریه فن ود تشریف بردند و در مجلس عمومی تیاسفی‌ها در باره‌ی روح و طی مراتب عالم وجود، خطابه‌ای ایراد فرمودند:

جناب محمود زرقانی در بدایع الآثار در این باره نوشته است که:

روز ۳۱ ماه می سال ۱۹۱۲ میلادی نظر به رجای مستر ویلیام هور، به فن ود تشریف بردند و در منزل ایشان، آن روز علاوه از تشریف احبا، دو محفل لقا، صبح و عصر برای اهالی آن جا منعقد و مهیا، که در هر محفلی ابلاغ کلمة الله و اعلان تعالیم جمال ابهی می فرمودند و نفوس محترمه، منجذب نداء الله گردیدند. قریه فن ود چون محل تابستانی بود و دشت و صحرائی سبز و خرم داشت، خیلی به نظر انور خوش نما آمد، ولی هر قدر جناب هور و احبا رجا و تمنی نمودند که گرما شدید است و هوای نیویورک غلیظ، ایامی چند در این محل اقامت فرمایند، فرمودند: " مجال تفنن و هوا خوری نداریم باید مشغول خدمت به آستان احدیت گردیم " خدمت و صداقت مستر هور و اهل بیتشان در محضر اطهر بسیار مقبول و مکرر در ساحت اقدس مذکور گردید. (۸)

یاد داشت های جناب ویلیام هور

- ۱- نجم باختر شماره ۱۹ صفحه ی ۳۱۱
- ۲- نجم باختر شماره ۱۹ صفحه ی ۳۱۲
- ۳- خاطرات ۹ ساله ی عکا صفحه ی ۸۱
- ۴- خاطرات ۹ ساله ی عکا صفحه ی ۸۲
- ۵- خاطرات ۹ ساله ی عکا صفحات ۱۹۱ و ۱۹۲
- ۶- نجم باختر شماره ۱۹ صفحه ی ۳۱۰
- ۷- نجم باختر شماره ۱۹ صفحه ی ۳۱۲
- ۸- بدایع الآثار جلد ۱ صفحه ی ۱۱۱

جناب جوزف حنّان

حضرت عبدالبهاء در لوحی به اعزاز پولین، خانم حنّان نازل، قوله:
" جناب حنّان خدمتگذاری صدیق و با وفا، با قلبی طاهر و پاک بود که در اشاعه ی امر مبارک از هیچ کوشش و فداکاری دریغ نورزید. شب و روز آرام نگرفت و دقیقه ای از عمر گرانبهایش را بیهوده تلف ننمود. پیوسته در فکر و ذکر تبلیغ و نشر نفعات الله بود. وی عضو فعال جامعه ی بهانیان آمریکا و محبوب القلوب همه یاران رحمانی بود. آن جان پاک برای کمک و راهنمایی نفوس پیشقدم و فداکاری می کرد و چون شعله ی نورانی روشنی بخش مجالس و محافل احباب می گشت. نفس مبارک برجسته و مقدّسی بود که، به همه مهر و محبت می ورزید. اکنون روحش در ملکوت الهی چون ستاره ای تابناک نورافشان و درخشان است و تئلواش سبب روشنائی عوالم لایتناهی است" (۱)

جناب جوزف حنّان که چنین مورد ستایش و عنایت مولای عزیز حضرت عبدالبهاء واقع گردید شخصیتی ممتاز و عالی مقام بود که پس از فوتش جزو حواریون حضرت عبدالبهاء تسمیه گردید. شرح تصدیق و ایمان جوزف و خانمش، پولین حنّان چنین است که، حضرت عبدالبهاء، جناب ابوالفضائل گلپایگانی را برای نشر نفعات و تبلیغ امر الله و نیز خنثی کردن اقدامات عهد شکنان میثاق که به واسطه ی اقدامات ابراهیم خیر الله و سایر نوهوسانی که دنبال حب ریاست و جمع مال از احبای تازه تصدیق بودند، به آمریکا اعزام داشتند. جناب گلپایگانی اول به شهر نیویورک وارد و پس از چندی به سایر نقاط از جمله به شیکاگو، بُستن، واشنگتن، بالتیمور و غیره در حرکت بودند و در هر کجا روزی ۳ مرتبه

کلاس‌های تبلیغی و تزئید معلومات دائر نمودند. در همین کلاس‌ها بود که جناب حنان و بانو به امر مبارک آشنا گشتند و با شرکت در این نوع کلاس‌ها که در واشنگتن به مدت ۲ سال ادامه داشت به تحری حقیقت پرداختند. برای این که علت اصلی اعزام جناب ابوالفضائل و مترجم ایشان جناب علیقلی خان نبیل الدوله به آمریکا مشخص گردد، این شرح را جناب روح‌الله مهرباخانی در کتاب زندگانی ابوالفضائل گلپایگانی نوشته‌اند: علت مسافرت جناب ابوالفضائل به آمریکا این بود که امر بهائی بعد از آن که در آن کشور نفوذ یافت و یک عده نفوس صافی ضمیر و پاک دل و خالی از هر شائبه، ایمان آوردند، بعضی نوهوسان، آنجا را برای کشت بذر نیات فاسدهی خود مستعد دیده و در صدد کاشتن تخم نفاق و نقض میثاق بر آمدند و یاران بی اطلاع آنجا نیز که از الواح و آیات محروم و حقایق امریه در بینشان چندان مشروح نگردیده بود، بعضی در امتحان افتادند و قلوب از اباطیل اهل نقض تزلزلی یافت و سم نافع که در صورت شهد فائق، به آنان تزریق می‌شد، بتدریج اثر خود را می‌نمود. لذا هیکل مبارک، در صدد بر آمدند شخصی را که شایسته این مقام باشد، بدان جا اعزام دارند و برای این کار اراده‌ی مبارک بر اعزام جناب ابوالفضائل جاری شد، تا اولاً بذور فاسده را از اراضی طیبیه مستأصل نمایند و ثانیاً احبای نو ایمان آن اقلیم را که چندان واقف به حقایق امریه نبودند، آشنا به حقیقت کنند. (۲)

گفته شد که جناب حنان و بانو پولین، در ماه دسامبر سال ۱۹۰۱ میلادی زمانی که جناب میرزا ابوالفضائل گلپایگانی در واشنگتن جلسات تبلیغی دائر کرده بود، به امر مبارک آشنا گشتند. در همان کلاس‌ها بود که مادر و خواهر پولین نیز شرکت داشته و بر اثر تعلیمات جناب میرزا

ابوالفضل و راهنمایی‌های آن دانشمند عالی مقام قلبوبیشان به نور ایمان روشن گردید. جناب جوزف حنان از همان روزهای نخست اقبال به امر مبارک، کمر همت در ابلاغ کلمه‌الله بست و به تبلیغ مشغول گشت. این اقدام آن جناب تا آخرین روزهای زندگانش در این عالم خاک امتداد داشت و از سرعت و کوشش باز نایستاد. ایشان علاوه بر این، سفرهای تبلیغی خود را به سایر شهرهای ایالات مختلفه آمریکا آغاز نمود و هر کجا تشنه لیبی را می‌یافت، به سرچشمه زلال تعالیم الهی راهنمایی می‌کرد. آنان که با این خادم جانفشان امرالله آشنا بودند، می‌دانستند که وی بیش از قدرت و قوه‌ی خود خدمت می‌کرد، به خصوص به سیاه پوستان توجهی خاص مبذول می‌داشت. جناب حنان از جمله کسانی بود که در فتنه ناقضین و عهد شکنان سُست عنصر، و اقدامات دکتر ابراهیم خیرالله، وهنی به خود راه نداد و ذیل مبارک حضرت عبدالبهاء را به موهومات آنان رها ننمود، بلکه در مقابل تمسخر و استهزای بی وفایان سعی می‌کرد که سایر مؤمنینی که تازه در ظل لوای امرالله وارد گشته‌اند، حفظ و حراست گردند. و از مکر و خدعه‌ی ناقضین در امان باشند.

حضرت بهاءالله در یکی از الواح در باره‌ی چنین نفوسی می‌فرمایند:

"طوبی از برای نفوسی که به اصغای ندایش فانز شدند و به افقش اقبال نمودند. ایشانند عبادی که ذکر مقامات و وصفشان در فرقان و کتب قبل از قلم اعلی ثبت شده. ایشانند آن نفوسی که در سبیل الهی خوف ایشان را اخذ ننماید و حزن وارد نشود. ایشانند نفوسی که شماتت اعدا و استهزای جهلا، ایشان را از افق اعلی منع ننمود و اشارات امم و شئونات عالم، از استقامت بر امر مالک اسماء محروم نساخت. ایشانند لنالی بحر استقامت و جواهر وجود" (۳)

چالز میسن ریمی، در باره‌اش نوشت: آخرین خدمتی که جناب جوزف حنّان برای احبایش انجام داد آن بود که روز ۲۷ ژانویه ۱۹۲۰ به پستخانه محل رفت تا نامه‌های مبلغینی که عازم سفر تبلیغی بودند، دریافت و به آنان تحویل دهد. اما ناگهان، در عبور از خیابان با اتومبیلی تصادف کرد و نقش زمین گردید و ماشین از روی بدنش عبور نمود. بلافاصله وی را به بیمارستان بردند و پس از درمان اولیه، به خانه‌اش فرستادند. فامیل و دوستان جمعاً برای بهبودیش دعا کردند، ولی امید به باز گشت زندگی در او نبود. آن عزیز و حواری حضرت عبدالبهاء، ۵ روز پس از تصادف، دقیقی بعد از ساعت ۹ صبح، روح پر فتوحش به عالم ملکوت پرواز نمود و از این جهان خاک به افلاک پرید. در مراسم خاک سپاریش فامیل و کلیه‌ی احبا شرکت نمودند و قبرش را گلباران کردند. الواح به زبان انگلیسی تلاوت و ۹ قسمت از کلمات مکنونه، به لسان عربی قرائت و پس از آن دوستان ایرانی به تلاوت آیه «**هَلْ مِنْ مَفْرَجٍ غَيْرِ اللَّهِ، قُلْ سُبْحَانَ اللَّهِ، هُوَ اللَّهُ كُلَّ عِبَادٍ لَهُ وَكُلَّ بَامِرِهِ قَائِمُونَ**» پرداختند و فامیل دسته‌های گل نثار مقام مقدّسش نمودند. وقتی که خبر این فاجعه دردناک به سمع احبای دیگر رسید، برای روح آن عزیز از دست رفته به دعا و مناجات پرداختند و از درگاه الهی عفو و مغفرت مسئلت نمودند. (۴)

آقای جرج لاتیمر یکی از دوستانش، شرحی در باره یکی از خدمات مرحوم حنّان در مجله نجم باختر نوشته: او می‌نویسد وقتی که مدرسه‌ی تربیت به دستور حضرت عبدالبهاء و همت یاران ایران تأسیس گردید. جناب حنّان از اولین کسانی بود که به آن مدرسه کمک مالی نمود و پیوسته مشوق احبا در این امر بود، که تقبلی جهت تهیه زمین و ساختمان

آن مدرسه بفرستند. حضرت عبدالبهاء در لوحی که به اعزاز سر دبیر مجله نجم باختر نازل فرمودند به وی مرقوم فرمودند که:

" که بهترین راه برای جمع آوری تعهدات احبای آمریکا، کانونشن ملی است " وقتی که این لوح در کانونشن ملی سالانه‌ی احبای ایالات متحده آمریکا تلاوت گردید، یکی از احبا پیشنهاد نمود که به یاد بود مرحوم جوزف حنّان و علاقه‌اش به کمک مدرسه‌ی تربیت طهران، هر یک از شرکت کنندگان، مبلغ یک دلار به نام ایشان در صندوقی که بهمین منظور افتتاح می‌گردد پرداخت نمایند. این پیشنهاد که بر وفق دستور حضرت مولی‌الوری بود با حُسن استقبال کلیه‌ی احبای شرکت کننده در آن کانونشن ملی قرار گرفت و بلا فاصله آن صندوق اعانات به نام جناب جوزف حنّان افتتاح و هر یک از شرکت کنندگان مبلغ یک دلار پرداخت نمودند که بلا فاصله برای کمیته مدرسه‌ی تربیت به طهران فرستادند. اینک ترجمه به مضمون لوحی که حضرت عبدالبهاء از حیفاء، پس از اطلاع از صعود جناب جوزف حنّان جهت خانم محترمه ایشان، پولین، به تاریخ ۱۹ مارچ ۱۹۲۰ ارسال فرمودند :

" به دختر محبوبم، خانم پولین حنّان، و اشننگتن دیسی، علیه بهاء‌الله الابهی، هوالله - ای خدای مهربان دست نیاز به بارگاہت بلند کرده مسئلت می‌نمایم، آن عزیز درگاہت، جناب حنّان، آن نفس طاهر و مقدّس، یکی از نخستین کسانی بود که در راه خدمت خود را فدا نمود، شب و روز آرام و قرار نداشت و پیوسته به خدمت امرالله قائم بود و چون کوهی نار، روشنی بخش محافل دوستان، مانند ستاره درخشان در عالم امر می‌درخشید و رویش به نور معرفت ساطع و تابناک بود. آن نفس مقدّس، اکنون در ملاء اعلیٰ مانند خورشید تابان نور افشانی

جناب چالز گرین لیف

می‌کند و گرمی بخش ملکوتیان است. آن نجم افق امرالله از این عالم ترابی قصد آشیانه رحمانی نمود و در فردوس اعلی مقرر گزید. خداوندا او را بیامرزد و غریق بحر مغفرت فرما و در ملکوت ابهی در جنت علیا در حفظ حضرت مئان جای ده. ای پروردگار آن یار جانفشان را در ملکوت اسرار عزت پایدار کن و از صهبای محبت سرشار نما. تویی غفور و عفو. ای دختر ملکوت، این جهان ترابی دار فانی است. هزاران شکر که ترا ستاره درخشان آسمان ابدیت فرمود. همسر تو از عالم ادنی به جهان پنهان پرواز کرد. غمگین و افسرده نباش، به فضل و عنایت الهی امیدوار باش. اگر از این جهان مفارقت نمود دل‌تنگ مباش زیرا در ملکوت ابهی با او خواهی بود. لذا صبور و مطمئن به رحمت الهی باش ع ع " ترجمه به مضمون (۵)

یاد داشت‌های جناب جوزف حنان

حضرت عبدالبهاء در تلگرافی به مناسبت صعود جناب چالز می‌فرمایند:
" در باره‌ی صعود چالز گرین لیف... از خدا خواهم که روح آن عزیز را در بحر غفران مستغرق فرماید «" ترجمه به مضمون (۱)
چالز گرین لیف یکی دیگر از حواریون بر جسته حضرت عبدالبهاء بود که توسط حضرت ولیّ مقدّس و محبوب امرالله به این سیمت مفتخر و متباهی گشت. وی در مزرعه زیبایی نزدیک فیلد اسپرینگ و سیکانسی، در روز ۶ می سال ۱۸۵۷ دیده به جهان گشود. پدرش چارلتون استنفرد گرین لیف و مادرش آگستاس بودند که در آن مزرعه سبز و خرم زندگی می‌کردند. آنان اواخر سال ۱۹۶۰ میلادی از آن قریه به کالیفرنیا نقل مکان کردند، در حالی که از سن چالز دو سال و نیم گذشته بود. چالز دوران طفولیت خود را در آن مزرعه به نهایت رفاه گذرانید. زندگانی در آن کوهستان پر برف وی را عاشق و فریفته طبیعت گردانید و خواهان آن بود که برای همیشه، در میان کوه‌های پر برف و دره‌های زیبا باشد.

او سالیانی بعد، که به قسمت شرقی ایالات متحده باز گشت، از مشاهده قتل کوه‌های پوشیده از برف و نهرها و جویبارهای پر خروش آن نواحی که، طبیعت بستری از گل و سبزه گسترده بود قلباً احساس شادمانی و فرح می‌نمود. وی در سن ۲۲ سالگی به سیمت منشی سنای اسپرینگ فیلد انتخاب گردید و در سن ۴۰ سالگی به مدت ۲۲ سال عضو هیئت مدیره صندوق پس انداز بانک ایلینوز در شیکاگو بود. چالز گرین لیف در روز ۸ ماه اگست سال ۱۸۸۲ میلادی با خانم الیزابت وهرر، از

۱- نجم باختر جلد ۱۱ صفحه‌ی ۹۰

۲- زندگانی میرزا ابوالفضل گلپایگانی صفحه‌ی ۲۷۶

۳- آیات الهی جلد ۱ صفحه‌ی ۲۹۱

۴- نجم باختر جلد ۱۰ صفحه‌ی ۳۴۶

۵- نجم باختر جلد ۱۱ صفحه‌ی ۸۱

اهالی اونستون، در ایلینور ازدواج نمود که حاصل آن وصلت فرخنده، ۲ پسر به نامهای آلبرت و چالز بودند. چالز گرین لیف، در زمان انعقاد جشن چهارصد ساله کشف آمریکا و برگزاری نمایشگاه کلمبیا در شیکاگو، در یوم ۲۳ سپتامبر سال ۱۸۹۳ که تشکیل انجمن ادیان عالم نیز مصادف با همین روز بود، با دیانت بهائی آشنا و از تعالیم حضرت بهاءالله مطلع گشت و با مذاکرانی که با دوست صمیمی و رفیق شفیقش، جناب تورنتون چیس که از کودکی با هم بودند، به دیانت بهائی مؤمن و موقن شد و سپس به عضویت محفل مقدس روحانی شیکاگو انتخاب گردید که تا پایان حیات عنصریش در این جهان ادنی، به شرکت در آن عصبه جلیله ادامه داد. چالز عاشق حضرت عبدالبهاء بود و پیوسته سعی می‌کرد که مطابق تعالیم الهی و دستورات مرکز میثاق ربانی عمل نماید. دانی چالز، بنام اوسکار، با پدر تورنتون، جاتان، در یک محله زندگی می‌کردند و هر دو عضو یک کلیسای بپتیس بودند که بعد ها، هر دو به دیانت بهائی ایمان آوردند و زن و فرزندانشان نیز مؤمن گشتند. وقتی دانی چالز صعود کرد پدر تورنتون چیس که قبلاً شرح حالش در این مجموعه آمده است، به خانواده چالز کمک و مساعدت نمود. جاتان، پدر تورنتون در ۱۵ ماه اکتبر سال ۱۸۹۷ میلادی اقبال کرده بود و زن و فرزندان نیز در همان ایام دیانت بهائی را پذیرفته بودند و به خدمات اشتغال داشتند.

چالز گرین لیف یکی از ۳ نفر مؤمنین اولیه امر مبارک در آمریکا بود که به اتفاق تورنتون چیس و آرتور آگنس، مشترکاً، پایه‌های اصلی و شالوده استوار امر بدیع را در آن دوران، که عده بهائی در آمریکا بسیار قلیل و تعداد الواح حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء هنوز به قدر کافی ترجمه و در اختیار یاران قرار نداشت، تشکیل دادند و با سعی و

کوشش در تبلیغ مشغول گشتند. نتیجه آن اقدامات، انسجام و اتحاد روحانی مؤمنین در آن ایام گشت. چالز و تورنتون اقدامات مشترک خود را در نشر نجات‌الله گسترش دادند و مورد عنایت حضرت مولی‌الوری شدند. هیکل مبارک در لوحی خطاب به آن دو یار عزیز و با وفا می‌فرماید:

" آن دو نفس مبارک، دو ستاره درخشان آسمان امر الهی و شمس حقیقتند که در حال حاضر، درخششان در پس ابرهای تیره پنهان گشته ولی عنقریب تابان و نور افشان خواهند شد " ترجمه به مضمون (۲)

چالز گرین لیف در فتنه ابراهیم خیرالله و یارانش، چون کوهی استوار و مستقیم باقی ماند و به اراجیف و هذیانات آن عهد شکنان سست عنصر، وقعی ننهاد و آنان را ترک نمود. او همراه دوستان مؤمن و با وفایش در آن بحبوحه و طوفان نقض، که سبب انحراف عده‌ای از امر بهائی گشت، بتدریج شروع به تشکیل کلاس‌های درس تبلیغ نمودند و با راهنمایی‌های حضرت عبدالبهاء باعث رونق محافل و مجالس گشتند و با سفرهایی خود به نقاط مختلفه آمریکا احبا را با حقایق امر آشنا کردند. چون اعمال و آمال ابراهیم خیرالله معلوم و واضح گشت، حضرت عبدالبهاء، چند نفر از مبلغین مخلصه، چون جناب فاضل مازندرانی، میرزا حسن خراسانی و حاجی عبدالکریم طهرانی، که خود موجب تصدیق و ایمان ابراهیم خیرالله شده بود را، به آمریکا اعزام فرمودند تا به همجات و ترهات ناقضین عهد و میثاق جواب گو شوند. نتیجتاً تشکیلات امری رونق گرفت و جلسات تحری حقیقت دایر گشت. پس از آنها دانشمند بزرگوار جناب ابوالفضائل گلپایگانی را به آن اقلیم فرستادند تا احبا را با تعالیم جمال مبارک آشنا سازد. با ورود دانشمند یگانه، جناب گلپایگانی، شروع به تعلیم و تربیت احباب طبق موازین امری نمود و

کلاس‌هایی چند دائر کرد. مدتی نگذشت که جمع پراکنده بار دیگر مجتمع گشت و سر و صورتی یافت. در شرح آن ایام آمده است که:

از جمله کسانی که در کلاس‌های درس تبلیغ شیکاگو شرکت داشتند، تورنتون چیس، دکتر ساچر، دکتر آرتور، خانم بریتینگهام، خانم و آقای چالز آیواس و چالز گرین لیف، وکیل بسیار روشنفکر و خانم جوانش، الیزابت بودند. طبق دستور کتبی حضرت عبدالبهاء، آقای پینتر دالی از آلاباما به شیکاگو آمد تا مواعید کتب مقدسه‌ی تورات و انجیل و سایر مسائل امری را که مورد پرسش جناب چالز گرین لیف و دیگران بود، در خدمت جناب ابوالفضائل مورد مطالعه قرار دهند» (۳)

چالز گرین لیف، که هم جسماً و هم روحاً قوی و باعث راهنمایی کثیری گشت در روز ۲۴ ماه می سال ۱۹۲۰ در سن ۶۳ سالگی به ملکوت ابهی صعود نمود. در این مقام یکی از الواح حضرت عبدالبهاء توسط جناب تورنتون چیس، خطاب به جناب چالز گرین لیف: درج می شود. ترجمه

" به واسطه‌ی جناب تورنتون چیس آقای چالز گرین لیف علیه بهاءالله. هوالله، ای مشتاق روی جانان و یار با وفا، جناب تورنتون چیس وقتی که در ارض مقدس عکا مشرف بود، ستایش و تمجید از خدمات شما می نمود. بدان که وی، یار با وفا و ارزشمند و در رفاقت و دوستی، مهربان و صمیمی است، و بر عهد و میثاق الله ثابت و مستقیم . ای راسخ بر پیمان الهی، خدمات شما و همسران مورد رضا و قبول در ملکوت ابهی و مقبول درگاه جمال مبارک است. منزلتان آشیانه مرغان الهی است زیرا که در آنجا مشغول تبلیغ هستید. شما باغبان با وفای گلستان الهی و دو خدمتگذار عتبه‌ی مقدسه‌اید. شکی نیست که این

تأییدات الهیه، سبب رضای خدا و شادمانی شما در این عالم و عالم بعد خواهد گردید. با تحیات ابدع ابهی امضاء عبدالبهاء عباس" (۴)

حضرت عبدالبهاء این مناجات را جهت مبلغین و مهاجرین آمریکای عنایت فرمودند: " هر نفسی که به جهت تبلیغ سفر به هر طرفی نماید، در سفر در بلاد غربت، شب و روز این مناجات را تلاوت نماید: الهی الهی ترانی والها منجذباً الی ملکوتک الابهی و مشتعلأ بنار محبتک بین الوری و منادیأ بملکوتک فی هذه الدیار الشاسعة و الارحاء منقطعاً عما سواک متوکلأ علیک تارک الراحة و الرخاء بعيداً عن الاوطان هانماً فی هذه البلدان غریباً طریحاً علی التراب خاضعاً الی عتبتک العلیا خاشعاً الی جبروتک العظمی مناجیأ فی جنح اللیال و بطون الاسحار متضرعاً مبتهلاً غی الغدو و الاصل حتی تؤیدنی علی خدمت امرک و نشر تعالیمک و اعلاء کلمتک فی مشارق الارض و مغاربها. رب اشدد ازری و وفقتنی علی عبودیتک به کل القوی...ع ع" (۵)

یاد داشت‌های جناب چالز گرین لیف

- ۱ - نجم باختر شماره ۱۹ صفحه‌ی ۳۲۱
- ۲ - نجم باختر شماره ۱۹ صفحه‌ی ۳۲۲
- ۳ - زندگانی میرزا ابوالفضل گلپایگانی صفحه‌ی ۲۸۱
- ۴ - نجم باختر شماره ۱۹ صفحه‌ی ۳۲۱
- ۵ - فرامین تبلیغی حضرت عبدالبهاء صفحه‌ی ۵

جناب دکتر جورج جوزف آگور

حضرت عبدالبهاء در ۲۱ نوامبر ۱۹۱۳ خطاب به جناب آگور می‌فرمایند:
" پسر عزیزم، نامه تو که بوی مشک و عنبر می‌داد واصل گردید. شکر خدا را که تأییدات الهیه شامل حالت گشته و قلباً راه به ملکوت غیب برده‌ای و از صمیم فؤاد به آن متمسکی. قیام به خدمت کن و به طرف اقلیم ژاپن حرکت نما، تا اساس متینی در آن خطه‌ی از جهان، در امر مبارک پایه‌گذاری نمائی و ناس را به سوی پروردگار هدایت کنی. ژاپن استعداد فوق العاده زیادی دارد اما احتیاج به مبلغ و معلم دارد، تا اصول اعتقادات بهائی و تعالیم ربانی بیاموزند. به اعلاء کلمة الله مشغول شو و به نشر نفحات الله مأنوس. امیدم چنین است که بتوانی در این امر بدیع خدمات درخشانی نمائی " ترجمه به مضمون (۱)

دکتر جورج جوزف و همسرش، خانم روح، در هنولولو زندگی می‌کردند. وی پزشکی عالی‌مقام و شخصیتی والا و قرینه‌ی مؤمن و عزیزش، به شغل معلمی اطفال مشغول بود. این زوج فداکار که به امر جمال اقدس ابهی مؤمن شده بودند در آن کشور به تبلیغ و نشر معارف امری می‌پرداختند. وقتی که حضرت عبدالبهاء در اواخر ایام حیات مبارک از سفر غرب مراجعت فرمودند، به نزول الواح فرامین تبلیغی، خطاب به احبا و اماء الرحمن آمریکا و کانادا، نازل فرمودند و آنان را تشویق و تحریص به قیام و اقدام مهاجرت به کلیه ایالات متحده آمریکا، اروپا، آسیا، اقیانوسیه و استرالیا نمودند قوله الاحلی:

" عبدالبهاء را آرزو چنان است که مثل خطه‌ی آمریکا در سایر قطعات عالم نیز موفق و مؤید شوید. یعنی صیت امرالله را به شرق و

غرب رسانید و در جمیع قطعات خمسه عالم، بشارت به ظهور ملکوت ربّ الجنود دهید. این ندای الهی چون از خطه‌ی آمریکا به اروپا و آسیا و آفریقا و استرالیا و جزایر پاسیفیک رسد، آمریکا بر سریر سلطنت ابدیه جلوس نمایند... یقین بدانید که هر نفسی الیوم به نشر نفحات الله قیام نماید، جنود ملکوت الله تائید فرماید و الطاف و عنایات جمال مبارک احاطه کند. ای کاش از برای من میسر می‌شد که پای پیاده و لو به کمال فقر به آن صفحات مسافرت می‌نمودم و نعره زنان در شهرها و دهات و کوه و بیابان و دریا، یا بهاءالابهی می‌گفتم و ترویج تعالیم الهی می‌نمودم. ولی حال از برای من میسر نه، لهذا در حسرتی عظیم هستم بلکه ان شاء الله شما ها موفق گردید... اگر به چین و ژاپون ممکن شود، هیئتی از زن و مرد مجتمعاً روند چقدر خوب است، تا این رشته محبت محکم گردد و به این عبور و مرور، تأسیس وحدت عالم انسانی نمایند و ندا به ملکوت الهی کنند و نشر تعالیم نمایند " (۲)

جناب آگور قبل از این پیام مبارک به دستور مرکز میثاق، در سنه ۱۹۱۳ مأمور به رفتن ژاپن شده بود. در امتثال آن فرمان ملکوتی، جمعی از احبا و اماء الرحمن، منقطعاً عما سواه، از رفاه و آسایش جسم و آلودگی این دنیای چشم پوشیدند و لبیک وفا گفتند و با همه مشکلات و نا ملامتاتی که برایشان پیش آمد، راهی ممالک بعیده چون چین و ژاپون گشتند. دکتر آگور و خانم آگنس الکساندر بنا به تشویق طلعت میثاق در سال ۱۹۱۴ یعنی سال بعد از پیام حضرت عبدالبهاء به دکتر آگور، وارد ژاپون گشتند و مقیم آن کشور شدند و به تبشیر امرالله پرداختند. در الواح نزولی هیکل اطهر، ۶ بار کلمه ژاپون تکرار شده و اهمیت این مأموریت متذکر گشته. حضرت عبدالبهاء در باره‌ی اهمیت سفر احبا به ژاپون می‌فرمایند:

" اگر به ژاپون و آسیای روسیه ... مبلغین بروند نتایج عظیمه خواهد بخشید... ملاحظه کنید که موفقیت حواریون و نساء مؤمنات، مثل مریم مجدلیه و مریم ام یعقوب، چه تاج مرصعی از جواهر زواهر هدایت بر سر نهاده بودند. همچنین موفقیت شما حال معلوم نه، امیدوارم که به زودی موفقیت شما زلزله در آفاق اندازد" (۳)

دکتر جورج آگور در سال ۱۸۵۳ دیده به جهان گشود. مراحل کودکی را در دامان پدر و مادری مسیحی طی نمود و دوران جوانی را با فرح و شادی در سرزمین زیبا و قشنگ هاوایی گذرانید تا به دانشگاه پزشکی راه یافت و با درجه‌ی ممتاز، از آن موسسه‌ی علمی فارغ التحصیل گردید. همسر مؤمنه اش نیز از تفحص در مکاتبات و فرامین هیکل میثاق، نصیبی موفور برد و توقیعاتی چند از طرف حضرت ولیّ عزیز امرالله به افتخارش نازل گشت. دکتر آگور از ماه جون سال ۱۹۱۴ که به ژاپون رفت تا اپریل سنه ۱۹۱۵ در آنجا مقیم و همراه خانم آکنس الکساندر پایه‌های اولیه استقرار دیانت بهائی را پی ریزی نمودند و موفقیت زیادی در این راه نصیبشان گردید. دکتر آگور در زمان توقف در ژاپن در منزلی که به سبک ژاپونی ساخته شده بود زندگی می‌کرد و با اجازه حضرت عبدالبهاء لباس کیمو بر تن نمود. در همان زمان شروع به فراگیری زبان ژاپونی نمود تا بتواند با لسان محلی به تبلیغ پردازد. وی پس از چندی به زادگاهش هونولولو باز گشت، اما طولی نکشید که هیکل مبارک برایش پیغام فرستادند تا مجدداً هر چه زودتر به ژاپون بر گردد. منشی مبارک، از جانب هیکل اقدس به آگور نوشت که:

" عریضه‌ی شما به ساحت مقدّس مولای عزیز، حضرت عبدالبهاء واصل و در جمع یاران قرانت گردید. هیکل میثاق در حالی که جلوی

مسافرخانه مقام اعلی مشی می‌فرمودند، به محض شنیدن نام شما چهره مبارک شادمان گشت و متبسمانه فرمودند: به آگور بنویسید که هر چه زودتر در اولین فرصت ممکنه، به ژاپون بر گردد. طوبی از برای نفسی که به تبلیغ امرالله در آن خطه از جهان نائل گردد. اگر ۵ یا ۶ نفر از احبای مخلص و مؤمن، با کمال انقطاع و توجه و در نهایت اشتیاق و تذکر و با شعله عشق و محبت به آن کشور سفر نمایند و به اشاعه امر پروردگار مشغول شوند، در آینده نتایج آن معلوم خواهد شد" (۴)

دکتر آگور طبق فرمان مولای عزیزش مجدداً به ژاپون باز گشت و مشغول خدمت گردید. رویهم رفته وی و همسرش، خانم روح، چندین بار به آن کشور سفر کردند و اصول تعالیم حضرت بهاءالله را در آن دیار انتشار دادند و الواح کثیری به اعزازشان نازل گشته که در این مقام به چند فقره از آنها اشاره می‌گردد:

حضرت عبدالبهاء ۱۲ فوریه ۱۹۱۴ به وی به این مضمون می‌فرمایند:

" نامه شما واصل گشت خدا را شکر که در مهاجرت به ژاپون پیشقدم شدید و به تبلیغ امرالله و دخول نفوس به ملکوت الهی موفق و مؤید گشتید. این امر شایان ستایش و تمجید است. امیدم چنان است که تأییدات الهیه شامل اقدامات شما در اشاعه و انتشار کلمه‌الله گردد. مطمئن به فضل و عنایت حق باش".

تاریخ ۱۲ اگست همان سال، وی را به افتخار مبشر ملکوت در ژاپون مفتخر نمودند. قوله العزیز و الجمیل:

" ای مبشر ملکوت، مرقومه‌ی شما رسید. هزاران مرحبا به نیت خیر و هدف مقدّس شما. توکل به حق فرما و رویت را به سوی ملکوت الهی بگردان و با صدای بلند فریاد زن: ای مردم، شمس حقیقت تابان

گشته و نور الهی ظلمات غفلت را خرق نموده و نور افشان شده. مقام انسان را والا کرده و بشر را به وحدت و یگانگی فرا خوانده، حجاب از رخ بر افکنده و بشارت به یوم ربّ الجنود فرموده، قلوب افسرده را جانی تازه عنایت کرده. پس ای مردم، بیدار شوید که صبح صادق دمیده، چشم بصیرت باز کنید تا سروش غیب که از عالم ملکوت می‌رسد استماع نماید. ندای ملکوت ابهی بلند شده و به سمع روحانیان رسیده. این ندا به زودی به شرق و غرب عالم خواهد رسید " (۵)

در لوحی خطاب به دکتر آگور و خانم آگنس الکساندر می‌فرمایند:
 " ای دو مرغ بوستان الهی، نامه شما رسید، خدماتتان در این ساحت مذکور و موجب تقدیر است. به خصوص خدمات ارزنده‌ای که در توکیو نمودید. الحمدلله که حق تعالی شما را موفق به نشر نفحات الهی نمود که در آینده از آن، نتایج درخشانی بدست خواهد آمد. این چند دانه که شما در آن ارض غرس نمودید، منجر به خرمن‌ها خواهد شد و آن چند نفری که تبلیغ نمودید به جنود عظیمی مبدل خواهند گردید. شکر خدا را که به عنایتش فائزید و از الطافش بهره‌مندید. آن چند دانه که کاشته شده، احتیاج به باران دارد. اگر یاران آمریکا و هنولولو قیام فرمایند و به آن اقلیم سفر و مهاجرت کنند و به تبلیغ امرالله پردازند، نتایج عظیمه در بر خواهد داشت. شما دو نفر بقدر استعداد خدمت نمودید و به ژاپن سفر کردید. ان‌شاءالله دیگران در پی شما روان خواهند شد و دنباله خدمات شما را خواهند گرفت. ایام به سرعت در گذر است و از انسان نام و نشانی باقی نخواهد ماند مگر آنان که، دانه‌ی محبت در قلوب افراد غرس کنند. آنها، نجوم بازغه افق عنایتند که تا ابد نامشان درخشان و جاوید خواهد ماند " . (۶)

دکتر جورج جوزف آگور، پس از خدمات طولانی در کشور ژاپون و هنولولو در ماه سپتامبر سال ۱۹۲۷ به ملکوت ابهی صعود نمود و از این دار فانی به جهان باقی شتافت و از تنگنای این قفس به فضای دلکش پرواز کرد.

حضرت ولیّ مقدّس و محبوب امرالله پس از اطلاع از صعودش، در تاریخ ۲۲ اکتبر ۱۹۲۷ خطاب به همسرش، خانم روح آگور به این مضمون چنین تسلیت فرمودند:

" از صمیم قلب تأثرات خود را از صعود جناب جورج آگور، شوهر عزیزتان ابراز نموده از ساحت الهی در اعتاب مقدّسه برای ترقی و تعالی روح آن بزرگوار، دعا و مناجات می‌نمایم " شوقی (۷)

یاد داشت‌های جناب دکتر جوزف آگور

- ۱ - ژاپون مشتعل خواهد شد صفحه‌ی ۱۷
- ۲ - فرامین تبلیغی حضرت عبدالبهاء صفحات ۴۵ و ۵۱
- ۳ - فرامین تبلیغی حضرت عبدالبهاء صفحه‌ی ۵۱
- ۴ - ژاپون مشتعل خواهد شد صفحه‌ی ۱۹
- ۵ - ژاپون مشتعل خواهد شد صفحه‌ی ۱۷
- ۶ - ژاپون مشتعل خواهد شد صفحه‌ی ۱۶
- ۷ - ژاپون مشتعل خواهد شد صفحه‌ی ۵۷

خانم تورن برو کروپر

حضرت ولیّ امرالله در باره‌ی خانم تورن برو کروپر می‌فرماید:

"از جمله‌ی اماء زائرات، میسیس تورن بروگ کراپر بود که پس از مراجعت از عتبه‌ی مقدّسه، با روحی سرشار و قلبی طافح از محبت‌الهیّه در لندن، به خدمت و تبلیغ امرالله قیام نمود و دست به کار اقدامات و مشروعاتی گردید، که اندک اندک به معاضدت دوستان اولیّه‌ی انگلستان، بالأخص مساعی جمیله‌ی اتل روزنبرگ، که در سال ۱۸۹۹ به امر مبارک اقبال نموده بود، بسط و توسعه پذیرفت و در سنین مؤخره، یاران جزایر بریطانیای کبیر، تأسیسات امریه خود را بر اساس آن مجهودات محکم و استوار نمودند." (۱)

خانم کروپر، در خدمت‌گذاری و اشاعه‌ی امر حضرت بهاءالله با سعی و کوشش خود توانست نقش مهمی را در تشکیلات بهائی انگلستان ادا نماید. در حقیقت وی نخستین مؤمن سرزمین بریتانیا محسوب است. (نه اولین مؤمن انگلیسی این اقلیم) خانم کروپر اساس و شالوده امر جمال ابهی را در این کشور پایه ریزی نمود. این خادمه‌ی زکیه، توانست به تأسیس اولین مرکز بهائی اقدام و با اهتمام و فیر، آن جمعیت قلیل را در ظل تشکیلات وسیعه‌ی بهیه در آورد تا مورد رضای مبارک قرار گرفت. در سال ۱۸۹۸ عده‌ای از احبای تازه تصدیق ایالات متحده‌ی آمریکا مشتاق زیارت روضه‌ی مبارکه و تشرّف به ساحت مولای عزیز، حضرت عبدالبهاء شدند و با شوق و ذوق وافر راهی اروپا گشتند و به کمال حب و اشتیاق وارد فرانسه گردیدند. در پاریس تعداد دیگری از احبا منجمله خانم کروپر و دخترش به آن کاروان الهی پیوستند و به صوب مصر، حرکت

نمودند. در مصر نیز تعداد دیگری به این هیئت منظم گشتند و کل، مجتمعا، با خضوع و خشوع کامل و تبتل و ابتهاال، عزم کوی جانان کردند. در این سفر بهجت اثر خانم کروپر و دخترش شوق و ذوق دیگری داشتند. ولی با خبر از این بودند که طلعت عبدالبهاء در بند حقد و حسد اعدای امرالله گرفتار و با دسائس و حيله‌های ناقضین مواجه هستند و رفتن این عده که تعدادشان بالغ بر ۱۵ نفر شده بود، در چنان موقعیتی، میسر و مقدور نیست. بنا بر این تصمیم گرفتند که به گروه‌های کوچکتری تقسیم شوند. خانم تورن جزو اولین دسته زائرین کوی جانان بود که در روز دهم ماه دسامبر ۱۸۹۸ میلادی به زیارت حضرت عبدالبهاء نایل گشت. آن روز، از جمله ایام تاریخی دیانت بهائی و دیانت مسیحی محسوب است. زیرا تعدادی زن و مرد از دنیای غرب به زیارت یک نفر شرقی آمده بودند. احساسات رقیقه و عواطف قلبی وی به قدری بود که به الفاظ و عبارات بیان نتوان کرد. او پس از گذشت ۱۰ سال از آن واقعه‌ی تاریخی چنین نوشت: در حین ورود به یک مسافرخانه رفتیم و صبر کردیم تا پاسی از شب بگذرد زیرا دخول به عکا، با وجود دشمنان امر، خطراتی در بر داشت. لذا دیر وقت سوار کالسکه‌ای شدیم و به سوی سجن اعظم روانه گشتیم. کالسکه ما از کنار دریا روی شن‌ها به طرف عکا در عبور بود تا نزدیک دروازه رسیدیم. راننده، وسیله‌ی ورود ما را به داخل سجن فراهم کرد و ما متوجه شدیم که عده‌ای در انتظار ما هستند. از چند پله بالا رفتیم و یک نفر از جلو با شمع کوچکی ما را راهنمایی می‌کرد. غفلتاً در میان تاریکی و نور شمع، چهره متبسم و درخشان حضرت عبدالبهاء نمایان گشت. قبای سفید بلند و موهای پریشان نقره فام و چشمان آبی درخشان مبارک نشانی از عالم ملکوت داشت. ما سعی کردیم تا احساسات روحانی خود را از زیارت مبارک بیان کنیم ولی

آن حضرت با تبسم ملیحی به ما خوش آمد فرمودند. برای ما این واقعه تجربه متحیر کننده‌ای بود که هرگز فراموش شدنی نیست. ما ۴ نفر غربی احساس می‌کردیم که مسافرت طولانی و گذشتن از کوه و دریا و ملاقات احباب، با مشکلاتی که در بر داشت، در مقابل بیانات گهربار مرکز میثاق، که با لطف و عنایت خاصی ما را به حضور پذیرفتند بسیار ناچیز بوده. لذا از همان لحظه تصمیم گرفتیم که به خدمت امرش پردازیم و به تبلیغ و انتشار آئین مقدّسش همت موفور مبذول داریم " ترجمه به مضمون (۲)

اقامت خانم تورن برو کراپر و همراهان در این سفر بهجت اثر، بیش از ۳ روز طول نکشید زیرا ناقضین و دشمنان امر از ورودشان اطلاع یافتند و سبب تحریک حکومت گشتند، لذا حضرت مولی‌الوری برای این که بهانه‌ی جدیدی به دست حاکم و اعدای امرالله ندهند، ما را مرخص فرمودند. با وجود این واقعه غم انگیز، زیارت دلجوی مولای عزیز، خانم کروپر را چنان سرمت باده عشق و محبت کرد، که بالمره خود را فراموش کرد. یکی از زائرین اولیّه می‌نویسد

" با زیارت وجه صبیحش طیر روحم در فضای لامکان به پرواز در آمد و جان و روانم با جهان بالا و عالم لایتنای دمساز گردید. محو طلعت بی مثالش گشتم و از خمر بیانات روح پرورش، نصیب موفور بردم. آنچه فرمود، به سمع قبول اصغا کردیم و آنچه از آیات و تعالیم بدیعه القا نمود، در صفحه‌ی ضمیر مرتسم ساختیم. در محضر مبارکش بنشستیم و چون پروانه حول سراجش مجتمع شدیم ولی از خود بی‌خود بودیم، و گوئی در قید حیات نیستیم... " (۳)

خانم کروپر پس از بازگشت از ارض اقدس و زیارت حضرت عبدالبهاء، همان طوری که در روضه‌ی مبارکه، دعا و مناجات کرده بود

به لندن آمد و اقدامات وسیع‌ی خود را در زمینه‌ی ابلاغ کلمه‌الله و تبلیغ امرالله شروع نمود. یک سال بعد از آن، یعنی در سال ۱۸۹۹ خانم اتل روزنبرگ، به امر مبارک ایمان آورد و در نشر نجات‌الله معین و ظهیر خانم کروپر گردید. آن دو جوهر خلوص و ایمان مشترکاً کمر همت بستند و در انگلستان، با کوشش فراوان توانستند به عده‌ای از مبتدیان و متحریان حقیقت بشارت ظهور حضرت بهاء‌الله را بدهند، در نتیجه با راهنمایی‌های آنان اولین گروه کوچکی به نام جمعیت بهائی تشکیل یافت. این عده قلیل در مدت کم به تعدادی کثیر مبدل گشت که در موقع تشریف فرمائی حضرت عبدالبهاء به انگلستان، به پیشباز و استقبال هیکل اقدس به ایستگاه راه آهن شتافتند. طلعت عبدالبهاء روز ۸ سپتامبر سال ۱۹۱۱ وارد لندن شدند. خانم کروپر و خانم اتل روزنبرگ و لیدی بلامفیلد و تعدادی دیگر از مؤمنین و مؤمنات، در محوطه‌ی ایستگاه حاضر و منتظر رسیدن قطار موکب حضرت مولی‌الوری بودند. به محض توقف قطار و پیاده شدن حضرت عبدالبهاء، شور و غوغائی بر پا شد. همه در نهایت خضوع، با دسته‌های گل، مقدم مرکز میثاق را شادباش گفتند. خانم کروپر از مدت‌ها قبل اتومبیل خود را برای چنین روزی آماده کرده بود. چون ورود فرمودند با اتومبیل خانم کروپر به منزل ایشان نزول اجلال فرمودند. خانم لیدی بلامفیلد که افتخار پذیرائی هیکل مبارک را در منزل خود یافت در باره روز ورود هیکل اقدس به لندن، مطالبی بسیار جالب نگاشته که جناب ابوالقاسم فیضی ایادی محبوب امرالله آنرا چنین ترجمه فرموده‌اند:

به محض این که چشم‌ها به دیدار آن لطیفه‌ی نوراء روشن شد، سکوتی مملو از عشق و احترام سراپای وجود کل را فرا گرفت. چه چهره‌ی پر لطافتی داشت. لباس سفید و بسیار ساده و در روی آن عبای

نازکی انداخته و بر سر، مولوی زیبایی که بر دور آن پارچه حریر بسیار سفید پیچیده شده بود گذارده. محاسن و گیسوان سفید فرو هشته‌اش که در ایام زندان سیاه بوده جمال بی مثالی داشت. چشمانش آبی دلربا، مژگانش بلند و ابروانش باریک و چهره‌اش بسی میزان و متناسب و لبانش فشرده و روح افزا. اینها مزایای ظاهری جسمانی اوست. ولی هر گز کلمات و عبارات بشری از عهده‌ی توصیف آن هیکل ملکوتی بر نیاید... همین که ورود فرمودند آغوش‌های پر از محبت خود را باز کرده فرمودند: "خیلی از شما راضی و مسرورم، محبت شما مرا به لندن آورد. چهل سال در زندان منتظر چنین روزی بودم که پیام الهی را برای شما بیاورم، آیا از پذیرائی چنین میهمانی مسرور هستید؟" گمان می‌کنم که روح ما به این کلمات قدسیه‌ی ملکوتیه جواب داد، زیرا هیچ کدام از حضار قادر به ادای کلامی نشدند (۴) خانم کروپر که در خدمتگذاری پیش قدم بود، ترتیب جلسه بزرگی برای تهنیت قدوم مبارک تدارک دیده بود. جمعیت کثیری از یار و اغیار برای تشریف به حضور طلعت پیمان حاضر و در تالار دیگری میزهای گل و شیرینی و شربت چیده شده بود. چون جمعیت زیاد بود و گنجایش آن عده را نداشت خانم کروپر عرض کرد منزل کوچک است گنجایش همه را ندارد. فرمودند: "منزل کوچک نیست باید قلوب وسعت داشته باشد. در عکا اوایل ورود در یک اتاق ۱۳ نفر منزل داشتیم. من از خدا می‌خواهم که قلوب را گشایش بخشد، یاران را وسعت عنایت فرماید و گشایش قلوب ممکن نیست جز به محبت‌الله. اگر گشایش از امور دیگر حاصل شود، عرضی است، موقت است، زود به تنگی تبدیل می‌شود، اما سرور و گشایشی که به محبت‌الله باشد ابدی است. همه سرور و لذایذ دنیوی، از دور جلوه‌ای دارد، لکن چون نزدیک شود

سراب است" (۵) نطق کامل آن شب، در کتاب مجموعه خطابات مبارک صفحه ۲۲ درج گردیده و جناب محمود زرقانی که در آن سفر در التزام مبارک بود، شرحی در سفرنامه مبارک، چنین نوشته است: هیکل مبارک جمعاً قریب ۴ هفته در لندن تشریف داشتند، به استثنای سفر کوتاهی که به شهر بریستول فرمودند. در تمام آن مدت خانم کروپر در خدمت مبارک بود حتی متحرریان حقیقت را که مشتاق زیارت هیکل مبارک بودند، از راه‌های دور، با اتومبیل خود به حضور مبارک می‌آورد و هر کجا حضرت عبدالبهاء دعوت داشتند و یا به ملاقات اشخاص تشریف می‌بردند، خانم کروپر در معیت مبارک بود. یک روز به جلسه‌ای که در نزدیکی پارک ریچموند تشکیل شده بود تشریف بردند، در مراجعت به منزل، همراه خانم کروپر، لیدی بلامفیلد و اتل روزنبرگ و چند نفر دیگر به پارک ریچموند تشریف فرما شدند. شرح بسیار جالبی از آن روز در کتاب حضرت عبدالبهاء مرکز عهد و میثاق الهی، چنین نوشته شده: یکی از منازلی که در آن جلسه بسیار با شکوه منعقد گشت، نزدیک پارک ریچموند در لندن بود. حضرت عبدالبهاء به درخت و سبزه و مناظر طبیعی خیلی علاقمند بودند، لذا بنا بر استدعای خانم کروپر و دیگران، به آن پارک تشریف بردند. در آن هنگام بچه‌ها مشغول مسابقه‌ی اسب سواری بر اسب‌های کوچک بودند. حضرت عبدالبهاء ایستاده آنان را نظاره می‌فرمودند. وقتی یکی از دخترها از همه پیشی گرفت و برنده مسابقه گردید، هیکل مبارک خیلی مسرور شدند و شروع به دست زدن نمودند و با صدای بلند براو براو فرمودند. در بازگشت، چون از روی پل سرپنتین در حال عبور بودند، دفعتاً کلیه‌ی چراغ‌های اطراف روشن گردید، هیکل اطهر از این واقعه خیلی خوشحال شدند. پس از ۹ ماه سیر و حرکت و اعلا‌ی امرالله در

آمریکا و کانادا، روز ۱۳ ماه دسامبر ۱۹۲۲ به لیورپول تشریف فرما گشتند و بعد از چند یوم در ۱۶ دسامبر ۱۹۲۲ به طرف لندن حرکت فرمودند. پس از ورود مانند دفعه قبل به منزل خانم لیدی بلامفیلد که استدعا کرده بود، و منزل خود را برای اقامت مبارک آماده نموده بود ورود فرمودند. خانم تورن برو کروپر و دخترشان، و خانم اتل روزنبرگ و تعداد دیگری از احبای لندن و پاریس، مقدم مبارک را خوش آمد گفتند و خود را برای خدمتگذاری آماده نمودند. حضرت عبدالبهاء ۴ هفته در انگلستان اقامت فرمودند. در یکی از آن ایام چون از جلسه‌ای بیرون تشریف آوردند خانم کروپر مشاهده نمود که طلعت پیمان خسته هستند لذا استدعا نمود که برای رفع خستگی به پارک نزدیکی تشریف ببرند تا رفع خستگی گردد. حضرت عبدالبهاء این پیشنهاد را قبول فرموده سوار اتومبیل خانم کروپر شدند و به پارک نزول اجلال فرمودند و در وسط باغ کنار دریاچه پیاده شده قریب یک ساعت مشی می‌فرمودند و به اطفالی که بین راه بر می‌خورند خیلی اظهار عنایت می‌کردند و به آنها پول مرحمت می‌فرمودند و نوازش می‌کردند. بالاخره ایام اقامت مبارک در لندن به پایان رسید و عزم رفتن به پاریس فرمودند. خانم کروپر که شب و روز در خدمت مرکز میثاق بود، غمگین و افسرده گشت و برای ادای احترام جلسه عظیمی تدارک دید که تعداد ۱۶ نفر مدعو دعوت داشتند. وی نهایت دقت در انتخاب همه گونه وسائل راحتی هیکل میثاق را فراهم کرده بود. به محض ورود حضرت عبدالبهاء، همه در نهایت خضوع و خشوع بپا خاستند و مراسم احترامات فائقه به جا آوردند. هیکل اقدس قبل از عزیمت به پاریس در تاریخ ۳۱ دسامبر در حالی که خانم کروپر در معیت مبارک بود، عازم اکسفورد شدند. آن مدرسه از کلیه‌های معتبر مشهور است. از لندن چون

مرکب مبارک حرکت نمود، پس از دو ساعت به آنجا نزول اجلال فرمودند. و از ایستگاه راه آهن یک سر به منزل پروفیسور چینی، از فلاسفه و مؤلفین مشهور انگلستان تشریف بردند. زیرا پروفیسور مذکور در حالت بیماری و ابتلای به مرض فلج، چون بعضی از رسائل و جراید را در خصوص سفر مبارک می‌خواند و از تعالیم مبارکه مطلع می‌شود، اقبال می‌کند و شرح حال را حضور مبارک به آمریکا می‌فرستد و از وجود مبارک وعده خواهی می‌کند و آرزوی تشریف به لقای انور می‌نماید. آن بود که پس از تشریف فرمائی مبارک به لندن، پروفیسور چینی، تدارک مجلس مخصوصی در دارالفنون اکسفورد نمود و وجود اقدس را دعوت کرد. پس از ورود اول پروفیسور مذکور را دیدن فرمودند. و با کمال عنایت با ایشان به صحبت مشغول شدند و او هم مضامینی را که با حالت بیماری در خصوص امر مبارک مشغول به نوشتن بود، ارائه می‌نمود و به نظر انور می‌رسانید. چنان حال توجه و اقبالش در محضر انور مقبول و چندان مؤثر افتاد، که مکرر سر و صورت او را می‌بوسیدند و دست مبارک را به روی و مویش می‌کشیدند. ناهار را در منزل پروفیسور چینی میل فرمودند. سر میز خود ایشان و حریشان با جمعی از دوستان لندن و اکسفورد و خدام حضور در محضر اطهر مشرف بودند. عصر پس از آن که چای تناول فرمودند. دو اتومبیل مخصوص حاضر با بعضی دوستان و ملتزمین، به دارالفنون تشریف بردند. حین نزول قدوم اطهر، چند نفر از رؤسا که دم در منتظر ورود مبارک بودند با نهایت تعظیم و تکریم خوش آمد گفتند. لیدی بلامفیلد از ملاقات و بیانات حضرت عبدالبهاء در باره همسر پروفیسور چینی که به خانم کروپر فرمودند چنین نوشته: همسر پروفیسور چینی، الیزابت، از شخصیت‌های برجسته و شاعره معروفی بود که در نهایت محبت و فداکاری

از شوهر خود مواظبت و نگهداری می نمود به طوری که بارها مورد عنایت و الطاف هیکل مبارک طلعت پیمان قرار گرفت. در بازگشت از اکسفورد به لندن، در حالی که اشک دور چشمان حضرت عبدالبهاء حلقه زده بود به من و خانم تورن برو کروپر که در معیت مبارک بودیم فرمودند: آن خانم یک فرشته است و سرمشق همه محبوبان است، بلی او خانم کاملی و فرشته است. یک روز که من و خانم کروپر در معیت مبارک در اتومبیل جالس بودیم، خانم کروپر رو به هیکل مبارک نموده سؤال کرد، آیا میل مبارک نیست که به حیفا باز گردید و در جمع فامیل عزیزتان باشید؟ حضرت عبدالبهاء تبسم کرده فرمودند: "من مشتاقم که شما دو نفر بدانید که دختران حقیقی من شماها هستید که به شما محبت دارم، تا آنان که شما متذکر شدید" از استماع این بیان مبارک قلوب من و خانم کروپر لبریز از شعف و مسرت گشت و با خود اندیشیدیم که چگونه می توانیم قدم کوچکی در راه محبوبمان برداریم ترجمه به مضمون (۶)

بالآخره پس از کوشش های پر ثمر و مداوم خانم کروپر، لیدی بلامفیلد و خانم اتل روزنبرگ و جمعی دیگر از مؤمنین و مؤمنات در تاریخ ۶ جون سال ۱۹۲۲ اولین گروه بهائیان انگلستان را در منزل خانم کروپر تشکیل دادند تا اعضاء نخستین انجمن شور ملی انگلستان را انتخاب نمایند. دو نفر نماینده، جناب دکتر اسلمنت از بورن موث و آقای هال از منچستر و بقیه ۷ نفر دیگر از لندن انتخاب شدند.

حضرت ولی محبوب و بی همتای امرالله در توفیق مبارک مورخ ۱۶ دسامبر سال ۱۹۲۲ خطاب به آن انجمن شور ملی انگلستان می فرمایند:

"برادران و خواهران روحانی، این اولین نامه ایست که پس از بازگشت از مسافرت به مناسبت تشکیل انجمن شور روحانی، برای شما

ارسال می دارم و با قلبی طافح دعا می کنم و امیدوار است حکام بنیان امرالله در آن اقلیم هستم. خوشحالم که پس از ماه ها دوری از مرکز جهانی امر، با روحیه ی قوی و مطمئن، قادر خواهم بود به انجام وظایف مهمه ای که بر دوش من گذارده شده به نحو احسن به پردازم. بذرها ی محبتی که بر اثر تبلیغ و اعلان امرالله در قلوب مشتاق متحریران حقیقت غرس نموده اید اکنون به ثمر رسیده. چقدر خوشحالم که آن انجمن سبب اتحاد یاران و الفت و وداد بین دوستان در آن سامان گردیده. از صمیم قلب دعا و مناجات می نمایم که خداوند شما را در انجام اهداف مقدسی که در پیش دارید کمک و مساعدت فرماید. تا در اقدامات خود منصور و مظفر گردید. شکی نیست که مخابره و مکاتبه با سایر نقاط و چاپ کتب و رسائل را، مورد توجه قرار خواهید داد. با بی صبری مشتاق اخبار موفقیت آمیز شما هستم"

ترجمه به مضمون (۷) و نیز خطاب به انجمن ملی شور روحانی می فرمایند:

"با نهایت شعف و مسرت قلبی، شرکت خواهر محبوبم، خانم کروپر را ابراز می دارم. مطمئنم که درایت و کاردانی همراه تجربه های ذیقیمت ایشان و نفوذ کلمه ی آن عزیز، آینده ی درخشانی جهت پیشبرد مقاصد امری و اهداف آن انجمن در بر خواهد داشت..." ترجمه به مضمون (۸) منشی مبارک در تاریخ ۲۹ ژانویه سال ۱۹۲۷ مطالبی به این مضمون نگاشته:

"هیکل اطهر از اطلاع بیماری خانم کروپر محبوب و گرامی، سخت غمگین و متأثر شدند. همه ما مشغول به دعا و مناجات جهت بهبودی وی هستیم" "هیکل مبارک از رسیدن عکس خانم کروپر بسیار مسرور شدند. هیکل اطهر ترتیب درج آن عکس را در کتاب عالم بهائی داده اند" در کتاب دوران قیادت حارسان امرالله، مذکور است که:

جناب دکتر چستر تاچر

حضرت ولیّ محبوب امرالله در باره‌ی جناب چستر تاچر می‌فرمایند:
" از جمله نفوس مبارکه، که در سنوات اولیّهی اعلام امرالله در آن اقلیم دعوت الهی را اجابت و حیات پر انوارشان را در سبیل اعلاء کلمةالله و نشر نفعاتالله و خدمت عهد و میثاق الله صرف نمودند، عبارتند از... چستر تاچر... این ذوات مقدّسه، مانند نجوم بازغه از افق عزت ابدیه طلوع نمودند و نامشان پیوسته در صفحات تاریخ، با تأسیس و استقرار شریعتالله در خطه‌ی آمریک توأم و هم عنان خواهد بود" (۱)

آقای چستر تاچر یکی از مؤمنین و مخلصین جانفشان امرالله در قاره آمریکای شمالی بود که به واسطه‌ی قیام و اقدام عاشقانه در نشر نفعاتالله و اعلان امرالله و خدمات ممتازه‌اش به دینالله در هنگامی که طوفان نقض و اختلاف دامن گیر یاران آن سامان و جامعه نو پای آن اقلیم را گرفته بود و از هر جهت مواجه با لطمات شدید قرار داشت، با شجاعت و شهامتی کم نظیر بر عهد و پیمان حضرت عبدالبهاء مستقیم و راسخ ماند. وی با تحمل ناراحتی بسیاری که از طرف معاندین و تفرقه اندازان دید، ذیل امر مقدّس جمال ابهی را ترک نکرد و از طریق عشق و وفا دست نکشید. بلکه در اشاعه‌ی امر نازنین و آئین مبین حضرت ربّالعالمین، ساعی و جاهد بود. به همین خاطر از جانب حضرت ولیّ امرالله به حواری حضرت عبدالبهاء منصوب گشت و به این منقبت و موفقیت نایل گردید که نام مبارکش زینت بخش کتاب عالم بهائی شد و برای ابد، مخلص و جاودان گشت. در شرح حال جناب تاچر آمده است که وی در شیکاگو از پدر و مادری مسیحی متولد گردید و مراحل کودکی و

« خانم کورین ترو در اوّل نوامبر سال ۱۸۶۱ در آمریکا به دنیا آمد وی یکی از حواریون اولیّهی حضرت عبدالبهاء بود که حضرت ولیّ امرالله وی را به سیمت ایادی امر انتصاب فرمودند. پس از صعودش تلگراف ذیل از طرف ایادی مقیم ارض اقدس به آمریکا مخابره شد: "از فقدان حواری ممتاز حضرت عبدالبهاء، ایادی امرالله امهالله کورین ترو متالم، معاضدت طولانی ایشان در تاریخ ایام اولیّهی امر در آمریکا و نیز در ارتفاع امّ المعابد غرب، دفاع خلل ناپذیر و قهرمانانه‌اش از عهد و میثاق و استقامت و پشتیبانی او از حضرت ولیّ امرالله در مراحل مختلف از تحول نظم جهانی بهائی فراموش نشدنی است و تاریخ امر را در غرب غنی می‌سازد مقتضی است مجالس تذکر شایسته در مشرق الاذکار بر گزار شود " (۹)

یاد داشت‌های خانم تورن برو کروپر

- ۱ - قرن بدیع صفحه‌ی ۵۱۵
- ۲ - عهد و میثاق حضرت عبدالبهاء صفحه‌ی ۲۴۶
- ۳ - قرن بدیع صفحه‌ی ۵۱۱
- ۴ - حیات حضرت عبدالبهاء صفحه‌ی ۱۷۰
- ۵ - مجموعه خطابات حضرت عبدالبهاء صفحه‌ی ۱۶
- ۶ - شاهراه منتخب صفحه‌ی ۱۷۱
- ۷ - سرنوشت محتوم صفحات ۹ و ۱۰
- ۸ - سرنوشت محتوم صفحه‌ی ۱۵
- ۹ - دوران قیادت حارسان امرالله صفحات ۲۴ و ۲۷ و ۳۰۷

نوجوانی را در آغوش مادری دانا و فهمیده گذراند تا به درجه بلوغ رسید. زمانی که برای نخستین بار در سال ۱۸۹۳ میلادی صیت بزرگواری حضرت بهاءالله به عنوان حکیم مشهور از مقدسین ایرانی، در کنگره‌ی ادیان در شیکاگو، به گوش شرکت کنندگان در آن مجمع عظیم رسید. و همگان اطلاع یافتند که یکی از مستشرقین مشهور و نامی انگلستان، استاد کرسی دانشگاه کمبریج، پروفیسور ادوارد بران، به حضور حضرت بهاءالله، بار یافته و از عواطف حضرتش بهره مند شده و در رساله‌ای بسیار شیوا، از آن تشریف و دیدار، آن حضرت را چنین ستوده:

" مستشرق شهیر انگلیسی پروفیسور ادوارد بران، از دارالفنون کامبریج، طی پنج روزی که در بهعی (از ۱۵ تا ۲۰ آوریل ۱۸۹۰) میهمان مبارک بود، چهار مرتبه به ساحت اقدس جمال قدم جل ثنائه‌الاعظم شرف مثول یافت، و آن ملاقات و تشریف به صدور این بیان عظیم و تاریخی از فم اطهر که می فرماید «این جنگ‌های بی ثمر و محاربات خانمان سوز منقضی شود و صلح اعظم تحقق یابد" در تاریخ امرالله ابدیت و خلود پذیرفت. مستشرق مذکور شرح تشریف خویش و تأثیراتی را که از شرفیابی به محضر انور، در قلب و روان وی حاصل شده به دین بیان توصیف می نماید: " دو چشم به جمالی افتاد که هرگز فراموش ننمایم و از وصفش عاجزم. حدتِ بصر از آن منظر اکبر پدیدار و قدرت و عظمت از جبین مبینش نمودار. به یک نظر کشف رموز دل و جان نمودی و به یک لحظه، اسرار قلوب بخواندی. می‌پرس در حضور چه شخصی ایستادم. و به چه منبع تقدیس و محبتی تعظیم نمودم که تاجداران عالم غبطه ورزند و امپراطورهای امم حسرت برند "

و نیز می‌نویسد: " پنج یوم از مغتنم ترین ایام و نفیس ترین اوقات حیات را در ساحت اقدس گذراندم و از فیض حضور و درک دیدار جواهر وجودی که منشأ و مبدأ روح بدیع و پر عظمت الهیه‌اند، بهره و نصیب موفور بردم. روحی که با قدرت مکنون و قوت دائم التزاید خویش در احیاء عالم و بیداری امم که در رقد غفلت غنوده، بل چون نفوس میته در ارض محشورند، در کوشش و تلاش است و فی الحقیقه ایامی پر انجذاب بود، اوقاتی پر نشنه و فیوضات. قلم از تقریرش عاجز است و بیان از توصیفش قاصر " (۲)

لذا جمعی از متحریان حقیقت و طالبان وادی معرفت، مشتاق تفحص و جستجو گشتند و در صدد چگونگی موضوع بر آمدند. این حُسن اتفاق یک سال پس از صعود حضرت بهاءالله به طور غیر مترقبه اتفاق افتاد و ظهور آب آسمانی و موعود کل امم و ملل را بشارت می‌داد. در سال ۱۸۹۲ میلادی یکی از احبای سوریه پس از تشریف به حضور مولای عزیز، با کسب اجازه از حضرت عبدالبهاء به نیویورک رفت و بساط تبلیغ گسترده و عده‌ای را به دیانت بهائی راه نمائی نمود. وی نیز با تشکیل جلسات تبلیغی به ابلاغ امرالله پرداخت و کلاس‌هایی جهت تزئید معلومات دایر نمود. جناب دکتر چستر تاچر که مترصد و منتظر اخبار و بشارات جدید بود، به این کلاس‌ها راه یافت و به تحری حقیقت پرداخت. طولی نکشید که با مذاکرات با تنی چند از احباب مانند جناب تورنتون چیس اول مؤمن آمریک و جناب چالز گرین لیف، که هر دو بعداً جزو حواریون حضرت عبدالبهاء در آمدند، دیانت بهائی را پذیرفت و در جرگه‌ی محبین و مصدقین وارد گشت. همان طوری که حضرت بهاءالله در آثار مبارکه نبوت به نفوذ امر اقدسش در غرب داده بودند مصداق یافت. قوله الاحلی:

" آنه اشراق من جهة الشرق و ظهر في الغرب آثاره "

به زودی آثار نفوذ امرالله رتبه بر آفاق زد و تقدمش در اقالیم باختر ظاهر و عیان شد و بشارت ظهورش در آن صفحات منتشر گشت. در همان سنوات نخستین اعلان امر در آن خطه، جمعی از فحول اهالی من جمله دکتر تاجر به حقانیت شریعت الهیه پی برد و از آن پس کمر همت بر احیای نفوس بست و شب و روز کوشش نمود تا هر چه بیشتر به تعداد بهائیان افزوده گردد. به همین سبب به ابلاغ امر در بین بزرگان و افراد سرشناس شیکاگو مشغول گردید.

حضرت ولی امرالله در باره‌ی استقرار امرالله در غرب، می فرماید:

" عصیان و طغیان مرکز نقض و هبوب اریاح عقیمه نکث، هر چند سراج میثاق را در سنین معدوده از اشاعه انوار باز داشت و حیات طلعت پیمان را به خطر عظیم افکند، قلوب را مشوش نمود و خدمات و مجهودات رافعین لوای امرالله و ناشرین نفعات الله را در شرق و غرب از تقدم و پیشرفت سریع محروم ساخت، ولی چون به نظر دقیق و بصر حدید ملاحظه نمایم معلوم و واضح خواهد شد، که این فتنه‌ی هائله و رجه‌ی مؤلمه، مانند سایر فتن و محن که از بدو طلوع نیر حقیقت هیکل امرالله را طی یک قرن احاطه نموده بود، موجب تطهیر آنین الهی گردید و مایه‌ی تشیید شریعت سبحانی شد " (۳)

هر چند که طوفان نقض از ناحیه منتسبین مبارک از ابتدا رسوخ نمود و سبب هیجان و غلیان عظیمی در بین مؤمنین گشت، ولی خوشبختانه آنین مقدس الهی از لوث وجود مفسدین پاک گردید و هویت امر الهی ثابت و مدلل گشت و بر عالمیان ظهور و بروز آن آشکار شد. وقتی در آمریکا مخالفت با امرالله شروع و باعث تخدیش اذهان و تفرقه در بین یاران تازه

تصدیق گشت، چستر تاجر که خود اخیراً به جامعه پیروان امر در آن خطه وارد گشته بود، از امتحانات موجود تزلزلی نیافت. اول من امن آمریکا، جناب تورنتون چیس در خاطراتش، از آقای چستر تاجر چنین یاد می‌کند و مقام وی را در آن انقلاب و افتتان می‌ستاید. او می‌نویسد:

در بحبوحه‌ی اقدامات ناقضین و ناکثین که جامعه‌ی نو پای شیکاگو را به لرزه انداخته بود، آقای تاجر، چون سد سکندر در مقابل هذیانات و اراجیف آنان متهورانه ایستادگی کرد و برای خنثی کردن اقدامات آنان پیشنهاد نمود که جامعه‌ی بهائیان شیکاگو که وفادار به حضرت عبدالبهاء هستند، اقدام به تشکیل و انتخاب شورای بهائیان در آن شهر نمایند. این پیشنهاد مورد تصویب قرار گرفت و در تاریخ ۱۶ ماه مارچ سال ۱۹۰۰ میلادی هیئت مدیره انتخاب گردید و در آن مجمع، اعضاء، جناب دکتر تاجر را به ریاست هیئت برگزیدند. وی با لیاقت و کاردانی به دفاع از امر مبارک پرداخت و توجه همگان را به قیادت و رهبری حضرت عبدالبهاء به عنوان تنها مرکز منصوص عهد و پیمان جمال مبارک معطوف داشت. و سعی نمود تا با رأفت و محبت اعدا امرالله را ساکت نماید، شاید از اقدامات بیهوده خود دست بردارند. (۴)

جالب است که گفته شود در آن رأی گیری، هیچ یک از آن جمع منحرف، به عضویت در هیئت مدیره انتخاب نگردیدند. ولی هر قدر امر الهی پیشرفت می‌نمود و تعداد جدیدی به جامعه شیکاگو اضافه می‌گردید، حقد و حسد متمردين و منحرفین بیشتر می‌شد و هر لحظه به نشر مفتریات و اوراق شبهات می‌پرداختند. ولی حضرت عبدالبهاء به آثار قلمیه و نزول الواح نصیحیه احبا و یاران را در جمیع صفحات از شرور آنها و حیل و

تزویراتشان محفوظ و مصون می‌داشتند. از جمله آن الواح مبارکه، دو لوح منیع است که به نام لوح هزار بیتی در بین احبای ایران شهرت یافته این لوح منیع که مشحون از در و گوهر گرانبهای کلمات و بیانات مبارکه است مانند سایر آثار قلمیه آن وجود مبارک در صفحه روزگار باقی ماند. جناب چستر تاجر در این هنگام، نظامنامه و آئین‌نامه‌ای جهت اداره امور تشکیلات امری تدوین و تنظیم نمود. تا محافل و مجالس یاران بدان نحو برگزار گردد. در آن نظامنامه پیشنهاد شده بود تا برای اداره امور جامعه‌ی بهائیان شیکاگو، هیئتی مرکب از یک رئیس، ۳ نفر معاون، یک نفر منشی، یک نفر حسابدار، یک نفر خلاصه‌نویس و مسؤل مکاتبات، یک نفر امین صندوق و یک نفر به عنوان ثبت تاریخ امر در آمریکا تعیین گردند. یکی از احبای شیکاگو به نام آقای فانی لینچ، گزارش داد که بر اثر این نظامنامه و عمل کرد آن که توسط جناب تاجر ارائه گردیده و به صورت فعل در آمده است، مرکز نقض در آمریکا "خیرالله" چون از هر طرف مایوس گشت به قسمت جنوبی شیکاگو کوچ نموده و خود را رهبر جامعه آمریکا قلمداد کرده و مدعی تشکیل بیت العدل اعظم گشته است. ترجمه به مضمون (۵)

در ماه دسامبر ۱۸۹۹ در کمال تعجب لوحی از حضرت عبدالبهاء واصل گشت که در آن، خبر از امتحانات و شدت بحران داده بودند و احبا را به صبر و سکون و وفاداری به عهد و پیمان الهی سفارش فرمودند و متذکر شده بودند که در نهایت محبت با جمیع معامله و معاشرت نمایند تا از دو دستگی و اختلاف کاسته شود. با صدور این دستور، نقش جناب تاجر معلوم گشت و او کاملاً هوشیارانه در سمت رئیس هیئت جامعه‌ی شیکاگو، احبا را به تعلیمات حضرت بهاء‌الله و نصایح حضرت عبدالبهاء

دلالت و راهنمایی می نمود. و در عین حال با قاطعیت جامعه‌ی بهائیان را از وجود ناقضین پاک و مطهر کرد و با تشکیل کلاس‌های تبلیغی و تزئید معلومات امری و ترتیب جلسات و کنفرانس‌های مختلفه، توجه یاران را به طلعت پیمان و تعلیمات مبارکه آشنا نمود. در اثر این اقدامات جناب چستر تاجر: "قوای مکنونه مندمج در هویت این امر اعز صمدانی بیش از پیش بر بیگانه و خویش ظاهر و آشکار گردید" (۶)

جامعه‌ی بهائیان شیکاگو تحت رهبری مدبرانه‌ی جناب چستر تاجر به مدت ۱۰ سال بدین نحو اداره گشت. سپس با معاضدت دو نفر از احبای اولیه، یعنی جناب تورنتون چیس و آقای چالز گرین لیف، که هر دو از طرف حضرت ولیّ عزیز و محبوب امرالله به عنوان حواریون حضرت عبدالبهاء انتخاب شدند، بعد از فروکش کردن آن طغیان و بحران، روش مسالمت آمیز در پیش گرفتند و دیگر یاران را نیز وادار کردند که رفتارشان با عهد شکنان معتدلانه باشد. زیرا امیدوار بودند که برخی از گمراهان مجدداً به دامن امر بر گردند و از کار خود پشیمان شوند. نزول الواح و تعلیمات حضرت عبدالبهاء نیز مؤید همین روش بود:

"امید است، این ملت آزاد و عظیم، اولین ملت و جمعیتی باشد که اساس اتفاق و آشتی بین ملل را بنیان نهد و وحدت نوع انسان را اعلان نماید. پرچم صلح عمومی بر افرازد و راییت محبت و یگانگی مرتفع سازد... امید چنان که مردم این سرزمین معارف مادی را به معرفت الهی منضم نمایند و از مدنیت جسمانی به مدنیت روحانی و نورانیت آسمانی گرایند و این حقیقت از این بلاد به سایر جهات سرایت نماید" (۷)

حضرت عبدالبهاء در روز شنبه ۸ اپریل سنه ۱۹۱۶ در باغچه روضه‌ی مبارکه در بهجی، خطاب به احبای صدیق و ممتحن آمریک می‌فرماید:

" ای نفوس مبارکه، من از برای شماها فوز و فلاح ابدی می‌خواهم و موفقیت تامه در جهان الهی می‌طلبم. آرزوی من چنان است که هر یک از شما، از افق عالم، مانند ستاره‌ی صبحگاهی بدرخشید و در این باغ الهی، هر یک شجره‌ی مبارکه گردد و فواکه و ثمره ابدی بخشید. لهذا شما را به آنچه سبب تأیید آسمانی و روشنائی در ملکوت الهی است دلالت می‌نمایم " (۸)

و نیز در همان لوح مناجاتی جهت مهاجرین نازل فرموده اند قوله الجمیل:
 هو الله

" ای خداوند بی همتا، ای رَبّ الملکوت، این نفوس سپاه آسمانی تواند امداد فرما و به جنود ملاً اعلیٰ نصرت کن، تا هر یک نظیر اردوئی شوند و آن ممالک را به محبت‌الله و نورانیت تعالیم الهی فتح کنند. ای خدا، ظهیر و نصیر آنها باش و در بیابان و کوه و درّه و جنگل‌ها و دریاها و صحراها مونس آنها باش. تا به قوت ملکوتی و نفثات روح القدس فریاد زنند. تونی مقتدر و عزیز و توانا و تونی دانا و شنوا و بینا " (۹)

در لوح اوّل دوره دوّم این مناجات در بالاخانه اسمعیل آقا در بیت مبارک نازل گشته

این مناجات را هر یک روز، یک مرتبه تلاوت کند
 " پروردگار مهربانا، شکر ترا شاهراه هدایت بنمودی و ابواب ملکوت بگشودی و به واسطه‌ی شمس حقیقت تجلی فرمودی. کوران بینا نمودی و کران شنوا کردی، مرده‌گان زنده فرمودی و فقیران اغنیا کردی، گمراهان را راه بنمودی و تشنگان را به چشمه‌ی هدایت دلالت کردی. ماهیان لب تشنه را به دریای حقیقت رساندی و مرغان آواره را به گلشن عنایت دعوت فرمودی. پروردگارا، جمعی هستیم بندگان تو و فقیران تو، دور

افتاده‌ایم مشتاقان تو. تشنه چشمه‌ی تویی و دردمند درمان تویی. در ره تو قدم نهادیم و مقصد و آرزوی جز نشر نفحات تو نداریم. تا نفوس فریاد اهدنا الصراط المستقیم بر آرند و دیده به مشاهده‌ی انوار روشن نمایند، از ظلمات جهالت برهند و طائف حول سراج هدایت گردند. بی نصیبان نصیب برند و محرومان محرم راز شوند. پروردگارا، به عین عنایت نظر نما. تأییدی آسمانی فرما، نفثات روح القدس مبذول دار، تا به خدمت موفق گردیم و مانند ستاره‌های روشن در این اقالیم، به نور هدایت بدرخشیم. تونی مقتدر و توانا و تونی عالم و بینا ع " (۱۰)

یاد داشت‌های جناب دکتر چستر تاچر

- ۱- قرن بدیع صفحه ۵۰۸
- ۲- قرن بدیع صفحات ۳۸۹ و ۳۹۰
- ۳- قرن بدیع صفحه ۴۹۹
- ۴- خاطرات تورنتون چیس صفحه‌ی ۲۳
- ۵- خاطرات تورنتون چیس صفحه‌ی ۱۷
- ۶- قرن بدیع صفحه‌ی ۴۹۹
- ۷- قرن بدیع صفحه‌ی ۵۰۳
- ۸- فرامین تبلیغی حضرت عبدالبهاء صفحه‌ی ۴۴
- ۹- فرامین تبلیغی حضرت عبدالبهاء صفحه‌ی ۴۷
- ۱۰- فرامین تبلیغی حضرت عبدالبهاء صفحه‌ی ۶۸

مشخصات کتب و مأخذ

کتب آسمانی

بدایع الآثار، سفرنامه‌ی مبارک جلد ۱، چاپ هند، سال ۱۹۱۴ در ۴۳۲ صفحه تألیف محمود زرقانی

بدایع الآثار، سفرنامه مبارک جلد ۲، چاپ هندوستان، سال ۱۹۲۱ در ۳۹۱ صفحه، تألیف محمود زرقانی

حیات حضرت عبدالبهاء، چاپ آلمان، سال ۱۵۰ بدیع در ۳۷۵ صفحه، تألیف محمد علی فیضی

حواریون حضرت بهاءالله، چاپ هندوستان، سال ۱۵۸ بدیع در ۲۷۸ صفحه، تألیف هوشنگ گهرریز

تاریخ نبیل، چاپ هندوستان، سال ۱۹۹۱ میلادی در ۵۸۹ صفحه، تألیف نبیل زرنندی

حضرت روح عیسی بن مریم، چاپ کانادا، سال ندارد، در ۵۶۶ صفحه، تألیف دکتر ریاض قدیمی

مأخذ اشعار در آثار بهانی جلد ۳، چاپ کانادا، سال ۱۵۷ بدیع در ۴۳۷ صفحه، تألیف دکتر وحید رافتی

ایام تسعه، چاپ ایران، سال ۱۲۱ بدیع در ۵۸۰ صفحه، تألیف عبدالحمید اشراق خاوری

گوهر یکتا، چاپ ایران، سال ۱۹۶۹ میلادی در ۵۰۲ صفحه، تألیف روحیه خاتم، امه‌البهاء، حرم مبارک حضرت ولی امرالله، ترجمه‌ی ایادی امرالله ابوالقاسم فیضی

بیاد محبوب، چاپ، ایران، سال ۱۳۱ بدیع در ۳۶۹ صفحه، تألیف ذکراالله خادم، ایادی امرالله

عالم بهانی جلد ۱، چاپ آمریکا، سال ۱۹۲۶ میلادی در ۱۷۴ صفحه

عالم بهانی جلد ۱۶، چاپ آمریکا، سال ۱۹۷۸ میلادی در ۷۳۹ صفحه

بهاء الله و عصر جدید، چاپ برازیل، سال ۱۴۵ بدیع در ۳۱۷ صفحه، تألیف دکتر اسلمنت خاطرات ۹ ساله عکا، چاپ آلمان، سال ۱۶۰ بدیع در ۳۳۰ صفحه، تألیف دکتر یونس خان افروخته

قاموس مختصر ایقان، چاپ استرالیا، سال ۱۹۹۲ میلادی در ۲۰۴ صفحه، تألیف حمید واعظی

خاطرات حبیب جلد ۱، چاپ آلمان - سال ۱۵۵ بدیع در ۴۵۷ صفحه - تألیف دکتر حبیب مؤید

خاطرات حبیب جلد ۲، چاپ آلمان، سال ۱۶۰ بدیع در ۲۳۰ صفحه، تألیف دکتر حبیب مؤید

تاریخچه مدرسه تربیت بنین، چاپ هندوستان، سال ۱۵۳ بدیع در ۲۶۱ صفحه، تألیف عباس ثابت

اختران تابان جلد ۱، چاپ ایران، سال ۱۳۲ بدیع در ۴۴۱ صفحه، تألیف فروغ ارهاب

کتاب مستطاب اقدس، چاپ مرکز جهانی، سال ۱۹۹۵ در ۴۷۸ صفحه

کتاب قرآن مجید، چاپ ایران، سال ۱۳۷۸ شمسی در ۶۰۶ صفحه

کتاب مقدس عهد جدید، انجیل، چاپ ایران، سال ۱۹۰۴ در ۴۲۱ صفحه

آثار حضرت ربّ اعلی

منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، چاپ ایران، سال ۱۳۴ بدیع در ۱۵۶ صفحه

آثار حضرت بهاء الله

مجموعه‌ی اشراقات، چاپ هندوستان، سال ۱۳۱۰ ه ق، در ۲۹۵ صفحه

کتاب مستطاب اقدس، چاپ مرکز جهانی بهانی، سال ۱۹۹۵ در ۴۷۸ صفحه

آیات الهی جلد ۲، چاپ آلمان، سال ۱۵۳ بدیع در ۳۹۷ صفحه

آثار قلم اعلی جلد ۳، چاپ ایران، سال ۱۲۱ بدیع در ۲۷۲ صفحه

آثار حضرت عبدالبهاء

مجموعه‌ی خطابات مبارکه، چاپ آلمان، سال ۱۴۰ بدیع در ۷۹۰ صفحه

فرامین تبلیغی حضرت عبدالبهاء، چاپ آمریکا، سال ۱۹۸۷ در ۹۲ صفحه

مکاتیب مبارک حضرت عبدالبهاء جلد ۳ چاپ قاهره، سال ۱۳۴۰ ه ق در ۵۱۲ صفحه

کتاب مستطاب مفوضات، چاپ هندوستان، سال ۱۹۹۸ در ۳۳۹ صفحه

الواح وصایای مبارکه‌ی حضرت عبدالبهاء، نقل از کتاب ایام تسعه

مجموعه‌ی مناجات‌های حضرت عبدالبهاء، چاپ آلمان، سال ۱۴۸ بدیع در ۵۰۹ صفحه

آثار حضرت ولی امرالله

قرن بدیع، چاپ کانادا، سال ۱۴۹ بدیع در ۸۶۰ صفحه

توقیعات مبارکه جلد ۲ چاپ ایران، سال‌های ۱۹۲۷ - ۱۹۳۹ در ۳۲۰ صفحه

بیت العلل اعظم الهی

جزوه‌ی معرفی حضرت بهاءالله، چاپ انگلستان، سال ۱۹۹۲ در ۸۶ صفحه

دستخط مورخ ۱۹ اگست سال ۱۹۸۳

دستخط مورخ ۷ نوامبر ۱۹۸۳

پیام رضوان ۱۹۸۲

آثار سایر نویسندگان بهانی

فهرست اعلام

اروپا، اروپا - ۱۷، ۲۵، ۴۹، ۸۷،
 ۱۱۱، ۱۷۵، ۱۹۰، ۱۹۶
 ارض اقدس، ارض مقصود - ۱۷،
 ۳۵، ۸۱، ۹۵، ۱۰۴، ۱۲۰، ۱۵۴،
 ۱۷۰، ۱۹۸
 الواح فرامین تبلیغی حضرت عبدالبهاء
 - ۱۷، ۱۸، ۱۹۰
 ابوالفضائل گلپایگانی - ۵۰، ۵۹، ۷۷،
 ۹۴، ۱۵۴، ۱۷۱، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۸،
 الا کوپر - ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۲،
 ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵
 امیلیا کالینز - ایادی امرالله، ۱۳۳
 اتل رول - ۱۳۳
 اختران تابان، کتاب - ۱۵۶
 ابوالقاسم فیضی، ایادی امرالله - ۱۹۹
 اتل روزنبرگ - ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۱،
 ۲۰۴
 باقر بابی، جذ نگارنده - ۱۰
 بدایع الآثار، سفرنامه - ۲۰، ۲۰۱
 بیت عبدالله پاشا - ۲۵، ۱۰۴، ۱۶۶
 بهاءالله و عصر جدید، کتاب - ۲۸،
 ۳۷، ۳۸، ۴۰
 به یاد محبوب، کتاب - ۲۹
 برمه - ۴۷، ۴۸
 بیت اعظم بغداد - ۴۸
 بروکلین - ۱۰۷، ۱۰۲، ۱۰۸
 بلغارستان - ۱۴۲، ۱۴۳
 پرویز گهرریز - ۱۱
 پونه ثابت سروسستانی - ۹، ۱۲
 پریسا ثابت سروسستانی - ۹، ۱۲

آبراهام لینکلن، رئیس جمهور آمریکا -
 ۱۲۸
 آلمان - ۳، ۳۸، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۱،
 ۱۴۲
 آرتور برانز، دکتر، حواری - ۴، ۲۷،
 ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳،
 ۱۴۴، ۱۸۸
 آرتور دوج، حواری - ۴، ۲۳، ۲۷،
 ۱۰۲، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۶،
 ۱۶۷، ۱۶۸
 آمریکا، ایالات متحده - ۱۷،
 ۳۸، ۵۵، ۶۴، ۷۵، ۱۰۱، ۱۲۵،
 ۱۵۲، ۱۷۷
 آگنس آکساندر - ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۴
 انگلستان - ۲، ۳۰، ۳۱، ۳۷، ۳۹، ۴۱،
 ۵۹، ۱۴۲، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۳، ۲۰۴،
 ۲۰۸
 ایزابل برمینگهام، حواری - ۴، ۲۳، ۲۷،
 ۱۰۱، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۱،
 ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶
 ایران، مهد امرالله - ۶، ۳۲، ۳۸، ۴۵،
 ۵۶، ۶۱، ۷۵، ۱۰۴، ۱۳۱، ۱۶۹،
 ۲۱۲، ۱۷۳
 احمد علی ثابت سروسستانی - ۱۰
 اختر ثابت سروسستانی - ۱۱
 انجیل کتاب آسمانی - ۱۵، ۱۲۹

مجموعه داستان های حضرت عبدالبهاء چاپ کانادا، سال ۲۰۰۵ در ۱۳۷ صفحه تألیف
 محرز روحانی
 بهاء الله شمس حقیقت، چاپ انگلستان، سال ۱۹۸۹ میلادی در ۶۶۹ صفحه، تألیف ایادی
 سرالله جناب حسن بالیوزی
 برخی از مؤمنین اولیه در غرب، چاپ انگلستان، سال ۱۹۷۶ میلادی در ۲۲۷ صفحه،
 تألیف زبی وایت هد
 تریخ امر در بلغارستان، به چاپ نرسیده، در ۱۵۸ صفحه، تألیف هوشنگ گهرریز
 حضرت شوقی افندی از صباوت تا ولایت، چاپ انگلستان، سال ۱۶۳ بدیع در ۱۱۲
 صفحه، تألیف هوشنگ گهرریز
 زندگانی میرزا ابوالفضل گلپایگانی، چاپ آلمان، سال ۱۴۵ بدیع در ۴۸۴ صفحه، تألیف
 روح الله مهرباخی
 نار و نور، چاپ آلمان، سال ۱۳۹ بدیع در ۹۹ صفحه، مؤسسه مطبوعات آلمان
 مجله‌ی نجم باختر شماره‌های ۱۴، ۱۱، ۱۰، ۶، ۵، ۴، ۱۹، سال تأسیس ۱۹۱۰ میلادی
 رساله منتخباتی از آثار مبارکه در باره‌ی تعلیم و تربیت نقل از کتاب تاریخچه مدرسه
 تربیت بنین، تألیف عباس ثابت
 خرابون مشتعل می‌گردد، نقل از مجله‌ی نجم باختر شماره ۱۹
 شاهراه منتخب، تألیف لیدی پلامفیلد "ستاره خاتم"
 حضرت عبدالبهاء مرکز میثاق الله - نقل از کتاب برخی از مؤمنین اولیه امر در غرب
 خاطرات تورنتون چیس، نقل از کتاب برخی از مؤمنین اولیه در غرب
 رحیق مختوم جلد ۱، چاپ آلمان، سال ۱۶۴ بدیع در ۴۸۰ صفحه، تألیف عبدالحمید
 اشراق خاوری
 هروفات حی، چاپ انگلستان، سال ۱۶۱ بدیع در ۲۴۰ صفحه، تألیف هوشنگ گهرریز
 قهرمانان عصر رسولی جلد ۱ سال ۱۶۴ بدیع در ۳۲۰ صفحه، تألیف هوشنگ گهرریز
 قرن انوار، چاپ آلمان، سال ۱۵۸ بدیع در ۱۲۸ صفحه، مرکز جهانی
 محاضرات، چاپ آلمان، سال ۱۴۳ بدیع در ۱۱۲۸ صفحه، تألیف اشراق خاوری
 جزوه فرامین تبلیغی، چاپ آمریکا، نشریه لجنه امور احبای ایرانی، آمریکایی
 رساله‌ی صدر الصدور - چاپ استرالیا، سال ۱۶۰ بدیع در ۱۴۴ صفحه
 بهانیان و ایران آینده، چاپ آلمان، سال ۱۶۳ بدیع در ۱۱۵ صفحه
 دوران قیادت حارسان امرالله، چاپ استرالیا، سال ۲۰۰۶ در ۵۰۸ صفحه، تألیف
 امةالبهء روحیه خاتم، ترجمه باهر فرقانی و احسان کاظمی

- پاریس - ۴۷، ۴۸، ۵۰، ۵۵، ۵۹، ۶۶، ۷۳، ۷۵، ۱۲۱، ۱۹۶
- پول دہلی - ۱۰۱
- پاناما - ۱۲۴
- پرفیسور ہانری فورال - ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴
- ٹورنٹون چیس، اوک من امن، ثابت، حواری - ۴، ۲۷، ۳۲، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۲۲، ۱۸۶، ۱۸۸، ۲۰۹، ۲۱۳
- ٹورن برو کوپر، حواری - ۴، ۲۷، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶
- جوزف حنّان، حواری - ۴، ۲۷، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴
- جسی رول - ۱۳۳، ۱۳۴
- چانز گرین لیف، حواری - ۴، ۲۷، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۸۹، ۲۰۹، ۲۱۳
- حروف حی، حروفات حی - ۳، ۵، ۲۴، ۲۵، ۱۶۱
- حسن بالیوزی ایادی امرالله - ۲۱، ۹۷، ۳۰، ۲۹، ۳۳، ۳۸، ۴۱، ۵۹، ۶۶، ۷۷، ۹۵، ۱۱۲، ۱۲۲، ۱۷۱، ۱۸۳، ۲۰۴
- حاجی عبدالکریم طهرانی - ۹۴، ۱۸۷
- حاجی میرزا حیدر علی اصفہانی - ۶۳، ۶۴
- خال اعظم، حاجی میرزا سید علی - ۳۲
- خاطرات ۹ سالہ عکا، کتاب - ۴۳
- ڈاکٹر جان اسلمنت، حواری - ۴، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۵، ۳۷، ۳۸، ۴۰، ۴۱، ۴۲
- ڈاکٹر جورج جوزف آگور، حواری - ۴، ۲۷، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵
- ڈاکٹر چسٹر تاجر، حواری - ۴، ۲۷، ۳۲، ۱۰۱، ۱۸۸، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳
- ڈاکٹر ریاض قدیمی - ۱۵
- دانشگاہ بالیول آکسفورڈ - ۲۹، ۳۱، ۴۰
- ڈاکٹر لطف اللہ حکیم - ۳۱، ۳۶، ۳۹، ۱۴۸
- ڈاکٹر یونس خان افروختہ - ۴۳، ۴۵، ۶۰، ۱۳۵، ۱۵۸، ۱۶۶، ۱۷۱، ۱۷۴
- ڈاکٹر ابراہیم خیر اللہ - ۹۱، ۹۴، ۱۱۸، ۱۷۳، ۱۸۲
- ڈاکٹر حبیب مؤید - ۶۶
- ڈاکٹر فروغ ارباب - ۱۲۵، ۱۵۳، ۱۵۶
- سوزان مودی - ۱۳۲، ۱۴۸، ۱۴۹
- ڈکڑ اللہ خادم، ایادی امرالله - ۹۶
- رها ثابت سروسٹانی - ۹، ۱۱، ۱۲
- روضہ مبارکہ - ۱۷، ۲۹، ۳۰، ۸۱، ۱۱۳، ۱۱۹، ۱۵۳، ۱۶۶، ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۱۳
- روزنبرگ - ۳۹، ۵۱، ۵۲
- رابرت ترنر، حواری - ۲۷، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۶
- ژولیت تامسون - ۷۸، ۱۰۶
- ژاپن - ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴
- سارا فارمر، حواری - ۴، ۲۷، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰
- ستارہ خاتم، لیدی بلامفید - ۳۶، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴
- سجن اعظم - ۴۵، ۹۶، ۱۰۴، ۱۲۲، ۱۶۶، ۱۹۷
- سید احمد موسوی ہمدانی، صدروالصدور - ۵۶
- سیاہ چال طهران - ۱۰۱، ۷۹
- سانفرانسیسکو - ۹۷، ۹۸، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۲۳
- سونیس - ۵۱، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۴
- سوریہ - ۱۰۱، ۱۱۹، ۱۶۹، ۲۰۹
- شیراز - ۷، ۱۰، ۱۱
- شیکاگو - ۹۲، ۱۰۲، ۱۲۴، ۱۶۲، ۱۶۹، ۱۸۵، ۲۱۰، ۲۱۳
- طاہرہ، قرۃ العین - ۶۱، ۷۸
- طهران - ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۸۳
- عکا - ۱۷، ۲۱، ۴۸، ۶۰، ۹۵، ۱۱۲، ۱۳۰، ۱۹۷، ۲۰۰
- عراق - ۴۸، ۷۸، ۱۴۲
- عبدالوہاب شیرازی - ۷۸، ۷۹
- فریدہ گھرریز - ۲، ۱۴
- فرانسہ - ۴۴، ۵۹، ۶۷، ۱۲۱، ۱۹۶
- فاضل مازندرانی - ۸۱، ۹۴، ۱۵۷، ۱۸۷
- فونب ہرست خاتم، سناتور جورج ہرست - ۵۹، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۸
- فوجیتا - ۸۳، ۱۲۳
- قاہرہ - ۷۷، ۹۲، ۱۱۹
- قصر بھجی - ۱۳۵، ۱۶۹، ۲۰۸
- کانادا - ۳، ۱۸، ۳۲، ۸۷، ۱۵۲، ۱۵۹، ۱۹۰، ۲۰۴
- کتاب مذاوضات حضرت عبدالبہاء - ۵، ۴۶، ۵۴
- کوہ کرمل، جبل کرمل - ۱۷، ۳۱، ۷۰، ۱۰۸
- کتاب عالم بھانی - ۲۱، ۸۷، ۱۴۸، ۱۶۱، ۲۰۵، ۲۰۷
- کتاب ایقان - ۵۵، ۱۰۲
- کالیفرنیا - ۵۹، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۸۵
- کارلسروہ - ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۴
- گرین ایگر، مدرسہ تابستانہ - ۸۳، ۸۶، ۱۰۸، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۶۰، ۱۵۸
- لیلیان کیس، حواری - ۴، ۲۷، ۳۲، ۱۰۱، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۶۸
- لواگتسینگر، حواری - ۴، ۲۷، ۳۲، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴
- ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۷۰، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۸

- لندن - ۲، ۳۴، ۴۱، ۳۶، ۵۱، ۵۵، ۵۹،
۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۴،
لورا بارنی دریفوس، امة البهاء - ۴۵،
۴۶، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۳، ۵۴،
لونيس گریگوری - ۱۱۱، ۱۱۳،
لوحه ذهبی - ۱۴۳،
محمود زرقانی - ۲۰، ۱۰۷، ۱۶۴،
۱۷۷، ۲۰۱،
می ماکسول، مادر حرم مبارک روحیه
خانم - ۴۹، ۶۰، ۷۷،
میرزا علی اصغر خان اتابک، امین
السلطان صدراعظم - ۶۶، ۶۷، ۶۹، ۷۲،
۷۳، ۷۴،
مظفرالدین شاه - ۶۶، ۶۷، ۷۰، ۷۲،
مصر - ۷۶، ۷۷، ۹۵، ۱۲۱، ۱۹۶،
۱۹۷،
میرزا حسن خراسانی - ۹۴، ۱۸۷،
مرضیه گیل - ۹۸، ۱۳۳،
میرزا اسدالله اصفهانی - ۱۰۵، ۱۲۱،
مشرق الانکار آمریکا - ۱۰۶، ۱۲۱،
۱۲۴، ۱۲۵،
می بولز - ۱۱۲، ۱۱۳،
ماری رول - ۱۳۲، ۱۳۴،
مجله نجم باختتر - ۱۳۴، ۱۴۸، ۱۷۷،
۱۸۲،
مارتا فورال - ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱،
نیویورک - ۵۵، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۶،
۱۱۹، ۱۲۴، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۵۸،
۱۶۷، ۲۰۹،
- ویلیام هنری راندال، حواری - ۴، ۲۷،
۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۱۱۵،
۱۵۷، ۱۵۸،
ویلیام هور، حواری - ۴، ۲۷، ۱۶۹،
۱۷۹، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۶،
۱۷۷، ۱۷۸،
واشنگتن - ۵۰، ۱۸۰، ۱۸۳،
هوشنگ گهرریز - ۱، ۲۱،
هیولیت دریفوس، حواری - ۴، ۲۷،
۴۶، ۴۷، ۵۵، ۵۶، ۶۰، ۷۳، ۷۴،
۷۵، ۷۶،
هوارد مک نات، حواری - ۴،
۳۲، ۳۷، ۴۶، ۴۷، ۵۵، ۶۰، ۷۳،
۷۴، ۷۵، ۷۶،
هلن گودال، حواری - ۴، ۲۷، ۳۲،
۱۰۱، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱،
۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶،
۱۳۵،
هند، هندوستان - ۳، ۳۸، ۴۷، ۴۸،
۱۰۹،
هندوچین - ۴۷،